نقش امامت در زندگی انسانها

نویسنده: سيّد حميد فتاحى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# مقدّمه

موضوع : امامت

در يك نگاه به جهان هستى حقائقى را پيدا مى كنيم از جمله آنها نظم خاصى است كه تمام عالم هستى را در برگرفته است و هر مخلوقى در جايگاه و قرارگاه خودش بر طبق نظام آفرينش به حركت خويش ادامه مى دهد و از ابتداى خلقت بر همان نظم استوار بوده و خلائق و موجودات از منافع لازم آن بر خوردار مى باشند اين همه بركت در كائنات مديون نظمى است كه ناظم و خالق يكتا در آنها قرار داده است و اساسا فلسفه آفرينش از همين نظم معنى مى گيرد كه مهمترين دليل بر وجود خالق و ناظم است .

در آسمان نيلگون وجود خورشيد را مى بينيم كه سحرگاهان با آرامى و محبت موجودات زنده را بيدار مى كند و با حرارت و نورى كه مناسب زمان صبح و انتهاى استراحت شبانه مخلوقات است خود را نشان مى دهد و در تربيت و پرورش آنها كمترين خيانت و بى توجهى بخود راه نمى دهد و برطبق نظام هستى به وظائف محوّله عمل مى كند بتدريج كار آفتاب از كره زمين به پايان مى رسد و كم كم ستارگان با چشمك هاى شيرين خود جلب توجه مى كنند و هركدام براى خود يك عالَم و روزگارى دارند بعد نوبت به ماه مى رسد و او هم در مدار خويش بكار خود ادامه مى دهد و باجزر و مدّ درياها آبيارى هاى لازم را انجام مى دهد.

وقتى كه نظم موجود را در منظومه شمسى و يا در كُلّ جهان هستى مى بينيم به ناظم و خالق عالِم و مدير و حكيم ، ايمان پيدا مى كنيم خداى متعال كه براى آفتاب و ماه و ستارگان و ساير مخلوقات نظمى قرار داده تا آنها در سايه همان نظم زمينه هاى سالم زندگى را فراهم سازند آيا براى پيشرفت و كمال موجودى بنام (انسان ) كه با قدرت عقل و انتخاب مُزيّن ساخته نظمى قرار نداده است ؟ آيا مى توان در افعال خداى سبحان چنين تصورى را بخود راه داد كه او بر تمام جهان هستى از بزرگترين كهكشانها گرفته تا اندرون (اَتُمْ) نظم وقانونى معين كرده ليكن شيوه زندگى بشر را در رسيدن به كمال و معرفت بى نظم قرار داده و به عبارتى بخود آنها تفويض نموده است ؟ چگونه براى جمادات و نباتات حتى به سيستم رشد جسمانى انسان توجه شده و آنها را در يك مدار منظم قرار داده است تا جائيكه اگر در فعل و انفعالات وجود آدمى مشكل يا مانعى پيدا شود فورا به مركز وجود كه [قلب انسان است ] مراجعه مى كند و با سرعت تمام به حل مشكل اقدام مى شود و اين حقيقتى است كه همگان با زبان حال و قال بدان اعتراف دارند كه در سيستم خون رسانى يا سوخت و ساز بدن نظم فوق العاده اى وجود دارد حتى اگر سيستم گيرنده يا دوربين بدن [چشم و گوش ] از درك چيزى عاجز شوند فورا به [(١) قلب كه مركز ادراكات وجود است ] رجوع مى كنند و مشكل بر طرف مى شود.

# مناظره شنيدنى

مردى بنام [عمرو بن عبيد] روزها با شاگردانش در مسجد بصره مى نشست و در باره [امامت ] بحث و گفتگو مى كرد و هدفش اين بود كه عقيده شيعه را در مورد امامت تخطئه كند.

يكى از شاگردان حضرت امام صادق عليه‌السلام [بنام هُشام بن حكم ] بعد از شنيدن محتوى جلسه وارد مسجد شد و در نزديك عمرو بن عبيد قرار گرفت به او گفت : اى مرد دانشمند من شخص غريبى هستم اجازه مى دهى از شما سئوال كنم ؟

گفت آرى : گفتم آيا شما چشم داريد؟ گفت اى فرزند چيزى را كه مى بينى چرا سئوال مى كنى اين چه سئوالى است ؟

گفت سئوالات من از اين قبيل است لطفا با حوصله جواب دهيد.

عمرو گفت : سئوال كن هر چند سئوالات تو احمقانه است .

گفت آيا شما چشم داريد؟ گفت آرى .

س چه كارى با آن انجام مى دهى ؟

ج رنگها و اشخاص را مى بينم .

س آيا بينى دارى ؟

ج آرى .

س با آن چه مى كنيد؟

ج بويها را بوسيله آن استشمام مى كنم .

س آيا دهان داريد؟

ج آرى .

س با آن چه مى كنيد؟

ج طعم خوردنى ها و آشاميدنيها را مى چَشم .

س زبان داريد؟

ج آرى .

س با آن چه مى كنيد؟

ج سخن مى گويم .

س گوش داريد؟

ج آرى .

س با آن چكار مى كنيد؟

ج صداها را مى شنوم ...... در آخر سئوال كرد:

س آيا قلب داريد؟

ج آرى .

س با آن چكارى انجام مى دهيد؟

ج آنچه بر اعضايم مى گذرد تشخيص مى دهم .

س آيا اعضاء وقتى سالم هستند چه نيازى به قلب دارند؟

گفت : اى فرزند، هرگاه اعضاء در باره چيزى از وظائف بدن ترديد كند مثلا يكى از قواى پنجگانه انسان : قوّه بينائى يا بويائى و .... در انجام وظائف خود ترديد كند به مركز كشور بدن [يعنى قلب ] رجوع مى كند و به فرمان قلب گردن مى نهد و در كار خود يقين پيدا نموده ترديدش برطرف مى شود.

س بنابراين قلب براى اداره امور بدن انسان لازم است وگرنه اين اعضاء نمى توانند درست انجام وظيفه كنند اين طور نيست ؟!

گفت : آرى چنين است .

س : اى مرد دانشمند خداوند عالم بدن كوچك تو را به حال خود نگذاشته بلكه براى انجام وظيفه اعضاء و اداره امور آن ، پيشوائى قرار داده كه نظم وجود را با برطرف كردن اشكالات و ترديدهاى اعضاء حفظ كند ولى چگونه بندگانش را به حال خود مى گذارد كه هميشه بدون نظم در حيرت و شك و اختلافات بسر برند وبراى آنها الگو و معيار و پيشوائى تعيين ننموده است تا در مقام شك وانحراف از مدار زندگى بدان رجوع كنند؟!

در اين هنگام [عمرو بن عبيد] سر به زير انداخت و بعد از سكوت عميقى سر برداشت و پرسيد: تو هشام نيستى ؟! گفت : نه ، گفت با او نشست و برخاست نكرده اى ؟ گفت نه .

پرسيد: تو اهل كجائى ؟

ج از مردم كوفه هستم .

گفت : پس قطعا تو همان هشام هستى ، اين را گفت مرا طلبيد و در آغوش گرفت و نزد خود نشانيد تا موقعى كه نشسته بودم ديگر سخنى نگفت .(٢)

و اگر مقام و جايگاه [امامت ] درست معنى شود مركز نظم و اداره امور زندگى جامعه انسانى مى باشد و نظام اُمَّت بر آن وابسته است و براى درك همين معنى به سخنان معصومين عليهم‌السلام مراجعه مى كنيم :

١ - قال على عليه‌السلام : .... و الاِمامَةَ نِظاما للا مة و الطّاعة تَعْظيما للاِمامَةِ.(٣)

ترجمه : خداى سبحان امامت را جهت آرامش ونظم مردم و طاعت و پيروى او را براى بزرگ شمردن مقام امامت ، قرار داده است .

٢ - در خطبه شقيقيه مى فرمايد: (اَنَّ مَحَلىّ منها مَحَلّ القُطْبِ مِنَ الرَّحى ) (٤)

ترجمه : همانا مقام و منزلت من در امور خلافت ، بمشابه ميله آهنين آسياب براى درست و منظم چرخاندن سنگ هاى آن مى باشد.

حضرت امير عليه‌السلام با يك مثال ساده و روشن همگان را به موقعيّت والا ى امامت در تنظيم امورات زندگى مردم ، آشنا مى كند همانطور كه سنگ هاى آسياب در تبديل كردن گندم به آرد، به يك نظم مخصوص نيازمند هستند و اگر كوچكترين بى نظمى در گردش و چرخش آنها ايجاد شود نمى توانند آرد سالمى تحويل دهند و آن نظمى كه اين همه فوائد به دنبال دارد از همان ميله قوى و محكمى كه در وسط آنها واقع شده است سر چشمه مى گيرد.

نظم امورات جامعه انسانى به پيشوايان معصوم عليهم‌السلام وابسته است و از اولين روز خلقت نوع بشر، اين واقعيّت خودش را نشان داده كه جامعه انسانى را الگو و معيار ونظم دهنده بايد باشد و اين يك مقام و منصب الهى است كه پروردگار عالم آن را در وجود اشخاص لايق و سزاوار قرار داده است و اين حقيقت در بينش توحيدى ، ضرورت و لازمه زندگى را مصداق است اولين فردى كه بر كره خاكى قدم نهاده به عنوان پيامبر الهى معرّفى شد و مقام امامت همان مقام انبياء است و به عبارت ديگر امامت و نبوت همان منصب الهى است و هيچ تفاوتى از هم ندارند مگر از جهت وظائف و كيفيت اجراء از يك ديگر جدا مى شوند.

يعنى نگهدارنده قوانين آسمانى در روى زمين امامت است و بوسيله آنها تمامى دستورات الهى در ميان انسانها پياده مى شود.

نتيجه مقدّمه : در جهان هستى نظام واحدى وجود دارد كه حقيقت بينش توحيدى را معنى مى كند و به بركت همين نظم ، تمامى مخلوقات اعم از خورشيد و ماه و ستارگان و جمادات و نباتات و و... در مدار خاصّى كه خالق يكتا براى آنها قرار داده است به حركت خويش ادامه داده و فوائد لازم را در اختيار نيازمندان قرار مى دهند وقتى كه نظم در ميان خلائق ، زمينه هاى رشد و كمال را بوجود مى آورد انسانى كه گُل سر سَبد مخلوقات الهى است با كدام نظم و در چه مدارى بايد حركت كند تا بهترين ترقيات و كمالات را در خود پديد آورد؟

خداى متعال پيشوايان معصوم را در منصب رسالت و نبوّت و امامت براى ايجاد نظم و رساندن جامعه انسانى به مقام تعالى و كمال مبعوث فرموده است و اجمالا با جايگاه امامت در فرهنگ اسلامى آشنا شديم ودر قرآن مقام [امامت ] بعنوان عهد و مسئوليت الهى معنى شده است وقتى كه خداى متعال به حضرت ابراهيم عليه‌السلام بالاترين مقام و منصب را عنايت كرد چنين فرمود:

(قالَ انّى جاعِلْكَ للنّاس اِماما قالَ و مِن ذُريَّتى قال لاَيَنالُ عَهْدى الظّالميّن ).(٥)

(خداوند) باو فرمود من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم ابراهيم گفت از دودمان من [نيز امامانى قرار بده .] خداوند فرمود پيمان من [مقام امامت ] به ستمكاران نمى رسد [تنها از فرزندان تو كه پاك و معصوم باشند شايسته اين مقامند] .

# فرق نبوت و رسالت و امامت

## مقام نبوت

همانطور كه در بيان احاديث آمده است نبوت يعنى دريافت وحى از خداوند و ابلاغ بديگران .

بنابراين نبى كسى است كه وحى بر او نازل مى شود و آن چه را بوسيله وحى دريافت مى دارد چنانچه از او بخواهند در اختيار آنها قرار مى دهد.

## ٢ - مقام رسالت

يعنى مقام تبليغ و نشر احكام خداوند، و تربيت نفوس از طريق تعليم است بنابراين رسول كسى است كه در حوزه ماءموريت خود با تلاش و كوشش برخيزد و از هر وسيله اى براى دعوت مردم بسوى خداوند و ابلاغ دعوت او استفاده كند.

## ٣ - مقام امامت

يعنى رهبر و پيشوائى و زمامدارى خلق و در واقع امام كسى است : كه با تشكيل يك حكومت الهى و بدست آوردن قدرتهاى لازم سعى مى كند احكام خداوند عملا اجرا و پياده گردد.

به عبارت ديگر: وظيفه امام ايصال به مطلوب است ولى مقام رسول ارائه طريق مى باشد ناگفته پيداست كه بسيارى از پيامبران خدا مانند پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر سه مقام را دارا بودند و مقام امامت در مفهوم خودش ‍ عبارت است از: تحقق بخشيدن به برنامه هاى دينى اعم از حكومت به معنى وسيع و اجراى حدود و احكام خدا، و هم چنين تربيت وپرورش نفوس در جهت ((ظاهر)) و ((باطن )) و اين مقام از دو مقام مذكور [رسالت و نبوت ] بالاتر است .

زيرا مقام نبوت و رسالت تنها خبردادن از ناحيه خدا و ابلاغ فرمان او و بشارتها و انذار است اما در مورد [امامت ] همه اينها وجود دارد به اضافه اجراى احكام و تربيت نفوس از نظر ظاهر و باطن مى باشد.

بنابراين مقام امامت بالاترين و عاليترين منصب الهى است كه بعد از يك سلسله شايستگى ها اعطاء مى گردد و حضرت ابراهيم عليه‌السلام بعد از يك سلسله شايستگى ها كه در برابر امتحانات الهى از خود نشان داد و مقام يقين خويش را نسبت به خالق متعال به حد مطلوب رساند اين منصب الهى باو اعطاء گرديد.

اولين شخصيتى كه بعد از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شايستگى مقام امامت را پيدا كرد حضرت على عليه‌السلام بود و احاديث زيادى وجود دارد مبنى براينكه آن بزرگوار بعد از رسول خدا حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تمامى پيامبران پيشين افضل و اعلم است و حتى ايمان به ولايت او از اهداف بعثت انبياء بشمار مى رود.

در تفسير آيه :( وَ اساءل من اَرْسلنا من قبلك من رسلنا...)(٦) ابونعيم الحافظ از بزرگان اهل سُنّت از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمود: وقتى كه به معراج رفتم خداى متعال روح تمامى انبياء را در اطراف من جمع نمود و خطاب بمن كرد كه از آنها سئوال كن براى چه هدفى آنها را مبعوث كرده ام و من ازآنها پرسيدم و همگى گفتند:

((على شهاده اَن لا اله الاّ الله و الاقرار بنبوَّتك والولاية لعلى بن ابيطالبّ))(٧)

براى شهادت و گواهى بريگانگى خدا و اقرار به نبوت تو و به داشتن اعتقاد بولايت على بن ابيطالب مبعوث شده ايم مقام ((امامت )) داراى مراتبى است همانطور كه نورداراى درجات مختلفى است و مى دانيم از نظر اثرات تربيتى مثلا نور ماه بانور خورشيد در تربيت گياهان قابل مقايسه نيست چه مانعى دارد كه مرحله امامت در وجود حضرت على عليه‌السلام كاملتر از مراحلى باشد كه در پيامبران پيشين بوده است و همين امر سبب برترى مقام او گردد.

اتفاقا اصل تكامل نيز همين اقتضاء را دارد كه هميشه كسانيكه بعد مى آيند از آنان كه در گذشته بوده اند كاملتر باشند.

و در اين زمينه روايات زيادى از عامه و خاصه وارد شده كه بعدا اشاره خواهد شد اصلى ترين موضوع در مقدمه نظم بود و خدائى كه درميان مخلوقات خود نظم را برپا ساخته چگونه انسان را بدون نظم به سرخود واگذارد و موجودى بنام انسان را كه باعقل و شعور مزّين ساخته قطعا براى امورات او، اعم از مادّى و معنوى نظم خاصّى را معين فرموده و اين حقيقت در لسان حديث و آيات قرآن بطور واضح بيان شده است و در خطبه شريف حضرت فاطمه عليها‌السلام كه بعد از وفات رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان جمع كثيرى ايراد گرديد چنين آمده است : (وطاعَتَنا نظاما لِلملّةِ، و اِمامتَنا اَمانا مِنَ الفُرِقة ...) (٨)

(خداى متعال ، اطاعت ما را باعث نظام ملت اسلام ، و امامت مارا امان از تفرقه و پراكندگى ، قرار داده است ).

اطاعت و پيروى از خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يعنى چهارده معصوم عليهم‌السلام يگانه راه براى ايجاد نظم ويك پارچه گى در ميان جامعه اسلامى از ناحيه خداى سبحان معيّن شده است كمترين بى اعتنائى به مقام شامخ امامت ، به معناى انحراف و تخلف از نظام توحيدى مى باشد و بدنبال خود ضرر و زيانهاى جبران ناپذيرى دارد زيرا منصب امامت بيان كننده حقيقت ولايت خدا است و هيچ تفاوتى در ميان ولايت خدا و ولايت يا اطاعت امامان معصوم عليه‌السلام وجود ندارد چون در اينجا دو ولايت كه در عرض هم باشند وجود ندارد بلكه همان ولايت خداست كه در وجود اشخاص لايق و شايسته اى كه تنها پروردگار عالم مى تواند آنها را تشخيص دهد قرار گرفته و حتى حديث شريف ثقلين كه از زبان مبارك رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان شده است همين واقعيت را توضيح مى دهد باين معنى كه اهل بيت عليه‌السلام و قرآن يك واقعيّت هستند قرآن مصداق قول و كلام خدا است لكن اهل بيت عليه‌السلام مصداق عملى آيات خدا مى باشند و ازهم جدا شدنى نيستند نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(انّى تارك فيكم الثقَّلينَ كتاب اللّه و عترتى اهل بيتى لَنْ يَفْتَرقا حتى يَردا عَلىَّ الحوض ).(٩)

من درميان شما دو امانت سنگين گذاشتم كتاب خدا (قرآن ) و عترت واهل بيتم [حضرت على و فاطمه بايازده امام معصوم (صلوات عليهم اجمعين )] كه از هم جدا نمى شوند تا در قيامت برمن وارد شوند.

گروهى كه در باره امامت دعا وى غير معقول و غير منطقى به راه انداخته و اين مقام رفيع و منصب الهى را در اختيار كسانى كه كوچكترين آگاهى از توحيد و اسرار آن ندارند قرار مى دهند سخت در اشتباه هستند براى اينكه انسان قبل از هر چيز، بايد توان وقدرت درك خويش را محاسبه كند چون به اندازه آن مى تواند در كارها پيشروى داشته باشد مقام امامتى كه در تصّور بشر نمى گنجد و او را كمترين توان براى دركش نيست چگونه و در چه شرائطى مى تواند خود و يا ديگران را كانديداى اين مسند الهى و يا مقام الهى معرّفى نمايد در اينجا به سخنان گُهربار حضرت امام رضا عليه‌السلام در تعريف مقام امامت مى پردازيم تا درك اين منصب الهى و تشخيص دادن شايستگان آن براى همگان روشن شود اميد است ، همواره با توفيق الهى و توجّهات ائمه هدى عليهم‌السلام اين مهمّ را تحويل علاقمندان داده تا از بركت اين خاندان عصمت و طهارت عليه‌السلام مستفيض شويم انشاءالله .

سيد حميد فتاحى اول ذى الحجه ١٤١٤

مصادف با ٢٤/٢/١٣٧٣

فصل اوّل : امامت و امام از ديدگاه امام على بن موسى الرّضا عليه‌السلام

يادآورى : مطلبى كه به حول و قدرت خداى سبحان آغاز مى كنم عبارت است از فرمايشات حضرت ثامن الحجج امام رضا عليه‌السلام در باره اوصاف امام وتعريف منصب امامت مى باشد آن بزرگوار هنگامى كه وارد شهر مَرْو شد مردم در مسجد جامع آن شهر اجتماع كرده بودند و در مورد امامت بحث مى نمودند و چون توان مردم از درك آن محدود و خيلى ناچيز است باهم به اختلاف و مشاجره پرداختند شخصى بنام عبدالعزيز بن مسلم خدمت امام رضا عليه‌السلام رسيد و جريان را نقل كرد حضرت بعد از تَبسّم و لبخند مطالب ارزشمندى در اين مورد بيان فرمود كه بتدريج مطرح نموده و به شرح آن پرداخت خواهيم كرد.

و اين مطلب در كتابهاى روائى مانند: تحف العقول و اصول كافى ج ١/١٩٨ معانى الاخبار ص ٩٦ و عيون اخبار الرّضا عليه‌السلام ج ١ ص ٢١٦ و امالى صدوق رحمه‌الله مجلس ص ٩٧ و اكمال الصدوق رحمه‌الله ص ٦٧٥ آمده است و ما متناسب با نقل كتاب شريف تحف العقول به بيان مطلب پرداخته ايم و علاقمندان مى توانند به منابع مذكور مراجعه نمايند.

قال الرّضا عليه‌السلام : ياعبدالعزيز جهل القوم و خدعوا عن اديانهم ، اِنَّ اللّه عزوجل لم يقبض نَبيّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حتى اكمَلَ لَهُ الدّين ، و انزل عليه القرآن فيه تبيان كُل شى ء و بيَّنَ فيه الحلال و الحرام و الحدود و الاحكام و جميع ما يحتاج اليه النّاس جملا.

فقال : (عزوجّل ما فرطنا فى الكتاب من شيى ) (١٠)

ترجمه : حضرت امام رضا عليه‌السلام فرمود: اى عبدالعزيز، مردم جاهلند و در دينشان فريب خورده اند خداى عزوجّل قبل از مرگ پيامبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دينش را كامل نمود و قرآن را بر او نازل كرد و در آن همه چيز را بيان نموده است و تمامى دستورات اعم از حلال و حرام ، حدود و احكام و همه احتياجات مردم درآن بيان شده است تا جائيكه فرمود: ما در قرآن از هيچ چيز فرو گذار نكرديم .(١١)

و در حجة الوداع كه مصادف با اواخر عمر شريف پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود آيه شريفه : (اَليَوم اَكْملتُ لَكُم دينَكَم و اَتْمَمَتُ عَليكُمْ نِعْمَتى و رَضيتُ لَكُم الاسلامَ دينا) (١٢) نازل فرمود.

((امروز [روز غديرخم ] دين را به شما كامل كردم و نعمت خويش را بر شما تكميل و تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئين هميشگى شما پذيرفتم )).

## شاءن نزول آيه و روز اكمال دين

مطابق آراء و عقائد مفسّران و مورّخان در اواخر عمر شريف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه از مراسم حج بر مى گشتند در محيطى بنام [غدير خُمّ] دستور دادند تمامى مسلمانانى كه با او از سفر حج مى آمدند توقف كنند و آن محل براى مسافران جايگاه استراحت نبود كه در بين راه در آنجا توقف كنند و علت توقف تاكيد شديد خداى متعال بود مبنى بر اينكه بايد در اين مكان على بن ابيطالب عليه‌السلام را به جانشينى خود منصوب نموده و مقام امامت وى را براى مردم بيان نمائى و چون اكثر حُجاج از شهرهاى متعددى بودند و هر كس بعد از طى مسافتى از هم جدا شده و به وطن خود خواهند رفت لذا دستور الهى رسيد بايد مقام ولايت و امامت آن حضرت براى تمامى مسلمانان ابلاغ شود وكسى را عُذرى در اين مورد باقى نماند و با آياتى : (يا اَيُّها الرَّسُولُ بَلّغْ ما اُنْزِلَ اليكَ مِنْ رَبِّك وَ اِنْ لَمْ تَفْعل فَما بَلَّغْتَ رَسالَتَه وَ اللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَالنّاس ).(١٣)

اى پيامبر، آنچه از پروردگار تو برايت نازل شده است بر مردم ابلاغ كن و اگر اينكار را انجام ندهى رسالت او را انجام نداده اى و خداوند تو را از [خطرات و توطئه هاى ] مردم حفظ خواهد كرد.

مردم از حركت باز ايستاده و به دور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجتماع كردند و حضرت دستور داد يك جايگاهى از پالان شتران به شكل منبر درست كردند و رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بالاى آن قرار گرفت وحضرت على عليه‌السلام را بر بالاى منبر طلبيد و در سمت راست خود قرار داد و خطبه مفصّلى مبنى برحمد وثناى الهى و مواعظ بليغ بيان فرمود و مردم را از خبر وفاتش آگاه كرد كه اى مسلمانان : من ازميان شما خواهم رفت ودارفانى را وداع مى كنم ليكن براى سعادت و خوشبختى خودتان از قرآن و عترت جدا نشويد زيرا اين دو از هم جدا نمى شوند دست حضرت امير عليه‌السلام را گرفت و فرمود: مَنْ كُنْتُ مولاه فهذا عَلىُّ مولاه ...(١٤)

به هركسى كه من مولا و رهبر هستم بعد از من على ابن ابى ٠طالب عليه‌السلام مولا و رهبر اوست خدايا دوستدار كسانى باش كه اورا دوست داشته باشند ودشمن دار كسانى را كه با او دشمنى و عداوت كنند.

و مرحوم حاج شيخ محمد حسين عزوى نخ جوانى معروف به كمپانى رحمه‌الله مطلب را به نظم آورده .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بهر كه مولا منم على است مولاى او |  | نسخه اسماء منم على است طغراى او |
| سرّمعمّا منم على مجلاى او |  | محيط انشاء منم على مدار ومدير |
| طور تجلّى منم سينه سينا على است |  | سرّ اَنَاالله منم آيت كبرى على است |
| دُرّه بيضا منم لؤ لؤ لالا على است |  | شافع عقبى منم على مشار و مشير |

.

رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خيمه نشست و دستور داد در خيمه جداگانه اى حضرت على عليه‌السلام باشد تا مسلمانان همگى با او بيعت كنند ودسته دسته يا گروه گروه مى رفتند وآن بزرگوار را تهنيت گفته و بيعت مى كردند و پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور فرمود: كه بعد از اين وقتى خواستيد به ايشان سلام دهيد با لقب [يا اميرالمؤ منين ] سلام كنيد.(١٥)

عمر بن خطّاب ازهمه پيش قدم شد وبا جملات [بَخٍّ بَخٍّ لك يا على اَصبَحتَ مولاىَ وَ مَوْلا كُلّ مؤ منٍ و مُؤ منةٍ] و قيل لعمر انّكَ تصنع بِعَلّىٍ شَيئا لا تصنعه باحدِ فى الصحابة ؟ قال : انه مُولاى .(١٦)

يعنى : بَهْ بَهْ از براى تو ياعلى و گوارا باد تو را، كه براى من وتمامى مؤ منان اعم از زن و مرد مولا و رهبر شدى ، كسى به عمر گفت تو در مقابل حضرت على عليه‌السلام اعمالى انجام مى دهى كه به هيچ يك از صحابه چنين احترامى نكرده اى در جواب گفت : او رهبر و پيشواى من است .

بعد از اتمام مراسم آيه اكمال نازل شد و معنى آن تاييد كامل داستان غدير است كه پروردگار عالم با تعابير زيبا و دلنشين مى فرمايد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (١٧)

كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: الله اكبر الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمة و رضى الرّب برسالتى والولاية لعلى من بعدى : خداوند بزرگ است همان خدائى كه آئين خود را كامل و نعمت خود را برما تمام كرد و از نبوت ورسالت من و ولايت على عليه‌السلام پس از من راضى وخوشنود گشت .

## اسناد و مدارك غديرخم

اين موضوع همانطور كه نقل شد در زبان مورّخين و مفسرين و اُدباء و شعراء و محدثين وامثال ذلك تا حدّى مشهور بود كه مى توان دعوى تواتر نمود يعنى موضوعى كه در روز غديرخم در شاءن نزول آيات مذكور، كه همان امامت و ولايت حضرت على عليه‌السلام بود بصورت يك مطلب قطعى و مُسلّم است و تاآنجا كه نويسنده محقق ((علامّه امينى رحمه‌الله در كتاب شريف الغدير)) حديث غدير را از (١١٠) نفر از صحابه و ياران پيامبر و با اسناد و مدارك و از ٨٤ نفر از تابعين و از (٣٦٠) دانشمند و كتاب معروف اسلامى نقل كرده است كه نشان حديث مزبور يكى از قطعى ترين روايات متواتر است و اگر كسى در تواتر اين روايت شك وترديد كند بايد گفت كه او هيچ روايت متواترى را نمى تواند بپذيرد.

قال الرضا عليه‌السلام :

و انزل فى حجة الوداع و هو آخر عمره صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اليوم اكملت لكم دينكم واَتْمَمْتُ عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا و امر الامام من تمام الدين ...(١٨) در ادامه سخنانش فرمود: خداوند در آخرين حجّ [حجة الوداع ] و آن در اواخر عمر شريفش بود آيه شريفه را نازل فرمود كه امروز [غديرخم ] دين را براى شما كامل و نعمت را براى شما تمام ، و اسلام را بعنوان دين و آئين براى شما پسنديدم و در اين آيه امر امامت تكميل كننده دين معرفى شده است .

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حيات خويش تمام دستورات وآموزشهاى دينى را بر پيروان واُمّت خويش بيان فرمود و راهها را در فراگرفتن روشن ساخت وامت را در مسير حقّ و براه راست قرار داد و حضرت على عليه‌السلام را به عنوان راهنما و رهبر و امام براى آنها معرّفى كرد و به تمامى نيازمنديهاى مسلمين از كوچك يا بزرگ توجه داشت وآنها را بطور كامل روشن نمود.

(فَمَنْ زَعَم اَنَّ اللّه لم يَكْمِل دينَهُ فَقدرَدَّ كتابَ اللّه وَ مَنْ رَدَّ كِتابَ اللّهِ...)(١٩)

هركس تصور كند كه خداوند سبحان دين خود را ناقص قرار داده در حقيت كتاب خدا را رد نموده و هر كه كتاب خدا را ردّ كند كافر است آيا مردم مقام و منزلت امامت و جايگاه آن را در ميان امت اسلامى مى شناسند تا بتوانند آن را انتخاب كنند؟

نكاتى كه در بيان امام عليه‌السلام آمده قابل توجه و دقت است :

١ - امامت و تكميل دين ٢ - قرار دادن مردم در مسير حق ٣ - درك مقام امام ، موضوعات سه گانه لازم است مقدارى توضيح داده شود تا مطلب بطور كامل خودش را نشان دهد زيرا بهترين راه در استدلال و هم چنين در پذيرفتن مطلبى ، شناساندن آن مى باشد و تعريف يا شناساندن گاهى از راه دليل عقلى وگاهى از طريق نقلى و در مواردى با مراجعه بوجدان ممكن است وقتى از طرق سه گانه در فهم مطلبى استفاده كنم چندين مسئله براى انسان حَلّ مى شود ابتداء خود موضوع شناخته شده و حوزه فعاليت فكر آدمى معين مى شود ثانيا توان و قدرت درك فرد نسبت به آن مشخص خواهد شد باين معنى كه او تاچه اندازه مى تواند مطلب را درك كند و با قبول ناتوانى درك خويش نقص را بخود نسبت دهد حالا به توضيح مطالب سه گانه برمبناى دلايل سه گانه مى پردازيم .

## امامت وتكميل دين

كلمه دين در لسان وحى بطور صريح آمده است و در آيات قرآنى و يا احاديث پيشوايان دينى حقيقت خودش را معنى كرده است وآن عبارت است از آئين و راه و روشى كه برمبناى رضاى خداوند بوده باشد درلغت معناى دين يعنى جزاء وپاداش و طاعت است ليكن به يك اعتبارى اطاعت وتسليم شريعت شدن را گويند و همين مفهوم را كلام الهى چنين بيان مى كند.(٢٠)

(اِنَّ الدّينَ عِنْدَ اللّهِ اَل اْسْلام ) (٢١) به تحقيق معنى دين در پيشگاه الهى همان تسليم شدن مى باشد.

معنائى كه از دين در تمام آزمنه تاريخ مدّنظر قرار گرفته اين است كه آدمى خود را تسليم دستورات الهى كند و از صميم دل برآن پايبند باشد و اين موضوع اهداف تمامى پيامبران و رسولان عليه‌السلام الهى را تشكيل مى دهد كه هدف از ارسال رسل وانزال كتابهاى آسمانى آگاه ساختن بشر به خداى متعال وتسليم شدن در برابر فرمان او مى باشد و در بيان قرآن واژه دين به حالت مفرد آمده است و بصورت اَديان مطرح نشده است و اين نشان مى دهد كه دين از ابتداء تا انتهاء يك مطلب است و تفاوتى در ميان انبياء وجود ندارد بلكه همگان مبلّغ يك نظام و آئين هستند ليكن ظرفيّت انسانها درهر عصر و زمان برنامه هاى دينى را ملاك بود و خداى سبحان به نسبت آمادگى هاى مردم در طول تاريخ تكاليف و وظائف آنها را مشخصّ مى فرمود به همين جهت مسئله دين از زمان حضرت آدم عليه‌السلام تا حضرت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك هدف را تعقيب مى كند وآن اسلام است و معناى اسلام همان تسليم شدن در برابر فرمان خداوند متعال مى باشد.

قرآن مى فرمايد: (ومَنْ اَحسَنُ دينا مِمَّن اَسْلَم وَجْهَهُللّه وَ هُوَمُحسنْ...)(٢٢)

و دين و آئين چه كسى بهتر است از آن كسى كه خود را تسليم خدا كند ونيكو كار باشد.

و در آيه ديگر معنى دين را كه همان طاعت است روشن مى كند مى فرمايد:

(لا اكراه فى الدّين ) (٢٣) در اطاعت خدا اكراهى وجود ندارد زيرا طاعت از اخلاص ريشه مى گيرد واخلاص از افعال قلبى است كه هيچ اكراهى واجبارى نمى تواند به آن محيط راه پيدا كند.

به عبارت ديگر: جايگاه نيّت در هركارى قلب آدمى است و هيچ كسى نمى تواند به حوزه نيّت ديگرى وارد شود و معناى دين از همان توجه و يانيّت قلب شروع مى شود و لذا اكراه در آن ميسّر نيست .

و در آيه ديگر مى فرمايد: (و مَنْ يَبْتَغ غَيرَ الاسلامِ دينا فَلَنْ يُقبَلَ منه ) (٢٤)

هركس غير از اسلام دينى را براى خود انتخاب كند چيزى از او پذيرفته نخواهد شد بنابراين معناى دين همان قوانين و دستورات خداوندى است توسط پيامبران وپيشوايان معصوم عليه‌السلام در اختيار جامعه بشرى قرار گرفته است و هدف از آن تسليم شدن انسان در برابر خداست و انبياء در هر عصر و زمان براى همين مقصود مبعوث شده اند و در ديدگاه يك خدا شناس آئين و روشهائى كه بوسيله رسولان الهى براى مردم ابلاغ شده همه از يك منبع سرچشمه مى گيرد و هيچ تفاوتى در ميان آنها وجود ندارد.

بعنوان مثال : يك دانش آموز از دوران ابتدائى وقتى كه در مسير علم و دانش قرار مى گيرد بتدريج آماده گيهاى لازم را براى كسب قاعده وفرمول هاى بيشتر و دقيق تر پيدا مى كند و متناسب با توان و قدرت خود در هر مرحله اطلاعاتى را بدست مى آورد تا اينكه به مراحل بالاترى مانند محيط دانشگاه آماده مى شود تمامى اين مراحل براى او يك هدف را مصداق است و آن كسب آگاهيهاى لازم مى باشد به عبارت ديگر، تمام مراحل علمى يك حركت طولى دارند و انسان خود را در هر شرائطى وارد اين مسير مى كند تا به آخرين مدارج آن دست پيدا كند برنامه هاى دينى هم بر همين روال ادامه پيدا مى كنند تا اينكه توسط حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تمام دستورات دينى بطور كامل در اختيار جامعه بشرى قرار گرفت وآن حضرت در مدت بيست و سه سال دين كامل را كه مجموعه قوانين و دستورات خداى متعال است به طرز روشن بر همگان ابلاغ فرمود و اينكه كمال دين با امامت و ولايت حضرت على بن ابيطالب ويازده فرزند معصومش عليهم‌السلام است . يعنى امامت اساس اين قوانين است .

ممكن است در ذهن گروهى چنين سئوالى ايجاد شود كه تكميل دين با امامت است يعنى چه ؟ و دين بدون امامت چگونه ناقص ‍ است ؟

جواب : معنى كمال يعنى حُصول غرض ، هرچيزى كه به مرحله نهائى برسد و هدف لازم از آن حاصل شود يعنى تكميل شده است .(٢٥)

دين همانطور كه معنى شد آئين و دستورات الهى را شامل مى شود و اين دستورات در شعاع وابستگى بشر به خداى متعال شكل مى گيرد به عبارت ديگر: دين و آئين الهى حقيقتى است كه در ذات انسان آفريده شده و او درهنگام تولدّش آن را با خود دارد و با وجود مربيّان الهى پرورش مى يابد و تمامى تبليغات انبياء و پيشوايان معصوم عليه‌السلام برمبناى همان سرمايه فطرى دور مى زند و بصورت پرده برداشتن از روى اسرارى كه خالق متعال در وجود آدمى قرار داده مى باشد و هيچ انسان بي دين به دنيا نيامده بلكه دين در خميرمايه وجودش آفريده شده است و هدف از بعثت انبياء عليه‌السلام جلوگيرى انحرافات بشر، از آئين فطرى مى باشد و نمى توان گفت كه بعثت پيامبران در جهت مبارزه با بيدينى بوده است چون برمبناى آيات و روايات هر مولودى بر فطرت خدا شناسى قدم به عرصه زندگى نهاده است و حضرت امير عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:

(فَبَعثَ فيهم رُسُلَهُ، و واتَرَ اليهم انبيائهُ، ليستاءدوُهُمْ ميثاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّروهُمْ مَنْسِىَّ نِعْمَتهِ و يَحْتَجُّوا عليهم بالتَّبْليغ ، و يُشيروُا لهم دَفائِنَ العُقُولِ.) (٢٦)

(خداوند متعال رسولان خود را مبعوث و يكى را بعد از ديگرى بسوى آنها [انسانها] فرستاد تا آنها را به سمت برنامه هاى فطريشان سوق دهند ونعمت هاى فراموش شده را يادآورى كرده و با تبليغات و بيان حقائق راهنمائى كنند و از اسرار و دفينه هاى عقلشان پرده بردارند).

و اين خيلى واضح است كه دين يك امر فطريست و تمامى دستورات الهى كه ، به توسط پيشوايان معصوم عليهم‌السلام براى انسانها بيان مى شود برمبناى همان قانون فطريست و در اين صورت عظمت و اُبّهت دين آشكار مى شود و آن اينكه دين از مسائل تشريفاتى و قرار دادى و يا حاصل فكر بشرى بودن فاصله مى گيرد بصورت يك امر لازم و ضرورى در جهت سعادت و سلامت زندگى انسان ، خودش را نشان مى دهد همانطور كه اكسيژن و آب و هوا و موادّغذائى يك امر مصنوعى نمى باشند و انسان در حيات و بقاء خويش ، به آنها نيازمند است مسئله دين در حفظ و نگهدارى او و تاءمين سلامت وسعادت وى از آب و غذا ضرورى تر مى باشد يك انسان ممكن است چند روزى گرسنه بماند اما بدون دين ومذهب براى يك لحظه هم نمى تواند زندگى كند.

وقتى جايگاه وموقعيّت دين مشخص شد پرواضح است دين با اين ظرافت و لطافتى كه دارد به حافظان و پاسداران معصوم نيازمند است .

يعنى بدون وجود رهبر آسمانى ، انسان نمى تواند خود را از انحراف و لغزشها نگهدارى كند و خود را برمبناى دينى كه با جسم وجانش معجون شده تطبيق دهد در اين صورت مقام امامت بعنوان تكميل كننده دين مشخّص مى شود چون وجود امام مانند آفتاب درخشان ذرّات موجود را پرورش مى دهد و آنها را به سوى كمال هدايت مى كند واگر موجودات زنده مدت زمان كوتاهى از نور خورشيد فاصله گيرند بطور كامل پژمرده شده و از رسيدن به رُشد و كمال محروم مى شوند.

و تكميل دين با امامت است چون دين و قوانين الهى به تخم هاى مانند كه در زير خاك دفن شده اند و بوسيله نور امامت پرورش يافته و آدمى را به سوى كمال سوق مى دهند واگر آئين الهى از امامت فاصله گيرد ناقص خواهد بود و هيچ دردى را معالجه نخواهد كرد.

## قرار دادن مردم در مسير حق

در مسائل تربيتى چندين شرائط وجود دارد از جمله آنها اين است كه مربيّان بايد آمادگى هاى لازم را در انسانها ايجاد كنند براى اينكه تربيت حركتى است كه از وجود آدمى بسوى كمال شروع مى شود و هر مقدار در روح و روان وى آمادگى و پذيرش فراهم شود كه قابليت او را در جهت درك ارزشها بالا ببرد نتائج مطلوبى را بدنبال دارد نكته مهمّى كه اساس و حقيقت تربيت را در انسان آشكار مى سازد اين است كه او هميشه بدنبال حقّ باشد يعنى در باره تربيت اگر اظهارنظر درستى بشود بايد گفت هدف از آن اين است كه انسان حقّ شناس شود.

انبياء عظام عليه‌السلام براى تربيت نوع بشر همانطور كه قرآن مجيد مى فرمايد از همين راه وارد شده اند تا انسان خود جوش شود و به تمامى ارزشهاى زندگى آگاهى پيدا كند چون كه هر ارزشى بعد از بصيرت و ايمان ، مفهوم پيدا مى كند و در غير اين صورت نمى تواند براى انسان كمال باشد.

مثال : عدالت براى انسان در تمامى شرائط زندگى ارزش است انسان ممكن است روزى با الزام و اجبار عادل شود كه هيچ ارزشى ندارد و روزى بوسيله بصيرت و معرفت قلبى عدالت را در هر زمينه اى مراعات كند در اين حال ، عدالت براى او يك ارزش تمام عيار خواهد بود.

شخصى خدمت حضرت امير عليه‌السلام رسيد و در مورد حيرت و ترديدى كه در باره گروهى پيدا كرده بود سئوال نمود: (اَيُمكِنُ اَنْ يجتَمَع زُبير وَ طلحة وَ عائِشة عَلى باطِل ؟) در جنگ جمل بود كه گفت آيا ممكن است افرادى مانند زبير و طلحه و عائشه در مسير باطل باشند يعنى الا ن كه با شما درحال جنگ هستند سوابقى در اسلام دارند و چطور ممكن است انسان مسلمان اين قدر حق را پايمال كند و راه باطل را به پيمايد؟ حضرت امير عليه‌السلام در جواب فرمود:

(انَّه مَلْبُوسٌ عليك ، انّ الحقَّ وَ الْباطِلَ لا يُعْرَفانِ بَاقْدارِالرّجال اعرف الحَقَّ تَعْرِفُ اهله ، واِعْرِف الباطِلَ تَعْرِفْ اهله ):(٢٧)

سرت كلاه رفته و حقيقت برتو مشتبه شده است چون حق وباطل را با ميزان قدر و شخصيت افراد نمى توان شناخت و اشخاص نبايد ملاك ومعيار سنجش حق باشند بلكه بايد حق شناس وباطل شناس باشى ، و شخصيّتها را كوچك يا بزرگ با حق مقايسه كنى اگر با آن منطبق شدند بپذيريرى .

يكى از عمده ترين مسائل در تربيت مسائل در تربيت انسان آشنا ساختن آن باحق است او بايد قبل از هر چيز حقّ را به شناسد و آن را تشخيص دهد و هر جريان را با آن به سنجد تا بتواند خود را در مسير درستى قرار دهد كسانى كه در اُبّهت اشخاص غرق شده اند و آنها را معيار سنجش حق قرار مى دهند از تربيت سالم بى بهره هستند و بصورت يك حالت تصنّعى تربيت يافته اند.

حضرت امير عليه‌السلام معيار حقيقت را خود حقيقت قرار داده است .

واين اصول تربيتى مذهب شريف تشيع را نشان مى دهد كه پيروان آن حضرت قبل از هرچيز و هركس بايد حق را بشناسند و تمامى ارزشها و شخصيتها را باآن ارزيابى كنند.

و قرآن در مورد تربيت و پرورش انسانها توسط انبياء مى فرمايد:

(لَقَد اَرْسَلنا رُسُلَنا بالبَيّنات واَنزَلْنا مَعَهُم الكتابَ والميزان لِيَقُومَ النّاسُ بالقِسطْ).(٢٨)

ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستاديم ، و باآنها كتاب [آسمانى ] و ميزان [شناسائى حق و قوانين عادلانه ] نازل كرديم تا مردم قيام به عدالت كنند.

در اينجا قرآن از خود جوشى مردم سخن مى گويد نمى فرمايد: هدف اين بوده كه انبياء انسانها را وادار به اقامه قسط كنند بلكه مى فرمايد: (هدف اين بوده كه مردم مجرى قسط و عدل باشند.)

شيوه تربيت وپرورش انبياء عليه‌السلام براين مبنى بود كه انسان دستورات لازم را فراگيرد و آنها را خودش بكار برد و بفهمد چه كارى مى كند و چرا و بخاطر چه كسى ؟ همه اين سئوالات زمانى پاسخ واقعى پيدا مى كنند كه نيروى دفاعى وجود با آموزش و پرورشهاى معصومين عليه‌السلام تقويت شود.

مثال : وقتى در هنگام بيمارى از پزشكان آمپول وداروهاى مناسبى دريافت مى شود اين به آن معنى نيست كه داروها به تنهائى مشكل وناراحتى بدن را بر طرف كرده اند بلكه آن قواى دفاعى وجود را تقويت مى كنند وقتى كه نيروى دفاعى كشور وجود قدرت پيدا كرد مى تواند خودش را در برابر بيمارى ها حفظ كند.

آموزش و تربيت و تبليغات انبياء عليه‌السلام به تنهائى مشكلى را حل نمى كند بلكه توسط بيان معصوم ، كه يك كلام سالم و قابل است قلب آدمى را تكان مى دهد و ذخائره موجود را حفّارى كرده و او را در يك موقعيّت مناسبى براى اجراى دستورات الهى آماده مى كند تبليغات انبياء عليه‌السلام مانند كليدى است كه خزينه ها را به روى انسان باز مى كند. وجود آدمى به يك كارخانه پيچيده اى مى ماند كه تمامى دستگاههايش بصورت كامپيوترى اداره مى شوند وهر لحظه خطرات وحوادث ناگوار، او را تهديد مى كند چون به مجرد غفلت واستفاده ناصحيح ممكن است يك عمر خسارت ببار آورد.

انبياء آمدند آئين نامه و اصول به كار گرفتن وطرز استفاده درست را به او آموزش دهند و هميشه با كليد تزكيه نفس و آموزش قوانين لازم دست بكار شوند.

امامت يك كارشناس قوى ونيرومند و مُوّيد پيشگاه الهى ، و نشان دهنده ولايت تكوينى و تشريعى خداى متعال براى هدايت وپرورش وتقويت كنند نيروى دفاعى ايمان ويقين در روح انسان مى باشد.

وجود امام عليه‌السلام در ميان جامعه انسانى از ناحيه خداى سبحان به معنى قرار دادن مردم در مسير حق است چون چنين پاسدارى از طرف خدا ماءموريت دارد بشر را در شيوه استفاده از اين كارخانه عظيم وحسّاس وجودش يارى كند.

## درك مقام امامت

درك يا فهميدن عملى است كه هميشه در ميان جوامع بشرى محبوبيّت دارد وامتيازات كارهائى كه انسان انجام مى دهد بعد از درك او محاسبه مى شود و اين عمل تنها به نوع بشر اختصاص ندارد بلكه حيوانات حتى گياهان هم به نوعى از درك و يا فهم مسلّح هستند ونمى توانند به مسائلى كه در اطراف زندگى آنها دور مى زند بى تفاوت باشند.

مثال : مرغ وقتى با بچّه هايش مشغول غذا خوردن است گربه ويا روباهى را اگر در نزديكى خود ببيند مى فهمد كه او دشمن است در مقام دفاعى بر مى آيد.

سگ بيگانه را از صاحب خانه خودش تشخيص داده و درك مى كند و مشابهه اين گونه كارها در ميان موجودات ديگر نيز وجود دارد كه در غير انسان از تعبير ديگرى برخوردار است .

اما مسئله درك و يافهم در انسان ويژه گيهاى خاصّى دارد كه تمام كمالات وى از همان نكته شروع مى شود حتى اگر دركنار بزرگترين اعمالش دركى وجود نداشته باشد آن عمل هيچ مزيّتى براى وى نخواهد داشت و به تعبير ديگر بزرگى اعمال از گسترده گى درك ومعرفت مايه مى گيرد.

درك يا فهم آن تصوير درستى است كه انسان از حقيقت اشياء پيدا مى كند و با تمام وجودش بر آن ارزش قائل مى شود.

سؤ ال : انسان تا چه اندازه مى تواند ازحقائق عالم هستى را درك كند؟

جواب : موضوع درك و يا فهم در انسان به ساختمان وجوديش مربوط نمى شود كه هر موجودى بنام انسان بوده باشد حتما داراى درك خواهد بود بلكه درك از كارهاى قلب و يا روح و روان اوست يعنى اين قلب است كه اشياء و حقائق را مى تواند درك كند ليكن قلبى كه به ابزار سالم و لازم مزيّن و مسلّح باشد.

آن وسيله اى كه قلب را براى درك حقائق آماده مى سازد عبارت است از يقين و معرفتى كه به آن محيط خاصّ وارد شده است . و اندازه درك هرانسانى به يقين ومعرفت او وابسته است هر مقدار اين وسيله سالم و لازم در دل آدمى نفوذ كند به همان اندازه توفيق درك پيدا خواهد كرد و آن چه در يك فرد مُهّم است ايجاد ابزار و وسيله درك است .

مثال : دستگاهى بنام تلويزيون تصاوير را متناسب با امكاناتى كه درخود دارد تحويل مى دهد اگر آن را مقدارى با امكانات بيشترى آماده كنند تصاويرى رنگى پخش مى كند و نسبت به تلويزيونهاى ديگر مترّقى تر بوده و موجودات را با رنگ مخصوصشان كه مورد علاقه انسان است نشان مى دهد.

حالا اگر آن را باآنتن هاى قوى تر، مانند ماهواره ارتباط دهند، اطلاعات بيشترى در اختيار انسان قرار مى دهد.

قلب بشر دستگاهى است كه براى درك حقائق آفريده شده است اگر آن را با ابزار مناسب ارتباط دهند مطالب ظريف ودقيقى را درك خواهد كرد.

آنتن هاى ماهواره اى قلب بشر يقين ومعرفت اوست هر اندازه يقين به پروردگار عالم در قلب او نفوذ كند به همان اندازه توفيق درك پيدا خواهد كرد وحضرت امير عليه‌السلام مى فرمايد:

(و باليقين تُدرَكُ الغايَة القُصْوى ).

بوسيله يقين [به خداى متعال ] مراحل عاليه كمال درك مى شود.

بنابراين درك مقام مقدّس امام ومسئله امامت براى انسان خيلى مشكل است زيرا قدرت تفكر وانديشه او در مقابل آن مانند قطره اى از اقيانوس بيكران است حتّى مقام تصوّر كه يك محيط وسيع ذهنى مى باشد در اين ميدان توان فعاليّت ندارد و به همين جهت است كه امام را بايد خداوند منصوب نمايد چون هيچ احدى از انسانها نمى توانند امام را تعيين كنند حتى اگر درمقام نبوت هم باشند بازهم نيازمند عنايات و توجهات خداوندى هستند و به تنهائى نمى توانند كسى را به مقام امامت منصوب نمايد وامام رضا عليه‌السلام مى فرمايد: ((هل يعرفون قدر الامامة و محلّها فى الامة فيجوز فيها اختيارهم )).(٢٩)

آيا مردم مى توانند مقام ومنزلت امامت را درك كرده و جايگاه آن را در ميان امت پيدا كرده و از ميان آنها فردى را به اين مقام منصوب كنند؟

از بيان حضرت رضا عليه‌السلام چنين استفاده مى شود ابتدائى ترين مسئله اين است آيا انسان مى تواند اين منصب الهى را بطور صريح و روشن تعريف كند وشعاع قدرت و ولايت آن را برتمام مخلوقات اعمّ از انسان و كوه وحيوان و ستاره گان و نباتات و... درك نمايد يانه ؟

در حديثى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه مى فرمايد:

(نحن اصل كُلّ خير وَ مِن فُروعنا كُلّ بِرٍّ، فَمِن البِرِّ التَوْحِيد والصَّلاة و الصِّيام و كَظْم الغَيظ والعَفْوعن المُسى ء و رَحْمَةُ الفقير و تَعهُّد الجار و الاِقْرار بالفَضْلِ لا هْلِه و عَدُّونا اَصْلُ كلّشَرٍّ و من فُرُوعِهِم كُلّ قَبيحٍ وَ فاحِشَة فَمِنْهُم الكذب ).(٣٠)

ما [امامان معصوم عليه‌السلام ]ريشه واساس تمام نيكيها وخوبيها وخيرات هستم و تمامى احسان ونيكى ها از ماريشه مى گيرد واز جمله اين خيرات ونيكيها توحيد ونماز و روزه و فرو بردن خشم و غضب ، و گذشت از خطا كار، نشان دادن مهر و عطوفت بر فقير، احترام به حقوق همسايه ، و اقرار به فضيلت انسانهاى واقعى و ارزشمند مى باشد.

دشمنان ما [اهل بيت عليه‌السلام ] ريشه تمام شرّ و فسادها هستند و از همان ريشه هر عمل زشت و قبيح و فحشاء مايه مى گيرد مانند، دروغ ، بخل سخن چينى ، قطع رَحِم ، ربا خوارى ، خوردن مال يتيم بصورت ظالمانه ، تجاوز از حدود و قوانين الهى ، روى آوردن بر فحشاء در خَلْوتْ و جَلْوت ، زناكارى و دزدى ، و هر كار وعملى كه در رديف اين نوع كارها باشد و كسانيكه گمان مى كنند كه دشمنان ما در رديف ما و با ما هستند كاملا راه غلط رفته و دروغ گفته اند چون آنها به شرّ و ريشه هاى آن وابسته هستند.

بنابراين مقام امامت ريشه تمام خيرات از جمله توحيد وخداشناسى مى باشد.

و آن حقيقتى كه اين همه بركات با خود دارد در فضاى ادراكات انسانى نمى گنجد.

در اين صورت درك كامل آن از قدرت انسان خارج است .

حضرت امام رضا عليه‌السلام در ادامه سخنانش مى فرمايد:

(اِنَّ الاِمامَة خَصَّ بها ابراهيم الخليل عليه‌السلام بَعَد النّبَوةِ والخِلّة مرتبة ثالثة وَ فَضيلَة شَرَّفُه بها...) (٣١)

امامت مقامى است كه خداى متعال ابراهيم خليل عليه‌السلام را پس از نبوّت و دوستى او با خداوند در مرتبه سوّم (٣٢) باو اختصاص داد و اين مقام يك فضيلت بزرگى است كه خليلش را بدان امتياز داد و نام او را بدينوسيله بر افراشت و در قرآن آمده است (و اِذا ابْتلى اِبراهيمَ رَبَّهُ بِكَلِماتٍ فَاءَتَمَهُّنَّ قالَ اِنّى جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماما).(٣٣)

آنگاه كه پروردگارش ابراهيم را بكلماتى امتحان كرد و چون وى تمامى امتحانات را بخوبى پشت سر گذاشت فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم حضرت خليل عليه‌السلام از خوشحالى عرض كرد: آيا در نژاد و ذُرّيّه من هم خواهد بود؟ فرمود: عهد من به ستمكاران نمى رسد.

سؤ ال : منظور از كلمات در آيه شريفه چيست

جواب : همانگونه كه درتاريخ داستان زندگى حضرت ابراهيم عليه‌السلام آمده است ايشان با امتحانات و آزمايشات سخت الهى مواجه شدند و به عبارتى وظائف و مسئوليتهاى سنگين بر دوش ابراهيم گذاشته شد و او به بركت ايمان و يقين به خداى سبحان همه آنها را بنحو اَحْسن انجام داد از جمله امتحانات اين بود:

١ - قربانى فرزند.

٢ - قرار دادن زن و فرزند در سرزمينى خشك وبى گياه .

٣ - مهاجرت از سرزمين بت پرستان .

٤ - شكستن بتها.

٥ - قرار گرفتن در دل آتش و و ... .

بعد از آن كه حضرت ابراهيم عليه‌السلام اين همه شدائد و سختيها را پشت سر گذاشت خداى متعال مقام امامت را به او واگذار نمود و اين امتحانات در آيه شريفه به كلمات مفهوم گرفته اند.

حضرت رضا عليه‌السلام در ادامه سخنانش مى فرمايد:

اين آيه امامت هر ظالمى را تا روز قيامت ردّ كرده است يعنى اشخاص ظالم و بى توجه به خداى متعال شايستگى اين مقام را ندارد و كسانيكه خود را در مقام بندگى و عبوديّت به مراحل عالى نائل نموده اند ولياقت منصب الهى را واجد هستند از ناحيه خداى سبحان انتخاب مى شوند و اين مقام به برگزيدگان امّت اختصاص يافت پس خداوند آن را عزيز و محترم داشت و در نسل برگزيدگان پاك او نهاده و فرمود:

.(وَوَهَبنالَهُاِسحاقَ وَ يَعقُوبَ نافِلةً و كُلاّ جَعَلنا صالحينَ)..(٣٤)

ما به او اسحاق را بخشيديم و يعقوب [فرزند اسحق ] را بر او افزوديم و همه آنها را مردانى صالح و شايسته و مفيد قرار داديم .

و در آيه ديگر مى فرمايد:

.(وَجَعْلناهُمْ ائمَّةً يَهْدُونَ باءَمرِنا وَ اَوْحَيْنا اِلَيهم فِعْلَ الخَيْراتِ وَاِقامَ الصَّلوةِ وَ ايتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ)..(٣٥)

.(و آنها را پيشوايانى قرار داديم كه بفرمان ما [ مردم را ] هدايت مى كردند و انجام كارهاى نيك و برپا داشتن نماز و اداى زكات را به آنها وحى كرديم و آنها فقط مرا عبادت مى كردند)

و اين مقام و منصب الهى در ذرّيه حضرت ابراهيم عليه‌السلام ادامه داشت تا زمان نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و اين منصب الهى به او منتقل گرديد كه خداوند عزوجل مى فرمايد: .(انَّ اَوْلَى النّاسُ بِابراهيم لَلّذين اتَّبَعُوهُ و هَذا النَّبى وَ الذِّينَ امَنُوا ...).(٣٦)

سزاوارترين مردم به ابراهيم آنها هستند كه از او پيروى كردند و (در زمان و عصر او به مكتب او وفادار بودند و هم چنين ) اين پيامبر وكسانى كه ايمان (به او) آورده اند و خداوند ولى و سرپرست مؤ منان است .

آنچه از معنا و مفهوم آيه شريفه بدست مى آيد نشان دادن معيار پذيرش انسانها در پيشگاه خداوند متعال مى باشد يعنى امتيازاتى كه براى انسانها در زمان پيامبران و بعد از آن از ناحيه پروردگار شان در نظر گرفته مى شود در تبعيت وپيروى آنها از آئين و شريعتى كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر ايشان عرضه داشته مى باشد.

به عبارت ديگر: ملاك ومعيار امتيازات تسليم شدن انسان در برابر دستورات الهى مى باشد احراز مقام تسليم موجب وموجد ارزش است و هيچ وقت با عناوين مانند، قوم وخويش داشتن با پيامبر، صحابه ، و و... نمى توان امتيازى را كسب كرد وهم چنين مقام اوّلويّت هم در اطاعت بيشتر انسان از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه همان اطاعت خداست قرار گرفته است .

اگر همين نكات را در باره انسانها مدّ نظر قرار دهيم و امتيازات را متوّجه تسليم و اطاعت از فرمان پيامبر كه همان دستور خداست بنمائيم و در اين صورت انصاف را كه سرمايه شخصيّت هر فرد با آن مشخصّ مى گردد قرين آن دستورالعمل قرآنى بسازيم اولويّت ها و قابليّت ها براى احراز مقام و منصب الهى يعنى امامت ، خود بخود مشخّص مى شود و ديگر نزاعى در ميان مسلمين واقع نمى شود يكى از بزرگترين جنايتى كه سياست هاى استعمارى درميان مسلمين آفريدند اين بود كه معيار وملاك ارزش ها و اولويّت ها را عوض كرده و مسلمين را به انحراف كشاندند و واژه صحابه را يك مزيّت قلمداد نموده وآن را در افكار مردم ملاك و معيار امتياز گروهى قرار داده و از همين راه ، حقيقت و اساس اسلام را بعد از وفات رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خود اسلام جدا ساختند.

اگر معنى صحابه صرفا مصاحبت را نشان بدهد يعنى شخصى مدّتى با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مصاحبت داشته و هيچگونه به روح و روان او، از كمالات رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چيزى منتقل نشده است در اين صورت فرقى در ميان منافقين و مشركين ومؤ منين نخواهد بود زيرا اينها هم معاصر با رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند كدام عاقل مى تواند اين نوع اصحاب را در رديف صحابه اى كه قدم بقدم با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حركت نموده و بر طبق بيان قرآن خودش را در مقام بندگى خدا و كمالات عاليه در مرحله اى قرار داده است كه مصداق نفس رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آيه مباهله آمده است كه مى فرمايد:

.(فَمَنْ حاجَّكَ فيه من بَعْدِ ماجاءَك من العِلْم فَقُلْ تَعاَلوْا نَدْعُ اَبْنائَنا و اَبْنائكُمْ و نِسائنا و نِسائكُمْ و اَنْفُسَنا واَنْفُسَكُمْ ثم نَبْتَهِلْ فَنَجعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ علَىَ الكاذِبين ).(٣٧)

ترجمه : ((هرگاه بعد از اطلاعاتى كه [در باره عيسى ] به تو رسيده دو باره كسانى باتو به مُحاجّه و مباحثه بر خيزند به آنها بگو: بيائيد ما فرزندان خود را دعوت مى كنيم شما فرزندان خود را، ما زنان خودمان را شما هم زنان خودتان را، ما از نفوس خودمان شما هم از نفوس خودتان را دعوت مى كنيم سپس مباهله مى كنيم و لعنت خدا را بر دروغگويان قرار مى دهيم )).

مباهله يعنى نفرين به يك ديگر، كردن در بعضى موارد براى اثبات حقّانيت مسئله اى از آن استفاده مى شود مسيحيان نجران وقتى آمدند كه با رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مباهله كنند ديدند ايشان با حضرت على وحضرت فاطمه وامام حسن وامام حسين عليهم‌السلام آمده است مسيحيان وقتى كه اين صحنه را مشاهده كردند سخت به وحشت افتاده و از اقدام به مباهله خوددارى كردند و به مصالحه حاضر شدند.

## سند زنده براى امتياز و عظمت اهل بيت عليهم‌السلام

محدثان و مفسّران شيعه واهل تسنُنّ تصريح كرده اند كه آيه مباهله درحق اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است و مراد از ابنائنا منحصرا ((حسن و حسين عليهم‌السلام هستند همانطور كه مراد از نسائنا)) حضرت فاطمه عليها‌السلام ومنظور از ((اَنْفُسنا)) حضرت على عليه‌السلام بوده است و در اين باره احاديث زيادى نقل شده است كه ايشان نفس ‍ رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: ((عَلَّى منّى و اَنَا منه ))(٣٨)

((على عليه‌السلام از من است و من از او هستم ))

قاضى نورالله شوشترى در جلد سوم كتاب نفيس و ارزشمند ((احقاق الحق )) طبع جديد مى گويد:

مفسران در اين مسئله اتفاق دارند كه مراد از اَنبائنا حسين عليه‌السلام ونسائنا حضرت فاطمه عليها‌السلام و اَنفُسَنا حضرت على عليه‌السلام است .

و در پاورقى همان كتاب در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سُنَّت نقل مى كند كه آنها تصريح كرده اند كه آيه مباهله در باره اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است نام آنها و مشخصّات كتابهايشان را در احقاق الحق جلد سوم از تا ٧٦ بطور مشروح آورده است .

از جمله شخصيتاى سرشناسى كه اين مطلب از آنها نقل شده است عبارتند:

١ - مسلم بن حجاج نيشابورى صاحب .(صحيح ). معروف كه از كتب شش گانه مورد اعتماد اهل سنت است ج ٧ .

٢ - احمد بن حنبل در كتاب مسند جلد ١ .

٣ - طبرى در تفسير معروفش در ذيل همين آيه ج ٣/١٩٢.

٤ - حاكم در مستدرك ج ٣/١٥٠.

٥ - حافظ ابونعيم اصفهانى در كتاب دلائل النبوّة صفحه /٢٩٧.

٦ - واحدى نيشابورى در اسباب النزول .

٧ - فخر رازى در تفسير معروفش ج ٨/٨٥.

٨ - ابن اثير در جامع الاصول ج ٩/٤٧٠.

٩ - زمخشرى در كشّاف ج ١/١٩٣.

١٠ - اكوسى در روح المعانى ج ٣/١٦٧.

و زمخشرى دركشّاف مى گويد: اين آيه قوى ترين دليلى است كه فضيلت اهل كساء را ثابت مى كند، و اهل كساء همان پنج تَنْ آل عباء حضرت محمد وعلى وفاطمه و حسن وحسين (صلوات اللّه عليهم اجمعين ) هستند.

اشكالاتى كه عدهّ اى از بندگان هوى و هوس در مورد اين آيه شريفه دارند اينكه چگونه صيغه جمع بر مفرد اطلاق مى شود؟

جواب اولا: اطلاق صيغه جمع برمفرد تازه گى ندارد و در قرآن وكتابهاى ادبى در ميان عرب و غير عرب اين معنا بسيار مشاهده شده است .

ثانيا: در اغلب موارد قانون ، حكم بصورت كلى به صيغه جمع آورده مى شود ليكن در مصداق مفرد قرار مى گيرد و بعبارتى : يك مرتبه مرحله قرار داد است و ديگرى مرحله اِجراء در مرحله قرار داد، گاهى الفاظ بصورت جمع ذكر مى شود تا بر همه مصاديق تطبيق كند لكن در مرحله اجراءممكن است مصداق منحصر بيك فرد باشد.

و در يك عبارت روشن : در مصداق آيه شريفه كسانى كه به منزله جان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند همراه خود به مباهله آورد غير از آنهاكسى ديگرى نبود [حضرت على و فاطمه و امام حسن و حسين عليهم‌السلام بودند]

آشنائى با مطلب ديگر مطلبى كه از ناحيه مقدسه وارد شود مطابق با واقع است در آيه شريفه وقتى مى فرمايد: اءَنفسنا... يعنى مقام و منزلت حضرت امير عليه‌السلام را در حدّمقام و منزلت شخص نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشان مى دهد آن بزرگوار واجد چنين مقامات عاليه اى بود كه نفس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مصداق شده است .

وقتى كه اولوّيت اشخاص در فرهنگ دينى مدّنظر قرار مى گيرد بر طبق همان آيه ای كه بدان استدلال شده است بايد قبل از هرچيز ايمان واعتقاد و اطاعت آنها از نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مورد توجّه قرار گيرد زيرا ساير امتيازات از قبيل صحابه قوم خويشى با پيامبر، و و... در شعاع ايمان واعتقاد افراد، معنائى بخود مى گيرند در غير اين صورت معنائى درسطح ارزش وامتياز نخواهند داشت .

و مطابق نقل بزرگان اهل سنّت و شيعه ، تنها كسى كه در تمامى زمينه هاى كمال و بندگى از همگان پيش قدم بود حضرت على عليه‌السلام مى باشد حتى از پيامبران اولواالعزم هم بالاتر بود در اين زمينه بيهقى از نبى اكرم روايت مى كند كه فرمود:

.مَنْ اَرادَ اَنْ يَنْظُرَ الى آدمَ فى عِلْمِه وَاِلى نُوحٍ فى تَقْواه ، و اِلى ابراهيمَ فى حِلْمِه ،والى مُوسى فى هَيبتَهِ، والى عيسى فى عِبادَتِهِ فَليَنظُر الى عَلِّى بن اَبيطالِب ..(٣٩)

ترجمه : .هركس بخواهد به حضرت آدم در علمش و بحضرت نوح در تقوايش و به حضرت ابراهيم در حلم و برد باريش و به حضرت موسى در هيبت و عظمتش و به حضرت عيسى در عبادتش ، نظر كند به حضرت على بن ابيطالب بنگرد كه تمامى اوصاف انبياء عظام در او جمع است )).

بنابراين حضرت على عليه‌السلام مستجمع تمام صفات كماليّه است و هر صفت كماليّه اى كه پيامبران اُولواالعزم دارا بودند همه آن اوصاف را در خود جاى داده است بنابراين درك مفهوم حديث فوق سرمايه بزرگى را لازم دارد زيرا در تفكر عادّى اين معنى متصوّر نيست كه چگونه ممكن است جميع اوصاف كماليّه در وجود يك فرد مصداق پيدا نمايند زيرا هر پيامبرى با يكى از اين اوصاف صاحب كرامات عديده و معجزات زياد بود وتمامى معاندان را در هر زمينه اى مغلوب مى كرد و عظمت الهى را بر جُهّال روشن مى ساخت اَمّا وقتى كه تمامى سرمايه هاى معنوى پيام آوران الهى در وجود اميرمؤ منان على عليه‌السلام جمع شود. در حقيقت آيت عظمى خداونديست كه در كون و مكان وعالم هستى محبوبيّتى ويژه اى پيدا نموده است و هر فردى كه خود را در مدار و محور آيات الهى قرار ندهد و صاحب جهان بينى ويژه توحيدى نباشد نمى تواند از ولايت و عظمت پروردگار متعال كه در وجود و شخصيت حضرت امير عليه‌السلام تبلور يافته است معنائى را دريافت كند وتنها كسى كه بعد از خداى سبحان مقام و منزلت آن بزرگوار را درك نمود حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه در باره اش مى فرمايد:

.(اِنّى لاِ رجُوا لاِ مَّتى فى حُبِّ عَلّىٍ كَما اَرجُو فى قول لا اِلهَ الاّ اللّه )..(٤٠)

ترجمه : من به سعادت وخوشبختى امتم در محبت داشتن به على عليه‌السلام اميدوارم همانطور كه در اقرار به وحدانيت خداى متعال اميّدوارم .

در اينجا دو مطلب در عرض هم نيست كه در اذهان تشويش ايجاد كند بلكه يك مطلب در دو صورت بيان شده است و آن اينكه اقرار به وحدانيّت خداوندى معيارى لازم دارد و آن داشتن محبت به على بن ابيطالب عليه‌السلام است و به عبارت ديگر: محبت و اقرار در متن حديث شريف يك مرجع دارند و آن پذيرفتن ولايت كه در وجود على عليه‌السلام مبتلور است .

در حديث ديگر آمده است قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : (اِنَّ الله تعالى فَضَّلَنى بِالنُبَّوةِ و فَضَّل عَليّا بالا مامة و اَمَرنى اَنْ اُزوّجه اِبنَتى فَهُو ابو وُلدى و غاسل جُثَتَّى و قاضى دينى و وَليّه ولىّ وَعدوُّه عدوّى).(٤١)

رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداى متعال من را با مقام نبوت فضيلت بخشيد و على را با امامت فضيلت داد و به من دستور داد كه دخترم [فاطمه عليها‌السلام] را به عقد او در آورم و او پدر فرزندانم [حسن و حسين ] و غسل دهنده جنازه ام واداء كننده دِينم مى باشد دوستان او دوستان من و دشمنان او دشمن من مى باشد.

بنابراين مقام و منزلت حضرت على عليه‌السلام را خداى متعال براى رسولش مشخّص ساخت و او بعد از مقام نبوّت تمام مقامات عاليه الهيّه ، خصوصا امامت را بر عهده داشت و بر طبق آيات و روايات مقام امامت بالاترين تعهد و مسئوليت الهى است كه بردوش انسان كامل گذاشته مى شود ليكن مطلب مهم اين است كه تشخيص دادن اين فضيلت بااطلاعات محدود انسانى ممكن نيست بلكه براى درك وتشخيص آن عنايت الهى لازم است كه آدمى را در اين مهم يارى نمايد و اين يارى بزرگترين نعمت الهى است و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره مى فرمايد: ((مَنْ مَنَّ اللّه عليه بِمَعْرِفَةِ اهلَ بَيتى وَ وِلايَتِهِمْ فَقَدْ جَمَع اَللّهُ لَهُ الخَيرَ كُلُّه )).(٤٢)

ترجمه : .(هركس را خداوند به شناخت و معرفت اهل بيت من و ولايت آنها موفق نمايد [ آنها را به نعمت ولايت اهل بيت مُتَنّعم سازد] در حقيقت خداى متعال تمامى خير وسعادت را در او جمع نموده است )).

حديث شريف يك الگوى كامل را نشان مى دهد مبنى بر اينكه درك ارزشها خود ارزش ديگر است واين جزبه توفيق و عنايت الهى ميسّر نمى شود و توفيق خداوندى هم بدون جهت سراغ كسى نمى رود بلكه بايد آماده گی هائى را مدّ نظر قرار داد در اين جا لازم است مطلب اصلى را از حديث شريف بفهميم و سپس به مسئله توفيق بپردازيم .

آن مطلبى كه از حديث شريف دستگير ما مى شود اين كه شناخت اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و به عبارتى چهارده معصوم عليه‌السلام و داشتن ايمان به ولايت وامامت آنها مطلوب و محبوب خداى يكتاست و هركس را چنين توفيقى حاصل شود در حقيقت تمامى ارزشهاى معنوى را كه بزرگترين سند براى كمال آدمى مى باشد در خود جمع كرده است .

س توفيق الهى يعنى چه ؟

جواب : اينكه اراده انسان واعمال يا افعالش با قضاء و قدر الهى موافق باشد و در كتب لغت همان معناى توافق را نشان مى دهد ليكن در اصطلاح غرض موافقت هائى كه در خيرات باشد بنابراين ايجاد وفق در ميان افعال بشر و قضاء قدر الهى خودش يك مسئله است كه با حريّيت و اختيار انسان منافات ندارد.

و در آيه شريفه مى فرمايد:

.(يا ايُّهَا الذين اَمَنوُا اِنْ تَتَقُّوا اللّه يجعل لكم فُرقانا)..(٤٣)

ترجمه : اى كسانى كه ايمان آورده ايد اگر از [مخالفت فرمان ] خدا بپرهيزيد براى شما وسيله اى براى جدائى حق ازباطل قرار مى دهد.

در اثر توجه بخدا و رعايت تقوا زمينه هاى رشد و هدايت در انسان شكل مى گيرد و او را به تاءييد وتوفيق الهى درشناخت ومعرفت حقائق آماده مى كند زيرا توفيق الهى براى انسان همان هدايت ورشد وتاييد اوست و هيچ احدى نمى تواند فضائلى را بدون هدايت ورحمت الهى كسب كند در نتيجه توفيق الهى شامل كسانى مى شود كه تقواى الهى را مراعات كنند.

در ادامه سخنان حضرت رضا عليه‌السلام رسيديم به اينجا كه مى فرمايد:

فَقَلَّدها النَبّى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عَليّا عليه‌السلام باَمرِاللّه فصارت فى ذُريَّتِهِ الاَصْفِياءِ الذّينَ آتاهُم اللّه العِلْمَ والا يمانَ وَذلكِ قَوْلُه : (و قالَ الذّين اءُوتوا العِلْمَ والا يمان لَقَدْ لَبِثْتُمْ فى كِتاب اللّه اِلى يَوْم البَعْث [فهذا يوم البَعْث ولِكَنَّكُم كُنْتُم لا تعلمون )(٤٤)] على رسم ماجَرى ...(٤٥)

نبىّ اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقام امامت را بدستور خدا به عهده على عليه‌السلام نهاد سپس اين منصب الهى در ذريّه برگزيده او، كه خداى متعال علم وايمانشان داده است قرار گرفت وخداوند در باره آنها فرمود: كسانى كه علم وايمان به آنها داده شده مى گويند: شما به فرمان خدا تا روز قيامت درجهان برزخ درنگ كرديد واكنون روز رستاخيز است ، ولى شما نمى دانستيد). اين سُنّت و روشى است كه جارى شده و خداوند آن را تا قيامت در نسل [پاك و مطهّر] پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داده ، چون بعداز حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبر نيست [كه عهده دار مسئوليت هدايت جامعه انسانى باشد پس بايد ذريّه يعنى دوازده امام معصوم عليه‌السلام مقام و منصب الهى را عهده دار شوند.]

با اين اوصاف مردم جاهل و نادان و ناتوان چگونه مى توانند كسى را بعنوان امام بوسيله راءى خودشان انتخاب كنند؟!

در استدلال امام رضا عليه‌السلام به آيه شريفه دونكته مورد استفاده قرار مى گيرد:

١ - عظمت علم و ايمان امامان معصوم عليه‌السلام٢ - عجز وناتوانى انسان .

اما نكته اول : مقام علم و دانش امامان معصوم عليه‌السلام در يك سطح خيلى وسيع و گسترده اى است كه تمام علماء و دانشمندان روزگار اعم از معاصرين و غير آن را مبهوت و حيران ساخته است نمونه بارز وروشن آن جمله ايست كه از زبان مبارك حضرت امير عليه‌السلام بيان شده است مى فرمايد: .(ايُّها النَّاسُ، سَلُونى قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونى فَلاَنَا بِطُرُقِ السَّماءِ اَعْلَمْ مِنِّى بِطُرُقِ الا رْضِ)..(٤٦)

ترجمة : .(اى مردم ، هر چيزى كه مى خواهيد ازمن سئوال كنيد قبل از آنكه ازميان شما نرفته ام ومن به راههاى آسمان از راههاى زمين آگاهترم )

.(و در خطبه ٩٣ باز مى فرمايد: تا از ميان شما نرفته ام [زنده هستم ] هر نوع سئوالى داريد بپرسيد و تا روز قيامت هر حوادثى كه بيايد براتيان روشن كنم )

و در جاى ديگر از نهج البلاغه آمده است : بَل اندَمَجْتُ عَلى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لاَ ضْطَرَبْتُمُ...(٤٧)

ترجمه : من دريك علمى واقع شده ام اگر براى شما آن علوم را آشكار سازم مضطرب و لرزان مى شويد.

در باره علم و دانش حضرت امير عليه‌السلام و يازده فرزند معصومش عليهم‌السلام كسى را ترديدى وجود ندارد حتى دشمنان سر سخت شان هم اين واقعيت را قبول دارند ليكن با پذيرفتن قابليّت و فضيلت خاندان عصمت وطهارت براى احراز مقام ومنصب الهى [يعنى امامت ] از حق حمايت نكردند و لذا در هنگام بيان علم و فضيلت و كمال حضرت امير عليه‌السلام نتوانستند از علم و دانش خودشان استفاده درستى بنمايند وقتى كه ابى الحديد آن دانشمندان بزرگ سُنّى ، در باره سخنان اميرالمؤ منين عليه‌السلام به شرح و تفسير مى پردازد و در حدود بيست جلد كتاب بعنوان شرح براى نهج البلاغه مى نويسد و چندين بار درهمين شرح خودش به عظمت حضرت امير عليه‌السلام اعتراف مى كند كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انّ الامامة حقه ، و انه اولى بها من جميع النّاس ....

اينكه امامت حق واقعى على بن ابيطالب عليه‌السلام است وايشان به اين مقام از تمام مردم اولى و لايق تر هستند و در ادامه مطالب مى گويد كه استاد ابوالقاسم بلخى رحمه‌الله اين نكته را با صراحت كامل بيان كرد:

كه اگر بعد از وفات رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام براى گرفتن حق واقعى و مُسلّم خويش دست به شمشير مى زد در اين صورت مخالفين ايشان هركس باشد فاسق است و براى ما واجب است كه مخالفين على عليه‌السلام را فاسق بدانيم زيرا رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بارها مى فرمود: على مع الحق و الحق مع على يدور حيثما دار و يا درجائى مى فرمود: حرْبُك حَربى ، سِلُمك سِلمى يعنى : حق وعلى باهم هستند در ميان آنها جدائى غير ممكن است هرجا على عليه‌السلام باشد آنجا حق و مطلوب خداست و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود هركس با تو بجنگد با من جنگ كرده و هركس با تو صلح وسازش كند با من صلح نموده است .(٤٨)

ساسيت حضرت امير عليه‌السلام بر طبق سياست رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و گروهى كه عمر بن خطاب را در سياست از همه قوى مى دانند كاملا راه اشتباه رفته اند وحتى عدّه اى معاويه را درسياست از آن حضرت مقدم مى دانند به هرحال همه در فهم معنى سياست حق مطلب را درست درك نكرده اند زيرا امير مؤ منان على عليه‌السلام در برنامه هاى خويش به تمام قيودات شرع مقدس اسلام مقيد بود ليكن سياستى كه در عمرو يا معاويه و و... وجود داشت بر مبناى قياس و استحسان و مصالح مرسله بوده يعنى بر طبق علاقه و ميل خودشان رفتار مى كردند هر چند مخالف دستورات اسلام بوده باشد وحضرت امير عليه‌السلام هميشه امورات دنيوى را مطابق دين اجراء مى كرد همانطور كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطابق دين كه همان وحى الهى بود رفتار مى كرد.(٤٩)

و در جاى ديگر مى گويد: .(و انَّ عَليّا عليه‌السلام لم يكن فيه نقص يحتاج اِلى ان يُتمَّم بالخلافة وكانت الخلافة ذات نقص فى نفسها فَتمَّ نَقصها بولايته ايّاها).

حضرت على عليه‌السلام ، يك انسان كامل بود و هيچ نقصى در ايشان وجود نداشت كه بوسيله خلافت جبران نمايد بلكه خلافت در ذات خويش ناقص بود و اين نقص بوسيله ولايت وامامت آن حضرت كامل گرديد.(٥٠)

ايشان با صراحت تمام مى گويد كه شخصيت حضرت امير عليه‌السلام كامل بود و از تمام عيب و نقص وخطاء معصوم بود و خلافت محتاج چنين انسان كامل بود تا در مسير واقعى خويش پياده شود.

اما با كمال تاءسف همين شخص كه اين همه از مقام و منزلت حضرت على عليه‌السلام بحث مى كند و بر حقانيت آن بزرگوار اعتراف مى كند در مقدمه شرح نهج البلاغه اش مى گويد:

الحمدللّه الذّى قدَّم المفضول على الفاضل ...(٥١)

شكر و سپاس خدائى را كه مفضول را بر فاضل مقدم كرد.

يعنى انسان ناقص ونادان و جاهل را بر فرد كامل ومعصوم مقدم نمود كه بعد از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خلافت در اختيار ابوبكر و عمرو... قرار گرفت . در اينجا چند نكته بچشم مى خورد:

١ - اينكه حضرت على عليه‌السلام فاضل و كامل و معصوم است ابوبكر و... مفضول وناقص و جاهل هستند.

٢ - اين تقدّم را وقتى كه بخدا نسبت مى دهد نهايت ظلم وجنايت را مرتكب شده است زيرا در آيات زيادى به اولويّت ومقام شامخ حضرت امير عليه‌السلام اشاره شده است و برمؤ منان اطاعت ايشان فرض و واجب شده است و بر طبق نقل احاديث بى شمارى از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبنى اينكه بعداز من ولايت وامامت مخصوص حضرت علىّ عليه‌السلام است .

٣ - نسبت دادن تقدم مفضول بر فاضل بخداوند گناه نابخشودنى است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

## ناتوانى انسان از درك مقام امامت است

مسئله دوم : ناتوانى انسان از درك مقام امامت است

امامت مقام و منصب الهى است وانسان نسبت به درك واقعى آن عاجز وناتوان است ونمى تواند آن اسرار وحقائقى را كه در تصوّر او نمى گند تعريف كند در اين صورت تعيين وانتخاب كردن فردى در مقام امامت وخلافت ، براى انسان ميسر نخواهد بود به جهت اينكه انسان در هر كارى كه انجام مى دهد و يا درباره اش اظهارنظر مى كند ابتداء قدرت فكرى واطلاعاتى خود را ملاحظه مى كند و سپس وارد ميدان مى شود اشخاصى كه در زمينه علم و دانش و يا معنويت وشجاعت و فصاحت وبلاغت و بطور كلى در هر يك از صفات كامل انسانى مقدار تلاش كرده و بطور اختصار وارد آن مباحث شده اند و از نزديك معناى علم ومعنوّيت و شجاعت وكمال را لمس كرده اند مى توانند انسانهاى عالم وبا ايمان را درك كنند اما كسانى كه از اين راه و مسير عبور نكرده نمى تواند در اين زمينه اظهار نظر كند.

بعنوان نمونه : در تاريخ بزرگان و دانشمندان وقتى مطالعه مى كنيم مى بينم يك انسان عالَم و دانشمند براى يكفرد عالَم شناخته شده است او مى فهمد كه شخصيت علمى وى در چه سطح قرار گرفته است يك انسان مؤ من وقتى در مقابل ايمان ديگران واقع مى شود وكمالاتى را از آنها مشاهده مى كند بطور روشن اعتراف مى كند كه ايشان يك مرد كامل مى باشند به هرحال تا انسان خود را در مسير انسانهاى كامل قرار ندهد نمى تواند به عظمت و ابّهت شخصيت آنها آگاهى پيدا كند.

بعنوان مثال : جناب سلمان رحمه‌الله يك انسان عادّى بود و در اثر پذيرفتن تربيت هاى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت امير عليه‌السلام به جائى رسيد كه افراد عادّى را درك مقامش ممكن نشد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق او فرمود: اَدْرَك سَلمانُ اَلْعلْمَ الاوَّلَ و العِلْمَ الاَخر و هوَ بحرً لا يُنزَح و هوَمنّا اهلَ البيت .(٥٢)

سلمان علم اول و آخر را درك نمود و او دريائى است كه هر مقدار از او برداشته شود تمام نشود و او از ما اهل بيت عليه‌السلام است .

و علامه مجلسى رحمه‌الله در عين الحيوة مى فرمايد: آنچه از اخبار خاصه وعامّه مستفاد است بعد از رتبه معصومين عليهم‌السلام در ميان صحابه كسى بجلالت وقدر و رفعت شاءن سلمان فارسى و ابوذر و مقداد نبود.(٥٣)

روزى ابوذر بر سلمان وارد شد در حالتى كه ديگی روى آتش گذاشته بود ساعتى باهم نشستند وحديث مى گفتند ناگاه ديگ از روى سه پايه غلطيد وسر نگون شد وچيزى از ديگ نريخت سلمان آن را برداشت و درجاى خود گذاشت ابوذر وحشت زده از نزد سلمان بيرون رفت و درفكر بود كه حضرت امير عليه‌السلام را ملاقات نمود و داستان را تعريف كرد حضرت فرمود: اگر سلمان از علم خود خبر دهد تو بيشتر از اين متوّحش خواهى شد اى ابوذر سلمان باب الله است در روى زمين ، هركس بحال او معرفت داشته باشد مؤ من است ...(٥٤)

در هر صورت يك انسان زمانى مى تواند از كمالات مؤ منى باخبر شود كه خود را درهمان مسير قرار دهد وقتى كه مقام امامت يك منصب الهى است وانسانهاى كامل مى توانند مسئوليت آن را بعهده بگيرند تشخيص دادن آن افراد از عهده بشر خارج است تنها خداى متعال مى تواند آنها را مشخّص كند وقتى كه حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد مردم با جهالتى كه نسبت به مقام امامت دارند چگونه مى توانند كسى را با راءى ونظر خويش به اين مقام انتخاب كنند؟ پس از راه وحى كه به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابلاغ مى شود بايد امام معيّن شود وانسان بايد از وحى الهى اطاعت كند چون تشخيص آن از حدود فكر وانديشه اوخارج است .

قال الرّضا عليه‌السلام : انَّ الاِمامَةَ منزلةُ الانبياء وارث الاوصياء انَّ الاِمامَةَ خلافَةُ اللّه و خلافة الرسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ومقام اميرالمؤ منين عليه‌السلام و ميراث الحسن والحُسين عليهماالسلام (٥٥)

ترجمه : امامت همان مقام و منزلت انبياء و ارثيّه اوصياء است امامت خلافت و جانشينى خدا و خلافت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ومقام حضرت على عليه‌السلام و جايگاه امام حسن و امام حسين عليهما‌السلام مى باشد.

نكات مهمّى كه در اينجا آمده است :

١ - امامت در جايگاه نبوّت است .

٢ - به اوصياء پيامبران بصورت ارثيّه مى رسد.

٣ - امامت خلافت وجانشينى خدا و رسولخداست .

وقتى كه مقام انبياءمورد بررسى قرار مى گيرد چند نكته جلب توّجه مى كند: اينكه انتخاب آنها براى بيان احكام الهى به راءى مردم وابسته نبود بلكه تنها خداى متعال از ميان مردم فردى را كه لايق اين مقام ومنصب الهى بود مبعوث مى كرد و شخص نبى از جنس بشر بود ليكن در مقام علم و فضيلت از تمامى انسانهاى عصر خويش مقدم است و اين حقيقت مورد قبول تمامى مردم عصر و زمان هر پيامبرى بوده است .

نكته دوم : تشخيص قابليّت يك انسان براى دريافت وحى الهى موضوع ساده اى نيست اگر در اين زمينه از روايات استفاده كنيم مى بينيم دريافت وحى ، يا تماس با حضرت جبرئيل عليه‌السلام و يا رؤ يت ملائك چيز ساده اى نيست بلكه يك سرمايه بزرگى را در روح انسان لازم دارد و اينكه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرآن را از فرشته وحى با نفس يا قلب خود مى گرفت يعنى با تمام وجودش تلقى مى كردند نه از راه گوش ، و يا حواس ديگر.

قرآن در اين باره مى فرمايد: (فاءوحى الى عَبْدِه ما اَوْحى ما كَذَبَ الفُؤ ادُ مارَاءى اَفَتُمارُوْنَهُ على ما يَرى ).(٥٦)

(پس وحى نمود به بنده خود آنچه را كه وحى نمود دروغ نگفت واشتباه نكرد قلب نفس پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آنچه مشاهده كرد آيا با او در چيزى كه عيانا مشاهده مى كند به مجادله مى پردازيد؟)

و در آيه ديگر شيوه ارتباط پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با خدا در چند صورت بيان مى كند مى فرمايد: .(وَ ما كانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُكَلِّمَهُ اللّه الاّ وَحْيَا اَومِنْ وَراءِ حِجابٍ او يُرسِلَ رَسُولا فَيُوحِىَ بِاذنِه ما يشَاء اِنَّهُ عَلىُّ حكيمٌ)..(٥٧)

ترجمه : به هيچ بشرى نمى رسد كه خدا با او سخن گويد مگر اينكه وحى كند [سخن پنهانى و با اشاره كه ديگران نفهمند] يا از پشت پرده اى حرف زند يا رسول و فرستاده اى بفرستد و او به اذن خدا آنچه را كه خدا مى خواهد به او وحى نمايد زيرا خداوند بلند مرتبه ومحكم كار است .

## ارتباط پيام آوران الهى با خداى متعال به سه بخش تقسيم مى شود:

١ - هيچ واسطه اى بين خدا و بشر در ميان نباشد بلكه بشر بطور مستقيم با خالق متعال تماس حاصل مى كند.

٢ - ارتباط از پشت پرده يا حجاب برقرار مى شود يعنى گفتار خدائى كه از پشت حجاب شنيده شود مانند درخت طور كه موسى عليه‌السلام سخن خدا را از ناحه او مى شنيد.

٣ - گفتار خدائى كه ملك آن را حمل نموده و به بشر برساند در اين صورت گفتار الهى توسط آن شنيده مى شود.

انبياء عظام به اندازه رتبه ومقامات خود مى توانستند گفتار خداوندى را با تمام وجود بشنوند و چنين ارتباط براى انسان زمانى ميسّر خواهد بود كه او بتواند تحمّل آن را داشته باشد.

شنيدن صداى ملائك يا صداى شيطان وتشخيص اين دو از يك ديگر براى انسانى ميسّر است كه خود را از وابستگى هاى مادّى ومحيط و مكان نجات داده باشد زيرا اين دو مخلوق الهى وهم چنين چگونگى وحى وصداى آنها براى ما قابل تشخيص نيست چون عالمى كه ما را در بطن خودش پرورش مى دهد با عالم ملائك واَجنّه ، جداست واينكه آيا آنها هم در انتقال اطلاعات بيك ديگر ويا به موجود جدا از خودشان ، روش انسان را دارند يا از راه و طريق ديگرى به تفهيم وتفهّم مى پردازند روشن نيست در هر صورت انسان را در صورت عادّى چنين ارتباطى ميسّر نخواهد بود مگر اينكه خود را در اثر تزكيه وبنده گى خدا به مرحله برساندكه بر تمام موجودات وشيوه اطلاعات وصداهاى آنها اشراف پيدا كند.

وقتى كه مقام نبوت و رسالت و يا امامت بر چنين ارتباط واطلاعى قادر هستند و مى توانند به شيوه نقل وانتقال اطلاعات تمامى مخلوقات آگاهى پيدا كنند اين همان مقام اشراف را معنى مى دهد و هر انسانى كه به مقامات الهيه اعم از نبوت و رسالت وامامت نائل مى شود ابتداء بنده گى را در خود به حدّ اعلا مى رساند و با تمام وجودش مقام بنده گى را روشن مى كند سپس صاحب مقامى مى شود كه مى تواند به تمامى مخلوقات الهى اشراف داشته باشد حتى ارشاد و هدايت آنها را هم بعهده مى گيرد.

وقتى مى خواهيم به مقام رسالت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شهادت وگواهى بدهيم و اغلب در تشهد نماز مورد اقرار واقع مى شود مى گوئيم : اَشهَدُ انّ محمدّا عَبْدُه و رسوله ... ابتداء مقام عبديت وبنده گى آن عزيز خدا مطرح مى شود بعد مقام رسالت .

بعبارت ديگر: رسالت ونبوّت ويا امامت ميوه وثمره بنده گى است تا انسان از بنده گى نفس نجات نيابد و به تمامى وابستگى ها پايان ندهد نمى تواند به بنده گى خدا موفق شود و در هر صورت مقامات الهيّه هر كدام جايگاه مناسبى مى خواهد ممكن است هر سه مقام در يك فرد جمع شود كه خود دليل بر بالاترين سطح كمال بنده گى اوست بنابراين مقام انبياء كه در كلام امام رضا عليه‌السلام آمده است يك مقام شريف و مقدس بنده گى توحيدى است وقداست انبياء هم به همين بنده گى آنها متوجه است چون با كمال بنده گى حكومت خدا در جان انسان تبلور مى كند و هيچ چيزى جز رضاى وخوشنودى خدا در ذهن وتصورّش وجود ندارد وبه همين جهت با تمام وجود ومعاشرت ومباشرت خويش قداست پيدا مى كند ومعناى ولايت كه در پيامبران وامامان معصوم عليهم‌السلام وجود دارد از همان مقام اطاعت وبنده گى آنها در برابر خداى سبحان مايه مى گيرد.

آياتى كه اطاعت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اطاعت خدا معرفى مى كند و مى فرمايد: (من يُطع الرَّسُول فَقَد اَطاعَاللّه ).(٥٨) هر كس از پيامبران صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اطاعت كند در حقيقت از خدا اطاعت كرده است يعنى در وجود رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقام بنده گى براى خداى متعال دريك سطحى شكل گرفته كه با تمام وجودش تسليم خداست در اين صورت اطاعت او اطاعت خدا مى شود زيرا جز رضاى خداى سبحان وتسليم در برابر فرمانش ، چيزى ديگرى در وجودش ‍ نمى باشد.

كسانى كه در مسئوليت هاى الهى به عناوينى مانند رسول ونبى يا امام متصّف مى باشند همان بنده گان مخلص خداى سبحان هستند و از راه بنده گى مخلصانه به مقام رسالت و يا امامت نائل مى شوند وقتى كه مقام امامت به منزلت مقام نبوت است يعنى همان ويژه گی هائيكه در يك پيام آور الهى مدّنظر مى باشد در شخص امام هم بطور روشن بايد محقق شود.

به عبارت ديگر: حمل مسئوليت وتعهدات مقام امامت يك قابليّت فوق العاده اى را لازم دارد و اين بجز از راه بنده گى خالصانه بدست نمى آيد بجهت اينكه مقام و منصبى كه پروردگار يكتا در اختيار يك انسان قرار مى دهد و او را با عاليترين و بالاترين معلومات ، و با نفوذ كلام در دلهاى مردم ،مسلّح مى كند يك موضوع اتفاقى وتصادفى نيست بلكه نهايت ظرافت ودقت آنها در توجه بخداى متعال ورعايت مقام بنده گى در تمام زمينه هاى زندگى ، و هدف قرار دادن رضا وخوشنودى اوست كه قابليت لازم را در بدست آوردن ولايت وامامت پرورش مى دهد.

در اينجا لازم است به شخصيت بزرگوار حضرت امير عليه‌السلام آن بنده كامل خدا مقدارى از راه حديث وكلام الهى وارد شويم تا خصوصياتى را كه در انبياء مدّنظر قرار مى گيرد در ايشان هم به نحو كامل مورد بررسى قرار دهيم وزمينه هاى هدايت سالم را در افكار وانديشه ها به مقام امامت وشخص امام فراهم كنيم .

١ - جابر بن عبدالله نقل مى كند كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ طائف حضرت على عليه‌السلام را دعوت نمود و با او نجوى كرد گروهى از مردم كه ابوبكر وعمر بن خطاب هم از آنها بودند درمقام اعتراض ، عرضه داشتند چرا با اونَجوى كردى وبه ما توجهى ننمودى ؟

نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درميان مرد قرار گرفت وخطبه اى را با حمد وثناى الهى آغاز كرد سپس فرمود: اَيُّها النَّاس اَنتُمْ تَقُولُونَ انّى انتجيتُ عليّا و انّى واللّه ما انْتَجيتُه ولكنَّ اللّه اِنْتَجاهُ...(٥٩)

((اى مردم شما چنين مى گويد كه من با حضرت على عليه‌السلام نَجوى كرده ام بخدا قسم كه من با على نجوى نكرده ام بلكه اين خدا بود كه با او نجوى مى كرد)) ٢ - حضرت صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اهالى طائف فرمود: يا اهل الطّائف لاَ.بعثنَّ اليكم رجلا كَنَفسى يَفتَح اللّه به الخير...

اى اهالى طائف ، فردى را بسوى شما مى فرستم كه مانند خودم مى باشد و پروردگار عالم دروازه خير وبركت و هدايت را بوسيله او مى گشايد [وبشما مى رساند].

وقتى كه صبح شد رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را به سمت طائف اعزام كرد سپس خداى سبحان به پيامبر دستور دادكه بعداز ورود حضرت امير عليه‌السلام به آنها خودت را به او برسان ، وقتى كه گروهى با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بطرف حضرت على عليه‌السلام روانه شدند ديدند كه حضرت على عليه‌السلام در بالاى كوهى قرار گرفته است نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود ثابت كرد پس ثابت شد دراين حال صدائى راشنيديم كه مانند صداى رعد بود از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سئوال شد اين چه صدائى است ؟ فرمود: انَّ اللّه يُناجى عليّا عليه‌السلام كه خداوند با حضرت على عليه‌السلام سخن مى گويد.(٦٠)

در اين زمينه احاديث زيادى وجود دارد ليكن به چند حديث اشاره گرديد پس روشن شد كه حضرت على عليه‌السلام بطور مستقيم با پروردگار عالم سخن مى گفت همانطور كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خداى متعال حرف مى زد حضرت امير عليه‌السلام هم در موارد لازم همين شرائط را واجد بود كه خدا با او سخن بگويد:

وقتى كه مقام امامت در جايگاه نبوت قرار مى گيرد وبعنوان خلافت الهى معنا مى شود بيانگر اين حقيقت است كه امام كسى است كه اسرار موجود و كمالات روحى را مانند انبياء دارا مى باشد وتا اين درجات در انسانى محقق نشود نمى تواند جانشين رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده باشد.

و مقام اميرالمؤ منين على عليه‌السلام وساير امامان معصوم عليهم‌السلام همانگونه كه در آيات و روايات آمده است حافظ ونگهدارنده آئين وشريعت الهى است و در اين زمينه حضرت اميرمؤ منان مى فرمايد:

اَرَى نُورَ الوَحْى والرِّسالَة ، واَشُمُّ رِيحَ النُبُّوَّةِ.(٦١)

من نور وحى ورسالت را مى بينم و بوى نبوّت را استشمام مى كنم .

اين مقام بالاترين مرتبه اولياء خداست وكلمه نور استعاره است از آن حقائقى كه با چشم بصيرتش از اسرار وحى و رسالت و علوم تنزيل وظرافت تاءويل ، مشاهده كرده كه بر لوح نفس قُدسيه اش اشراف يافته وتعابير نور و استشمام در بيان آن حضرت نشان دهنده آنست كه ايشان تمامى آن اسرار را مانند شخصى نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درك مى كرد و اين گونه احساس ها به حواّس پنجگانه مربوط نمى شود بلكه فراتر از آنها حسىّ وجود دارد كه مختص اولياءخداست .

از حضرت رضا عليه‌السلام نقل شده كه مى فرمايد: .(لَنا اءَعين لا تشبه اءعين النّاس ، و فيها نورً ليس للشّيطانِ لها نصيبْ).(٦٢)

ترجمه : .(ما خاندان نبوت را چشمى وجود دارد كه به ديدگان مردم شباهت ندارد و در آن نورى است كه براى شيطان توان ورود در آن نباشد).

نور ولايت وامامت همان بصيرتى است كه بر تمام ما وراءِ طبيعت تسلط كامل دارد واسرار الهيّه را كه از انسانها عادى در پس پرده قرار گرفته مشاهده مى كنند يعنى زمان ومكان و و... مانع مشاهدات آنها نمى شود البته موضوع بحث دنبال علم غيب امامان معصوم عليهم‌السلام نيست و در فصل ديگرى علم غيب مورد بحث قرار خواهد گرفت ليكن حالا بحث در اين است كه انبياء هر چيزى را بعنوان وحى اخذ مى كردند يا موجودى را بنام حضرت جبرئيل عليه‌السلام مشاهده مى نمودند و يا بدون واسطه با تمام وجودشان سخن خداى متعال را مى شنيدند تمام اين خصوصيّات در امامان معصوم عليهم‌السلام وجود دارد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: و لَقَد سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيطانِ حِينَ نَزَل الوَحىُ عليه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واله فقلت يا رسُولَ اليه ما هذه الرَّنَّةُ؟ فقال : .(هذه الشَّيطان قدايسَ من عبادته ،انك تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ، وترى ما اَرى ، اِلا انَّكَ لَسْتَ بنبي ... .(٦٣)

.(من صداى شيطان را درهنگام نزول وحى برپيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيديم بر رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفتم اين چه صدائى است ؟ فرمود: اين شيطان است كه ازگمراه ساختن انسانها ماءيوس گرديد [به بركت مقام نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زمينه هاى هدايت بيشتر فراهم شد و شيطان از منحرف كردن مردم در تنگنا قرار گرفت ] يا على ، هر چيزى را كه من مى شنوم تو هم مى شنوى ، وهر چيزى را كه من مى بينم توهم آن را مى بينى تنها تفاوت درميان من وتو اين است كه توپيام آور نيستى )).

## نكات مهمّ از كلام اميرالمؤ منين على عليه‌السلام

١ - رَنَّةَ چيست ؟ ٢ - تساوى در ميان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام ٣ - ديدن و يا شنيدنى كه مخصوص ‍ نبى اكرم است به حضرت امير عليه‌السلام هم واگذار شده است .

رَنَّةَ صداى ضجه و شيون شيطان است و بنابر نقل روايات او در چهار مورد صداى بلندى كشيد و مرحوم مجلسى در حيوة القلوب از صدوق رحمه‌الله نقل مى كند كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: انّ ابليس رَنَّ اَرْبع رَنّات : يَوْمَ لعن ، و يَوْمَ اُهبط الى الا رضِ، و حَينَ بَعَثَ مُحمد على فَتْرَةٍ مِنَالرُّسُلِ، وَحَينَنَزلَت اُمّ الكتاب .

ابليس در چهار مورد صدا كشيد ١ - روزى كه خداى متعال او را لعن كرد ٢ - روزى كه به زمين وارد شد ٣ - در روز بعثت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه در مدت طولانى پيامبرى نيامده بود ٤ - در روزى كه امّالكتاب نازل شد.

٢ - مساوات در ميان نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت امير عليه‌السلام

آنكه از ظهور آيات و روايات بر مى آيد اين است كه در ميان ايشان تساوى حاكم است يعنى هرمقام و منزلتى كه نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پيشگاه الهى واجد هستند حضرت امير عليه‌السلام هم همين منزلت را دارا مى باشد و اين استنباط از كلام خدا و رسولش بدست مى آيد در آيه مباهله كلمه [اَنْفسَنا] آمده است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را نفس خويش خطاب كرده است و در حديث شريف از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است .

يا اهل الطائف لا بعثنَّ اليكم رجلا كنفسى ...(٦٤)

اى مردم طائف بسوى شما مردى را مى فرستم كه مانند خودم مى باشد.

و در عبارت نهج البلاغه آمده است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انك تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ و تَرى ما اَرى الا انّكَ لَسْتَ بِبَنىٍ...

هر چيزى را كه من مى شنوم تو هم مى شنوى و هر چيزى را من مى بينم تو هم آن را مى بينى فقط در تو مقام نبوت نيست .

در جائى كه شخصيت بزرگوارى مانند نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با واژه نفس و جان خودم از حضرت امير عليه‌السلام ياد مى كند و او را بطور كامل در امتداد كمالات خودش معرّفى مى نمايد مى خواهد حقيقتى را براى جهان اسلام تبين كند زيرا درلسان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يا معصوم مبالغه وجود ندارد بلكه كلام وسخن آنها هميشه نشان دهنده يك واقعيت است وقتى كه مى فرمايد: مردى را كه مانند خودم هست مى فرستم اين كلمه [كَنَفْسى ] چه شباهتى را بيان مى كند؟

وقتى كه انسان بزرگوار مى خواهد به كسى نمايندگى بدهد فردى را براى انجام ماءموريت و يا مسئوليّت مهّم در نظر مى گيرد كه مانند خودش باشد تا از عهد آن مسئوليّت برآيد.

مسئوليّت و يا ماءموريت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اندازه مقام نبوّت خودش مى باشد وقتى كه ايشان اين ماءموريت را به عهده حضرت امير عليه‌السلام مى گذارند به معناى اين است كه حضرت على عليه‌السلام در قبول ماءموريت هم رديف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است در غير اين صورت واگذار كردن مسئوليّت ، و پيام دادن بر اينكه مردى را كه مانند خودم است مى فرستم مفهوم پيدا نمى كند.

دليل سوم : رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تمام ويژگيهائى مقام خويش را در ايشان مى پذيرد مى فرمايد: هرچه را مى شنوم تو هم مى شنوى يا هر چيزى را مى بينم تو هم مى بينى اين ديدن و شنيدنها از برنامه هاى خاص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه در احدى جز خودش وجود ندارد وقتى كه در اين گونه مسائل به ديدن و شنيدن حضرت امير عليه‌السلام مانند ديدن و شنيدن خودش اشاره مى كند و تمايزى درميان خود و ايشان قائل نمى شود مگر اينكه تو نبى نيستى خود بزرگترين دليل بر قابليت وتساوى آن حضرت با خودش مى باشد. و استثناء موجود در كلام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر اينكه [الاّ انّك لست نبىّ] نشانگر همين تساوى است يعنى تا اين مرحله باهم هستم ليكن مقام نبوّت باوجود من پايان مى يابد و به همين جهت تو نبىّ نيستى .

بفرض مثال : اگر بنا بود بعد از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى در مقام نبوت قرار بگيرد چه كسى واجد شرائط اين مقام الهى مى بود قطعا جز على بن ابيطالب عليه‌السلام احدى لياقت اين مقام را نداشت ليكن مقام نبوّت با وجود پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنابر مصلحت الهى خاتمه پيدا كرد و حضرت امير عليه‌السلام كه جان رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است در جايگاهش باعنوان امامت قرار گرفت .

امامان معصوم عليهم‌السلام نبى وپيامبر نيستند ليكن بغير از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تمامى پيامبران اشرف و افضل هستند و عقل ما را قدرت درك اين مهمّ نباشد بلكه اين نكاتى كه توضيح داده شد تعريف و تبين سخنان خاندان عصمت و طهارت در مقام ومنزلت حضرت امير عليه‌السلام بود كه صاحب مقام امامت است و در جايگاه مقام نبوت قرار گرفته است .

علامه مجلسى رحمه‌الله مى فرمايد: منصب امامت نظير نبوت است زيرا هر دو رياستى عام است بر همه ممكفين در جميع امور دين و دنيا، و مردم را شناختن چنين شخصى كه قابل چنين منصب بزرگ باشد ميسّر نيست همانطور كه اختيار نبى براى مردم امر محال است يعنى اتفاق و راءى آنها هيچ تاءثيرى ندارد چون از حوزه فكر و انديشه آنها خارج است مسئله امام هم همين طور است كه از عهده مردم خارج است تنها خداى متعال مى داند كه رسالت وامامت را به چه كسى واگذار كند.(٦٥)

# فصل دوّم :امامت روح اسلام است

كلمه دين وقتى در افكار انسانى تعريف مى شود عبارت است از قوانين و دستورات الهى كه توسط پيام آوران به مردم ابلاغ شده است و اگر با تعبير روشن بيان كنيم دين عبارت است از فرمولهاى سالم زندگى ، كه سعادت دنيا و آخرت بشر را تاءمين مى كند آنكه مهمّ است اين است كه دين را شناساندن و مردم را بدان توجه دادن بعهده چه كسى است ؟ آيا دين خودش مى تواند خودش را پياده كند وتوجه مردم را به فرمولهايش جلب نمايد يانه ؟ آيا زمام و هدايت دين بدست خودش است يا اينكه كسى بايد با احراز شرائط لازم زمام و هدايت دين را بعهده بگيرد؟

مثال : وسيله نقليّه اى داريم كه با آخرين سيستم هاى موجود مجهّز است وهيچ نقصى در آن وجود ندارد وتمامى اسباب آرامش وآسايش هاى انسان در او مورد توجه قرار گرفته است و هر احتياج ونيازى كه براى انسان درمسير مسافرت رُخ بدهد آماده است احتياجات او را به بهترين شكل برطرف كند آيا چنين وسيله نقليه ايكه بصورت كامل وارد ميدان زندگى شده است چگونه و در چه شرائطى حركت خود را آغاز خواهد كرد؟ آيا خودش مى تواند راننده گى اين جادّه هاى پر و پيچ و خم و لغزنده را بعهده بگيرد؟ ويا اينكه به يك راننده آگاه وكامل نيازمند است اگر كسى را اين چنين تصورّى باشد كه تمامى فنون رانندگى از راه كامپيوتر در خود ماشين جاسازى مى شود وبدينوسيله حركت ماشين شروع شده و در مراحل خاص به نيازمنديها لازم پاسخ مى دهد.

در اينجا لازم است باين نكته توجه شود:

تمامى فعّاليت ها وشيوه هاى رانندگى و دادن آگاهى هاى لازم بايد توسط انسانى به حافظه كامپيوتر داده شود خود ماشين هرچند تكميل باشد وسيستم هاى دقيق كامپيوترى در او نصب شده باشد نمى تواند مسئوليت راننده گى ويا هركار لازم را بعهده گيرد چون مسئله خلاقيّت بدست انسان است واو بايد حافظه ها را بكار گيرد وشيوه راننده گى و و...... را باو آموزش ‍ داده تا درموقع لازم مورد استفاده قرار گيرد.

دين اسلام درمسير طولى اديان الهى قرار گرفته و كاملترين دين الهى است و به تمامى نيازهاى مردم جهان پاسخ مناسب مى دهد ودر عبارتى دين اسلام دين جهانى است .

حالا نكته مهمّ اين است وقتى كه دين اسلام بطور كامل مى تواند احتياجات و نيازمنديهاى مردم را در هرصورت كه باشند بر طرف كند وزمينه هاى آسايش وآرامش وامنيّت روح وجسم آنها را تاءمين نمايد چگونه ودرچه شرائطى دين آثار گرانقدر خود را مى تواند پياده كند؟

وقتى كه معناى كمال دين مطرح مى شود بايد درباره آن مطالعه كرد مراد از كمال چيست ؟ آيا توجه دين به تمام موارد زندگى را كمال مى گويند؟ يا مسئله كمال دين با مجرى آن محقّق مى شود؟

اسلام مركّب از روح وجسم است وقتى كه آئين اسلام بصورت يك دين جهانى مطرح مى شود وبه تمام نيازمنديهاى مردم پاسخ مناسب مى دهد وآسايش وآرامش و امنيّت آنها را تاءمين مى كند در صورتى است كه با اين تركيب بوده باشد همانطور جسم بى روح متعفِّن خواهد بود اسلام بعنوان يك شريعت آسمانى اگر بدون روح باشد نفرت آور خواهد بود قانون زمانى مى تواند به تمامى خواسته هاى مردم پاسخ لازم را بدهد كه روحش از جسمش جدا نشود و قرآن كمال دين را با امامت در روز غديرخم برهمگان تعريف كرد.

ليكن پس از درگذشت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جان وجسم اسلام از يك ديگر مفارقت جست ظاهر اسلام بجاى ماند واين تن جوان و نورس به حيات طبيعى خود ادامه داد و چون شرائط براى رشد هر جسم جوانى آماده است نمّو كرد ولى چگونه و در كدام جهت ؟ آئين اسلام در هرزمان نيازمند يك روح سالم است كه بتواند آن را به طرز صحيح پياده كند چه اگر بدون آن باشد نمى تواند مطلوبيّت خود را ابراز نمايد روح اسلام امامت است يعنى بوسيله امامت دين اسلام تكميل مى شود.

حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد: ((اِنَّ الامامَ زِمامُ الدّين و نِظامُ المُسلمين و صَلاحُ الدّنيا وَ عِزُّالمؤ منين )).(٦٦)

امام زمام و عنان دين است ونظام مسلمين وصالح دنيا وعزّت مؤ منين به آن وابسته است .

امام مسير حركت دين را هدايت مى كند وآن را به همان مقصدى كه خدا مى خواهد متوجه مى سازد با اينكه دين اسلام يك آئين جهانى است ليكن هسته مركزى آن امامت است و تمامى خير وصلاحى كه نصيب جامعه اسلامى مى شود ومؤ منين را عزّت و افتخار مى دهد به بركت وجود امام است اگر مجموعه قوانين الهى را كه قرآن است در متن زندگى قرار دهيم چه نقشى را مى تواند به تنهائى ايفاء كند، جلد وخطوط آن مشكل را حلّ نمى كند آنچه به زندگى صفا مى دهد وانسانها را به سمت آسايش وآرامش سوق مى دهد پياده شدن معانى قرآن است .

و معنى قرآن همان امامت است كه اطاعت از آن سعادت هر دو جهان را تضمين مى كند چنانكه در حديث شريف ثقلين اشاره شده است .(٦٧)

## آشنائى با قرآن

در اينجا لازم است مقدارى با قرآن آشنا شويم و آن اينكه همه را عقيده بر اين است قرآن يك كتاب آسمانى است كه بتوسط پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اختيار جامعه انسانى قرار گرفته است و تمامى دستورات و قوانين و يا فرمولهائى كه در سعادت دنيوى و اُخروى بشر ضرورت دارد در آن كتاب آمده است وتمامى اَلفاظ و واژه هائى كه در آن آمده است مشابه همان كلماتى است كه عامّه مردم از آن استفاده مى كنند.

مسئله مهمّى كه توجّه بر آن لازمه فهم مطالب قرآن است اينكه لسان قرآن معصوم است و هيچ خطا و لغزش و حرف زائدى در آن وجود ندارد هر چه هست همه اسرار يك زندگى توحيدى است شكافتن كلمات وآيات آن كار هركس ‍ نيست بلكه فردى كه مانند خود قرآن معصوم است مى تواند از اسرار و رموزات آن خبر داده و با شكافتن و تفسير آيات مغز شيرينش را در اختيار همگان قرار دهد مسئله دين همان مجموعه دستورات و فرامين الهى است پياده شدن آن نيازمند، فرد معصوم است يعنى قانون معصوم توسط انسان معصوم مى تواند پياده شود زيرا افراد غير معصوم نمى توانند زبان قرآن را با تمام رمز و اسرارى كه دارد بفهمند وآن را ترجمه كنند و معنى حُجيّت ظهور الفاظ كه در علم اصول مطرح است گوشه اى از اين حقيقت است يعنى ظهور الفاظى كه در آيات و روايات آمده است مفيد معنى مى باشند ليكن اين به آن معنى نيست كه هر فرد بتواند باستناد ظهور لفظ به تمامى معانى كه در بطون آيات آمده است دست پيدا كند.

مثال : دريا و اقيانوس در اختيار همگان است واستفاده كردن از آن به مقدار درك آدمى وابسته است ليكن غواصّى درآن كار هركس نيست كه بتواند به عمق اقيانوسها نفوذ كند وجواهرات پر قيمتى را بدست آورد كلام الهى آن بحر عميقى است كه هركس را فهم اسرار آن نشايد بلكه كسانى كه از ناحيه مقدّسه مؤ يَّد واز لغزش و خطا معصوم هستند غواّصان اين اقيانوس عظيم الهى هستند و زمام و هدايت دين به عهده آنهاست اگر دركنار قرآن و دين اسلام امامت نباشد مردم مسئوليت و وظائف دينى و شيوه زندگى خودشان را از امامان معصوم عليه‌السلام ياد نگيرند وقرآن اين كتاب آسمانى توسط آنها تفسير و پياده نشود هيچ وقت مسلمين را خير و سعادتى پيش نخواهد آمد چون دين الهى را كسى مى تواند پياده كند و با تمام وجودش آن را نشان دهد كه باتمام جانش آن را تحويل گرفته باشد امامت بعداز رسالت دين الهى را با تمام وجود شان تفسير كردند چون زمام دين بدست آنهاست .

# فصل سوم : امامت اساس اسلام است

اسلام بعنوان يك دين آسمانى هدف خويش را تربيت و پرورش انسان معرفى مى كند و براى تحقق آن ، تمامى امكانات و اسباب لازم را بكار گرفته است البته اين هدف منحصر بدين اسلام نيست بلكه از اوّل نظام خلقت دين يكى بيش نيست وآن تسليم شدن در برابر خداست و قرآن در اين زمينه مى فرمايد:

(انّ الدّين عِنْدَ اللّهِ الاِسلام ...)(٦٨)

دين در پيشگاه خداوندى همان اسلام است .

و حضرت على عليه‌السلام در تعريف اسلام مى فرمايد:

(لاََنسُبَنَّ الاِسلامَ نِسْبَةً لم يَنْسِبْها اَحَدٌ قَبلى ، الاسلامْ هُو التّسليمُ و التَّسليمُ هُوَ اليَقينُ، و اليَقينُ هُوَ االتَّصديقُ و التّصديقُ هو الاقرارُ، و الاقرارُ هُوَ الاَداءُ والاداءُ هوَ العَمَل ).(٦٩)

ترجمه : اسلام را بگونه اى تعريف مى كنم كه احدى قبل از من چنين تعريفى براى اسلام نكرده است ، اسلام همان تسليم است تسليم همان يقين ، و يقين همان تصديق ، و تصديق همان اقرار و اقرار هم بمعنى اداء و اداء هم به معنى عمل كردن است .

بنابراين اسلام صفت تمام اديان الهى است و هدف دين الهى از تربيت و پرورش نوع بشر اين است كه او را در مقام بنده گى خداوندى قرار دهد و آخرين دين الهى كه بصورت كامل در اختيار جامعه انسانى قرار گرفت بدين اسلام شهرت يافته است كه توسط خاتم انبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كتاب آسمانى قرآن ، و دوازده امام معصوم عليهم‌السلام شكل پيدا مى كند يعنى دين اسلام يك مجموعه است كه براين پايه ها استوار مى باشد همانطور كه براى برپا كردن خيمه يا چادرى به ريسمان و پايه هائى در اطراف آن نياز است تا خيمه شكل بگيرد ليكن يك پايه كه در وسط خيمه و چادر واقع مى شود و اساس وجود چادر برآن وابسته است چون اگر همان پايه برداشته شود خيمه مى خوابد.

در آئين اسلام پايه هائى وجود دارد كه اسلام برآنها قائم است ليكن اساسى ترين پايه ايكه سنگينى اسلام را بردوش كشيده و همگان را در سايه و آرامشهاى آن جاى داده است امامت است اين بار سنگين كه بردوش امام معصوم عليه‌السلام گذاشته شده اصلى ترين پايه خيمه را مى ماند كه سنگينى چادر را بردوش گرفته است . حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد: انَّ الامامة اُسّ الاسلام النّامى وفرعه السّامى .(٧٠)

ترجمه : امام ريشه و اساس اسلام وشاخه سربلند آن است .

همانطور كه ساختمان در روى پايه اى كه قرار داده شده است شكل مى گيرد اين دين جهانى كه به تمام نيازمنديهاى عالم بشريت پاسخ مى دهد و در بهترين شرائط رشد وتكامل آنها را فراهم مى كند و به زندگى روح سالمى مى دهد همان دينى است كه برپايه امامت استوار باشد.

اسلام با وجود امام تجسّم پيدا مى كند و تمامى دستورات الهى از كوچك وبزرگ در سيماى زندگى او متبلور است هر موردى در اسلام مد نظر قرار بگيرد الگو و معيارش امام است بجهت اينكه حدّ و مرز قوانين الهى بوسيله آنها مشخص مى شود واگر كسى در پناه اسلام قرار بگيرد ولى نسبت به امام زمانش جاهل باشد در حقيقت به اسلام جاهل است و در اين زمينه احاديث زيادى وجود دارد كه اختصارا به بخشى از آنها اشاره مى شود.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : مَنْ ماتَ و ليس عليه امامً فميتته ميتة جاهليّة :

هر كس بدون شناخت امام معصوم بميرد مردنش مثل مردگان دوران جاهليت است .

از حضرت صادق عليه‌السلام در مورد حديث فوق سئوال شد اينكه اگر كسى امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلى از دنيا رفته است اين جاهليت همان نادانى است يا جاهليتى كه شناخت امام ندارد؟

حضرت فرمود: مراد از آن جاهليّت كفر و نفاق و گمراهى است .(٧١)

اگر در متن اعتقاد انسان جايگاه امامت خاموش باشد و تمام دوران عمرش را بدون شناخت امام معصوم عليه‌السلام سپرى كرده باشد به معناى اين است كه تمام عمر خويش را در جهالت كفر و نفاق به پايان رسانده است به جهت اينكه مقام امام اصلى ترين پايه اسلام است و بى توجهى به آن آدمى را به بى توجهى بخداى متعال سوق مى دهد.

قال الصادق عليه‌السلام : (اَما لوانّ رجلا قامَ ليله و صامَ نَهارُه و تَصدَّق بجميع ماله وحَجَّ جميع دَهْرِه ولم يَعْرف ولاية ولىّ اللّه فيواليه ويكونَ جَميع اعمالِه بِدلالَتِه اليه ، ماكان له عَلَى اللّه حَقّ فى ثوابه ولاكانَ من اهل الاِيمان ).(٧٢)

هرگاه انسانى شبها را به نماز وروزها را به روزه بپا دارد و تمام اموال خود را صدقه بدهد و تمامى عمر خويش را درحّج قرار دهد اگر به ولايت ولى خدا جاهل باشد واين اعمال كه انجام داده به راهنمائى او نباشد در پيشگاه خدا هيچ حق ثوابى پيدا نمى كند واز گروه مؤ منين نخواهد بود.

در اين زمينه احاديث بيشمارى وجود دارد كه از روايات عامّه وخاصه نقل شده است مهمترين مسئله در بيان اين گونه احاديث اين است كه طبع بشر باغرائز واحساساتى كه دارد اغلب جانب منكرات را مايل است و تمامى كار و اعمالش با زيان و خسران مواجه مى شود اما اگر احساسات و غرائز وى تعديل شود و از مسير درستى كه خداى سبحان برايش معين نموده عبور كند پيوسته خود را از خُسران نجات مى دهد تنها مسيرى كه تمام علائق و غرائز و احساسات آدامى را تعديل مى نمايد و او را از تمايل به افراط و تفريط باز مى دارد ايمان است يعنى يگانه عامل و يادآورى شفابخش براى تنظيم اميال انسان و نگهدارى او از انحراف اين است كه بركل وجودش اعم از روح و روان ، و جسم ايمان حكومت كند و جز آن هيچ راهى براى مهار كردن و تعديل نمودن غرائز وجود ندارد و اين بيان قرآن است كه مى فرمايد:

(والعَصْرِ اِنَّ الاِنْسانَ لَفى خُسْرٍ، الاّ الذَينَ امَنُوا وَعَمِلُوا الصّالحات وتواصَوْا بِالحَقِّ وَتَواصَوْا بالصَّبْرِ.) (٧٣)

(قسم به عصر [عصر خروج امام زمان عليه‌السلام و...] كه انسان هرآن و هر لحظه در زيان كارى بسر مى برد مگر كسانى كه ايمان آورده واعمال نيك وخدا پسند انجام داده و بر توصيه بحق وصبر در خود و ديگران اسرار ورزند)

شخصى بنام مفضّل بن عمر كه از راويان حديث است از حضرت صادق عليه‌السلام تفسير سوره شريفه را مسئلت نمود حضرت پاسخ داد: كه مراد از عصر، ظهور قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و مراداز [لفى خسر] غاصبين حق ما مى باشند كه گرفتار خسران هميشگى هستند وايمان آورنده گان در آيه همان شيعيان هستند كه با ايمان و معرفت به امامت و ولايت حضرت على عليه‌السلام ويازده فرزند معصومش عليه‌السلام از تمامى خسران وضررها نجات يافته و دركنار همين ايمان به اعمال نيك و خدا پسندانه ، مانند ارشاد وهدايت و مهر ومحبت به برادران دينى وهم چنين سفارش ‍ بر خانواده و دوستان وديگران اقدام كردند كه حقانيت امامت و دركنار اين معرفت و اعتقاد، صبر وتحمّل را پيشه خود نمايند چون جانب حق را گرفتن و بر آزار و اذيّت آن صبر كردن ، از عترت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بما رسيده است .(٧٤)

بنابراين يگانه عامل براى كنترل غرائز واميال بشر ايمان است كه او را بحق وادار مى كند و درحمايت از حق صبر وتحمّل وى را زياد كرده تا بتواند خود را در مقابل كششهاى مسير باطل كه در ظاهر شيرين و دلچسب هستند نگهدارى كند.

در اينجا سئوالى براى همگان وجود دارد و آن اينكه

ما چه وقت و درچه شرائطى مى توانيم به مؤ من بودن خودمان يقين پيدا كنيم ؟ آيا ايمان همان بينش توحيدى است كه در دل آدمى رخنه مى كند يا مراد از ايمان صرفا يك سرى عبادات واطاعات است در چه شرائطى وكيفيتى باشد مورد بحث نيست ؟

جواب : اگر مقدارى در مورد ايمان با كلام الهى آشنائى پيدا كنيم بهتر مى توانيم معناى مؤ من بودن را درك نمائيم در آيات قرآن كلمه ايمان بصورت [امَنُوا و امِنُوا] بيشتر از پنجاه مورد آمده است وبعد از آنها به عمل صالح اشاره شده در اين صورت معناى ايمان يعنى داشتن يك بصيرت و بينش توحيدى وبعبارت ديگر ايمان ، فعل و يا عمل روح انسان است تا در روح و روان بشر چنين حركتى ايجاد نشود اعمال ظاهرى او پسنديده نخواهد شد و اين نيكى وصلاحيت بر عمل انسان از بينش وايمان و حركت روحانى او اشراق مى كند تا در درون كسى چنين تحولى ايجاد نشود هيچ عمل از وى پسنديده نخواهد بود هر چند تمام عمرش را درجهاد و حجّ و خيرات مصرف كند آنكه از آموزشهاى قرآن بدست مى آيد توجه به كيفيّت كار است نه كميّت ، وهميشه كيفيت هر عملى با روح و درون آدمى ارتباط دارد ليكن كميّت هميشه با اعضاء و جوارح صورت مى گيرد كسى يك عمل حج بجا مى آورد اما در بهترين كيفيت وكسى هم پنجاه بار عمل حج انجام مى دهد در بدترين كيفيت .

خداى سبحان هميشه كيفيت بهتر را از انسان مد نظر دارد ومى فرمايد:

(هو الَّذى خَلَق المَوْتَ وَ الحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ ايَّكُم اَحَسَنُ عَمَلا.)(٧٥)

ترجمه : اوست [يعنى خداى متعال ] كه مرگ و زندگى را آفريده تا شما [انسان ] را آزمايش كند كداميك بهترين عمل را انجام مى دهيد.

توجه به كيفيت عمل بشر در چند آيه ديگر: [هود /٧، كهف /٧ و ٣٠] آمده است .

آنچه مطلوب خداى سبحان است كيفيت عمل مى باشد و توجه به ايمان كه در اكثر آيات آمده است همين مورد را تاءييد مى كند يعنى هر عمل شايستگى خود را از ايمان و بينش توحيدى مى گيرد اگر چراغ دل كه ايمان است خاموش باشد هيچ حركتى از بشر درپيش خداوند عزوجل مطلوب نخواهد بود حتى در سوره والعصر هم نجات انسان از زيانكارى را بوسيله ايمان بيان مى كند. به استثناى مؤ منان همه درخسارت وزيانكارى خواهند بود.

س چه ارتباطى در ميان ايمان و امامت وجود دارد

ج وقتى كه مسئله ايمان يگانه عامل براى تعديل كننده غرائز واميال انسانى مطرح مى شود و در مقام تكليف الهى و اداء وظيفه نشان دهنده ارزش اعمال وعبادات اوست وهم چنين بهشت و آسايش وآرامش هاى وى در دنيا وآخرت بدان وابسته است با چه الگو و معيارى مى توان به اين حقيقت دست پيدا نمود؟ تا اين نكته براى انسان مشخّص نشود رابطه ايمان وامامت هم معلوم نخواهد شد ما در آيات قرآن به نكات ظريفى برخورد مى كنيم وآن اينكه هر عملى كه از انسان صادر مى شود بايد با الگو و معيارهاى الهى مطابقت پيدا كند ودر غير اين صورت هر چند صورت وظاهر عمل عبادت است لكن مقبول درگاه احديّت نخواهد شد.

در عصر و زمان نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گروهى مدعى شدند كه ما خدا را دوست داريم و به او علاقمند هستيم ليكن تو را نمى پذيريم واز گفتار وسيره تو تبعيّت نمى نمائيم دراين حال جبرئيل عليه‌السلام آمد خدمت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيه ذيل را قرائت كرد:

(قُلْ اِنْ كُنْتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فاتّبِعُونى يُحْبِبْكُم اللّهُ و يَغفِرلَكُمْ ذُنُوبَكُمْ واللّهُ غَفُورٌرَحيمٌ).(٧٦)

ترجمه : بگو: اگر خدا را دوست مى داريم از من پيروى كنيد تا خدا (هم ) شما را دوست بدارد وگناهانتان را ببخشد وخدا آمرزنده مهربان است .

در آيه شريفه چند نكته ظريف بچشم مى خورد:

١ - اينكه ايمان و اطاعت و محبت انسان بخدا الگوئى لازم دارد چه اگر فردى يك عمر در كارهاى خير و عبادت باشد ولى به مقام نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بى اعتنائى نشان دهد به هيچ پاداشى نخواهد رسيد بجهت اينكه در اينجا دو مقام وجود ندارد كه يكى مقام خداوندى و ديگرى مقام پيامبر، بلكه هر مقام ومنزلت يا ولايتى كه در وجود ايشان است همان مقام و ولايت الهى است كه در شخصيّت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متبلور گشته است و در آيات زيادى همين موضوع عنوان شده است كه اطاعت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اطاعت خدا جدا نيست و مى فرمايد:

(مَنْ يطع الرّسول فقد اطاع اللّه ) (٧٧) هركس از رسول خدا اطاعت كند در حقيقت از خدا اطاعت نموده است .

در اين زمينه به فهرست آيات اشاره مى شود كه مطلب فوق را تاييد مى كنند:

نساء /١٣ و ٨٠ و ٦٩ نور /٥٢، احزاب /٧١، فتح /١٧ توبه /٧١ آل عمران /٣٢ و ١٣٢، و انفال /٢٠ و ٤٦ و طه /٩٠، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم /٣٣ مجادله /١٣ شعراء /١٢٦/١٣١/١٦٣/١٧٩، حجرات /٤٩......

در همه اين آيات شريفه اطاعت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اطاعت خدا يكى معرفى شده است و هيچ احدى نمى تواند بدون توجه به مقام رسالت معنى ايمان را درك كند بلكه از گروه كفّار و معاندين مى باشد كه در آيه بعدى مى فرمايد:

(قُل اطيعُوا اللّهَ والرّسُولَ فَاِنَ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الكافرينَ).(٧٨)

ترجمه : بگو اطاعت خدا واطاعت فرستاده (او) كنيد واگر عصيان وسرپيچى كنند خداوند كافران را دوست نمى دارد.

تا اينجا معلوم شد كه درميان رسالت و نبوت وايمان بخدا فاصله اى وجود ندارد بلكه در تفكر وانديشه جاهلان دو چيزند ليكن در باطن و حقيقت يكى بيش نيست و آن اطاعت خداست چون پيام آوران الهى الگو و معيارهاى توحيد هستند هركس كه مى خواهد از اين مسير حركت كند بايد به تابلوهاى كنار خيابان و آئين نامه رانندگى جهان معنوى توجه كند.

٢ - محبت يكى از اسرار بزرگ دين است كه اساس دين هم برمبناى محبّت قرار داده شده كه حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد: ((هَل الدّين الا الحُبّ))(٧٩) آيا دين جز محبت چيز ديگرى است ؟ و سپس آيه شريفه را تلاوت فرمود، يعنى روح و حقيقت دين ، همان ايمان و عشق بخداست ايمان و عشقى كه شعاع آن ، تمام وجود انسان را روشن مى كند وهمه اعضاء و دستگاههاى تن ، تحت تاءثير آن قرار مى گيرند واثر بارز آن پيروى از فرمان خداست .

اگر در قلب انسان محبّتى براى خالق متعال باشد يقينا حوزه فعاليّت هاى خود را در يك شرائطى كه مطلوب محبوب است انجام مى دهد و در اطاعت از الگو و معيارهاى توحيدى عناد و لجاجت نخواهد كرد.

تذكّر مهم

در اجتماع بشرى يكسرى حقائقى وجود دارد كه هر انسانى بدون اعتراض بلكه با تمام عشق و علاقه از آن تبعيّت مى كند مثلا كسى مى خواهد در ساختن ساختمان وكارهاى معمارى خودش يك فرد آگاه وهنرمند را بكار گيرد و براى بناى اين ساختمان و رسيدن به هدف مورد علاقه خويش ، با تمام وجودش از او اطاعت مى كند و در اين مورد كوچكترين شكايت وگلايه ويا افسرده گى ندارد بلكه درهنگام فشار كار و هزينه و ساير موارد، احساس شيرينى و لذت مى كند بخاطر اينكه : به آگاهى و هنرمندى معمار يقين دارد كه او هر كارى را درجاى خودش قرار مى دهد ثانيا تمامى سفارشات او به سود من تمام مى شود و چون مالك ساختمان و استفاده كننده آن من هستم در هيچ مشكلى ويا فشارى مضطرب و پريشان نخواهم بود.

و در هر كارى چنين مسئله وجود دارد و انسان از آن اطاعت مى كند مريض بعشق عافيّت از پزشك اطاعت مى كند و و...

كسى كه مى خواهد به خواسته ها قلبى خويش نائل شود بايد معيار والگوهاى لازم را مدنظر قرار دهد يك فردى كه مى خواهد به مقام اجتهاد يا استادى درتمام علوم وهنرها دست پيدا كند بايد از مجتهدين واساتيد فَنَّ آموزشهاى لازم را با اطاعت كردنش فراگيرد.

ايمان و معرفت بخداى سبحان براى هر انسان بدون پيروى و اطاعت از آموزگاران و معلّمان واقعى محقّق نخواهد شد چون توان و قدرت انسان در رسيدن به چنين حقيقت خيلى ضعيف بلكه بر طبق آيات و روايات محال است و اين حقيقت بطور روشن درميان عقلاء ثابت و مبرهن است .

چنانكه قبلا در بحث امامت اشاره شد مبنى براينكه مقام نبوّت ازمقام امامت جدا نيست و خداى سبحان مقام امامت را در رديف رسالت ونبوت به بعضى از انبياء اولواالعزم عنايت فرموده و تعدادى از آنها را بعد از مقام رسول و نبى امام قرار داده است و در آياتى به آنها اشاره فرموده است :

١ - قال انّى جاعلك للنّاس اماما... .(٨٠)

ترجمه : فرمود من تو را [ابراهيم ] براى مردم امام قرار دادم .

## امامت علت مبقيه

در نتيجه روشن مى شود كه مقام امامت علت مبقيه ، تمامى احكام و دستورات خداوندى است كه به توسط شخصى نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بما رسيده است بلكه درجاى خودش ثابت شد كه مقام امامت از نبوت عامّه بالاتر است وتنها نبوت خاصّه رسولخدا پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استثناء مى شود بجهت اينكه يقين وكمالات روحى فردى كه متصدّى مقامات الهيّه است ملاك مقام و منزلت اوست وبه همين جهت انبياء عظام را هدف واحدى بود ليكن رتبه و درجات آنها به ايمان ويقين وكمالاتشان وابسته بود.

مثال : شخصى در خدمت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از كارهاى مهمّ بعضى از ياران حضرت عيسى عليه‌السلام نقل مى كرد از جمله گفت كه او با ياد خدا از روى آب راه مى رفتند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اگر يقين وى از اين مرحله بالاتر بود مى توانست در روى هوا هم راه رود.(٨١)

وقتى به مراحل كمالات و يقين و عرفان حضرت على و ساير امامان معصوم عليهم‌السلام توّجه مى كنيم با اينكه از حوزه درك وتصور ما خارج است ليكن در مقايسه با مقام انبياء بالاترين مرحله و رتبه را بخود اختصاص داده اند چنانكه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت على عليه‌السلام فرمود: (هر چه را من مى بينم يا مى شنوم توهم آن را مى بينى و مى شنوى ).

نتيجه پاسخ سئوال :

اينكه مقام امامت تكميل كننده مسير نبوت است و در رتبه و درجات مقام امام از تمامى انبياء جز نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالاتر است همانطورى كه اطاعت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان اطاعت خداست وهيچ فرقى درميان آنها نيست امامتى كه مكمّل وعلت بقاء دين واحكام الهى است مانند نبوت مقام و عهد الهى است همانطور كه اطاعت پيامبر اطاعت خداست اطاعت امام هم همان اطاعت خداست و هيچ تفاوتى درميان طاعات وجود ندارد يعنى كسى كه ازامام معصوم عليه‌السلام اطاعت و پيروى مى كند و در هر شرائط به اولوّيت او ايمان دارد مانند اين است كه بخداى ايمان آورده و از دستورات او اطاعت مى كند در نتيجه ارتباط در ميان امامت وايمان يك رابطه حقيقى است يعنى داشتن معرفت به مقام امام همان ايمان است ومعنى ايمان هم شناخت امام است .

در اينكه آيا اين معرفت تنها لفظ است يا باعمل بايد اثبات شود روايات زيادى در هر دو زمينه وجود دارد آنكه از مجموع احاديث بدست مى آيد اين است كه خود معرفت وشناخت امام و مقام و منزلت او مطلوبيتى دارد بلكه اساس اسلام همين است كه اگر دركنار اعتقادات و خيرات و عبادات كسى ، معرفت به امام معصوم عليه‌السلام نباشد هيچ پاداشى را كسب نخواهد كرد.

مثال : اگر نامه اى با بهترين خط و مظامين و كاغذ و پاكت و و... نوشته شود ليكن در مقام ارسال تمبر پستى نداشته باشد نامه رسان وقتى كه بعداز باز كردن درب صندوق ، با چنين نامه اى روبرو مى شود از ارسال آن دست بر مى دارد چون مُجوّز قانونى براى ارسال آن وجود ندارد اما اگر نامه اى هر چند بدخط و دريك كاغذ وپاكت كاهى و كهنه نوشته شده باشد با داشتن تمبر پستى به آدرس مربوطه ارسال مى شود نامه رسان بدون هيچ مشكلى آن را منتقل مى كند مقام امامت و معرفت به آن تمبر پستى اعمال بشر است هر عملى هر چند زيبا و در راه خدا و و... باشد چون شناخت به امامت ندارد هيچ مَلَكى حق ندارد آن را به عرش اعلى صعود دهد اما اگر عمل ضعيف باشد ليكن در متن آن نور ولايت مى درخشد ملائِك نامه رسان اعمال بشر، وظيفه دارد آن را به عرش اعلى ببرند چون مجوّز صعود به پيشگاه الهى را واجد است .

تا اينجا معلوم گشت كه امامت اساس و ريشه اسلام است و ايمان از آن جدا نيست بلكه معرفت امام و شناخت مقام و منزلت آنها خود، ايمان است وتا كسى را درعقيده اش شناختى از امامان معصوم عليه‌السلام نباشد وآنها را بعنوان الگو و معيارهاى خداوندى درتمام زمينه هاى زندگى نپذيرد به هيچ مقام و ارزشى در پيشگاه خداوندى نائل نخواهد شد.

# فصل چهارم : امامت مُتممّ و مُكمّل جميع عبادات است

در ديدگاه يك فرد مسلمان ، هر انسانى را وظائف و تعهدّاتى وجود دارد و او از هنگام بلوغ ، و در صورت دارا بودن شرائط تكليف ، موظّف است ارتباط خويش را با خداى متعال از راه انجام دادن فرامين و دستورات او حفظ كند و در هيچ شرائطى نمى تواند از اوامر الهى سرپيچى نمايد همانطور كه قبلا اشاره شد عبادت در فرهنگ اسلام يك معناى وسيعى دارد و در نماز و روزه خلاصه نمى شود وآن اينكه : هر عملى كه از انسان در مقام بندگى صادر شود عبادت است .

در اين صورت واژه عبادت بر نماز و خيرات واحسانات و يا زكات و حج وساير دستورات دينى شامل مى شود نصيحت يك مسلمان و نجات آن از مسير انحراف عبادت بزرگى است آن كه در تمامى اعمال اعم از نماز و روزه يا نهى از منكر و امر به معروف و حج و جهاد و و... بايد مدّنظر قرار بگيرد مسئله عبادت بودن آنهاست وقتى كه عملى را در هنگام انجام دادنش ‍ باعنوان عبادت مى پذيريم برخورد و معاشرت ويژه اى را مورد استفاده قرار مى دهيم بجهت اينكه عمل عبادى بايد رنگ عبادت داشته باشد به صرف عمل نمى توان تعريف عبادت را شامل كرد چون نظير همان اعمال ويا حركات در كسان ديگر وجود دارد وهيچ ارزشى عبادى را دربر ندارد و كلمه عبد و عبادى در آيات قرآن با مفاهيم خيلى ظريف و لطيف آمده است واين به آن معناست كه بشر با حركت عبادى خويش شخصيت ويژه اى پيدا مى كند و بايك رنگ مخصوصى درميان خلائق هويدا مى شود.

بنابراين مسئله عبادت به تمامى اعمال وگفتارى كه در جهت تقرّب بخدا ورضاى او شكل گيرد صادق است چون انسان عبد بودن خويش را در مقابل خداى عزوّجل با عبادت ثابت مى كند وقتى كه در عبادت بشر مفهوم عبديّت مصداق پيدا نمايد كه او را در برابر او امر و نواهى الهى تسليم كرده و در مسير رضا و خوشنودى او حركت دهد در اين حال وى را رنگ مخصوصى و نام ويژه اى خواهد بود كه در آيات الهى از آنها عبدى عبادى عبدنا... ياد شده است .

## مقام عبادى بشر

لازم بذكر است تحقق معناى عبد براى انسان تاج افتخار است اگر خداى سبحان او را با عبدى يا عبادى يادكند درحقيقت بالاترين امتياز و ارزش را به او داده است و در آيات قرآن شخص نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در چند مورد با كلمه [عبدى و عبدنا] ياد نموده است : (وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّـهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) (٨٢) در آيه ديگر... (وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّـهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)(٨٣) در آيات ديگر: (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ، وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ) دو مورد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه اولين بنده شايسته خداست با [عبدنا] ياد شده وحتى نسبت به ساير انبياء هم از اين واژه استفاده شده است .

و در بخشى از آيات تمام امتيازات وارزشها را به بندگان خاص خود نسبت مى دهد وبا كلمه [عبادى ] از آنها ياد مى كند.

مثلا: ١ – (اذا سئالك عبادى...)(٨٤)

٢ – (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ).(٨٥)

٣ – (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).(٨٦)

٤ – (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي...).(٨٧)

س ممكن است چنين توّهم شود بشر چه بداند يا نداند عبد خداست و در قبضه قدرت اوست واين واژه ها بر همگان صدق دارد چگونه و با چه دلائلى مى توان ظهور اختصاصى را فهميد؟

جواب : اينكه تمام مخلوقات در قبضه قدرت اوست شكى وجود ندارد ليكن اعتراف باين حقيقت خودش ‍ مسئله ديگر است چون كه با اعتراف رنگ بشر عوض مى شود واز قلب وروان او زمينه هاى كبر و خود پسندى كنار زده مى شود و درمقام انجام فرائض و عبادات از همين مسير عبور مى كند و اعتراف قلبى وقتى به اعتراف عملى كشانده مى شود نتيجه مطلوبى را باخود در شخصيت انسان ايجاد مى كند ودليل آن اين است كه قرآن مى فرمايد:( ما خَلَقْتُ الجِّنَ وَالانْسَ الاّ ليعبدون ).(٨٨)

ترجمه : انس و جنّ را نيافريدم مگر اينكه مرا عبادت كنند.

گروهى از مفسرين در ذيل آيه باستناد احاديث [الاّليعبدون ] را ليعرفون تفسير نموده اند چون معرفت سرمايه عبادت است وهر عبادتى از انسان زمانى ارزش دارد كه از معرفت قلبى وى مايه بگيرد ولام غايت نكته روشنى را بيان مى كند كه هدف از خلقت انسان و جنّ عبادت وبندگى كردن براى خداست زيرا افعال الهى معللّ بغرض وهدفست بنابراين عبد بودن تعريف روشن از تسليم انسان در برابر پروردگارش مى باشد و لذا شامل كسانى مى شود كه اين حقيقت را در خود بوجود آورده اند.

س عبادت انسان به سود چه كسى تمام مى شود آيا خداوند به عبادت او نيازمند است و يااينكه نفس عبادت به سود خود انسان است ؟

جواب : عنوان عبادت به معناى وسيع كلمه حركتى است كه از انسان صادر مى شود و هرحركتى بدنبال خود آثارى دارد و اين آثار در رفع نيازمنديها ضرورت دارد در اينكه عبادت انسان بسود چه كسى تمام مى شود بايد گفت بسود خود انسان است زيرا خالق متعال غنىّ بالذات است وهيچ احتياجى به مخلوقاتش ندارد و در قرآن مى فرمايد: (يا ايُّهَا النّاسُ اَنْتُم الفُقراء الى اللّه و اللّهُ هُوَ الغَنىَّ الحَميد.)(٨٩)

ترجمه : اى مردم شما نيازمندان بخدا هستيد تنها خداوند است كه بى نياز وشايسته هرگونه ستايش و حمد است .

هر موجودى كه لباس خلقت بر اندامش پوشانده شده نيازمند ومحتاج است زيرا معلول نمى تواند قائم بخود باشد و در بقاى خويش به علت محتاج است واين علت هم بايد به يك علتى برسد كه هيچ نيازى به علل ديگر نداشته باشد وآن خداى سبحان است كه در اصطلاح فلاسفه از آن به واجب الوجود يا علة العلل ياد مى شود.

حضرت على عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:

فاِنَّ اللّهَ سُبحانَه و تعالى خَلَق الخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنيّا عن طاعَتِهِم آمِنا من مَعْصِيَتِهم ، لاَنَّهُ لا تَضُرُّه مَعِصيَةُ مَنْ عَصَاهُ، و لا تَنْفَعُهُ طاعَةُ مَنْ اَطاعَهُ...(٩٠) ترجمه : خداى سبحان مخلوقات را آفريد كه از طاعات آنها بى نياز بود واز عصيان و نافرمانى آنها در امان بود بجهت اينكه معصيت گناهكار او را ضرر وزيان نمى رساند وطاعت اطاعت كنندگان به او سودى نمى رساند.

نفع و فايده عبادت بخود انسان بر مى گردد زيرا او خودش نيازمند و فقير است و با رحمت الهى كه از طريق عبادات بدست مى آورد كمبودهاى خود را جبران مى كند گناه و نافرمانى وى هم براى خودش زيان دارد بجهت اينكه انسان بيمار اگر به سفارشات پزشك اهميّت ندهد واز داروهاى او استفاده نكند و پرهيز غذائى را مراعات ننمايد بخود ضرر رسانده است و براى پزشك هيچ زيانى از نافرمانى اونمى رسد.

تا اينجا روشن شد عبادت به معناى وسيع كلمه به هر عملى كه محض خوشنودى خدا صورت گرفته باشد شامل مى شود مصاديق بارز آن نماز وروزه و زكات وحج و و... است لكين حقيقت عبادت همان ثبوت بندگى است وانسان بوسيله تمامى عبادات مى خواهد مقام عبديّت وبندگى خويش را احراز كند وقتى كه بدين جايگاه ارزشمند قدم نهاد نام يا رنگ مخصوصى پيدا مى كند كه با تمام اعضاءوجوارحش تسليم فرمان خدا است وقتى كه عبادت چنين امتيازى را براى انسان مى رساند كه او را در پيشگاه الهى با كلمات [عبادى عبدنا عبدى ...] مورد خطاب قرار مى دهند در حقيقت اساسى ترين نياز بشر را روشن مى سازد وآن رشد وكمال اوست زيرا عمده ترين احتياج بشر نداشتن كمال است وقتى كه با عبد خدا بودن اين مهم تحقق پيدا مى كند ديگر مشكلى براى او متصور نيست . و هر عبادتى كه از انسان صورت مى گيرد احتياجات او را بر طرف مى كند چون خداى متعال غنى مطلق است وهيچ احتياجى به عبادت بندگانش ندارد پزشك حاذق وقتى كه داروهاى لازم را در اختيار مريض قرار مى دهد استفاده كردن ويا نكردن بيمار سود وزيانى بحال دكتر ندارد و چنين تصوّرى غير معقول است بشر هر مقدار به دستورات الهى بپردازد باز هم نمى تواند حقوق او را اداءكند زيرا افعال مخلوقى كه عاجز و فقير است نمى تواند در سطحى قرار بگيرد كه بتواند حق بندگى را اداء نمايد ليكن بر همين عبادات ناقص اگر فضل ورحمت الهى ضميمه شود در آن صورت مى تواند ارزش و امتيازى را متوجه انسان بنمايد چون پذيرفته شدن عمل اساس بحث است صرف قيام و قعود و صيام و و... نمى تواند ملاك ارزش باشد زيرا تا عملى مورد قبول واقع نشود هيچ مزّيتى با خود نخواهد داشت .

حضرت زين العابدين عليه‌السلام مى فرمايد: اللهمَّ انّ اَحَدا لايَبْلُغْ من شُكْرِك غايَةً... فَاَشْكَرُ عبَادِكَ عاجزٌ عن شُكْرِكَ و اَعْبَدُهُم مُقصِّرً عن طاعَتِك .(٩١)

خدايا هيچ كس نمى تواند نهايت شكر تو را بجاى آورد و شكر گزارترين بندگانت از شكر تو عاجزند و عابدترين آنها از كمال اطاعت تو مقصّر هستند.

## شرط قبولى اعمال چيست ؟

اعمالى كه انسان انجام مى دهد در چه شرائطى مى تواند موجب پاداش از ناحيه خداى سبحان باشد آيا نفس عمل بدنبال خود يقينا و جز ما اثرى دارد يا اينكه تاءثير آن به يك شرط ديگرى منوط است ؟ هرگاه عملى در ظاهر بصورت مطلوب انجام داده شود ليكن شرط مهمّى كه در پذيرفته شدن آن لازم است و بايد مورد توجّه قرار گيرد نداشته باشد آيا قبول نخواهد شد؟ مثلامسلمانى در بهترين شرائط فرائض خود را بجا مى آورد و هميشه خود را مقيد كرده تا درزمان مناسب ، عبادات ، خويش را انجام دهد اگر كسى در بهترين مكان و زمان با طمائينه هاى كافى ، نماز يا هر عمل واجبى را انجام دهد در چنين صورت قبولى آن به چه شرطى نيازمند است ؟

و سئوال ديگر: اين شرط در خود عمل بايد رعايت شود يا در شخص عامل .

بعبارت ديگر: اين نقصى كه متوجه اعمال است و از قبول شدن آنها مانع مى شود آيا در خود عمل است يا در فردى كه اين را بجا مى آورد؟ در هر صورت لازم است به اين نكته بطور دقيق و روشن رسيدگى كرده تا حق مطلب اداء شود.

جواب : قبولى اعمال انسان در پيشگاه خداى سبحان يك كار ظريف ودقيق است ونمى توان به خود عبادت واعمال خير تكيه كرد مبنى براينكه من تمامى اعمال عبادى خويش را بجا آورده ام وبايد مورد پذيريش قرار بگيرد وهيچ شكى در قبول شدن آن ندارد چنين برداشت از نفس اعمال در پذيرفته شدن آنها دليل درستى نمى تواند داشته باشد بجهت اينكه او مى تواند مدعى انجام فرائض الهى باشد و بگويد من نماز خود را ترك نكرده ام ولى نمى داند اعمال ديگرى از او چه در ظاهر و يا در باطن كه مانع قبولى نمازش مى باشد از او صادر شده است . اگر در مقام قضاوت مقدارى با انصاف حركت كنيم به هيچ عنوان نمى توان نفس عمل را بطور يقين مقبول درگاه خدا معرّفى كرد حضرت سجّاد عليه‌السلام مى فرمايد: و لا تُقاصَّنى بِما اجْتَرَحْتُ، ولا تُناقِشْنى بِما اكْتَسَبْتُ ولا تُبْرز مَكْتُومى ، ولا تَكْشِفْ مَستُورى ، وَ لا تَحْمِلْ عَلى ميزانِ الانْصافِ عَمَلى ...(٩٢)

ترجمه : اى خدا، مرا در مقابل [گناهانم ] مورد مجازات قرار مده [خير و عنايت خود را بوسيله اعمال زشتم از من باز مدار] به آنچه انجام داده ام مناقشه وخرده گيرى مكن [اگر به خرده و ريزهاى اعمالم رسيدگى كنى ديگر مرا نجاتى نخواهد بود.]

راز و اسرارم را آشكار نكن ، و آنچه از اعمال و رفتار و سوء نيّت كه پنهانش كرده ام هويدا مفرما، [اعمالى درقلب و باطن است يا اعمالى كه بوسيله اعضاء و جوارح در ظاهر عملى شده ليكن پرده كشى يا كتمان نموده و هيچ احدى از آنها مطلّع نمى باشد مگر خداى متعال .]

و با انصاف خويش به اعمال من رسيدگى مفرما [مراد از ميزان ابزار سنجش اعمال بشر است ] اگر با عدل وانصاف به اعمال بشر رسيدگى شود هيچ عملى از او نمى تواند نمره قبولى را داشته باشد چونكه درمقام انصاف از كوچكترين عمل آدمى محاكمه شروع مى شود اما تنها راه نجات انسان اين است كه به فضل و رحمت الهى تكيه كند و نگويد اعمال من قادر است در هر شرائط بداد من برسد چونكه قابليّت اعمال از قابليّت انسان ريشه مى گيرد جز پيشوايان معصوم عليه‌السلام چه كسى مى تواند مدعى قابليّت بندگى خدا بكند با اين وصف انبياء و امامان معصوم عليهم‌السلام هم در موارد زيادى از عجز و ناتوانى خود بحث كرده اند باين معنى تنها كمال مطلق خداى سبحان است وهر انسانى هر چند معصوم هم باشد باز مخلوق است و به رحمت و فضل بى پايان الهى نيازمند مى باشد.

وقتى كه قبولى و پذيرفته شدن عمل ، اساسى ترين خواسته انسان است و هر كسى با پذيرفته شدن يك عمل كوچكش به فوائد ونتائج گرانبهائى دست پيدا مى كند در اين حال براى هر انسانى فراهم كردن زمينه هاى قبولى از فراهم كردن زمينه هاى عمل ضرورى تر است يعنى ابتداء بايد به چگونگى قبول اعمال توجه كرد و سپس به اقدامات عملى دست زد چه اگر عمل انسان هر چند بزرگ باشد مورد پذيرش الهى واقع نشود چه ارزشى دارد؟

فرمولهائى كه در قبولى اعمال از ناحيه خداى سبحان در قالب آيات وروايات به ما رسيده بايد با تمام دقّت مورد استفاده قرار گيرد قبولى عمل دست خود بشر نيست و اين خداست كه اعمال بندگانش را مورد پذيرش قرار مى دهد يعنى نقشه ساختمان از ناحيه خدا بدست انسان مى رسد و او بايد مطابق آن نقشه دست بكار شود تا بتواند در نواقصات اعمالش ‍ مشمول فضل و رحمت الهى واقع گردد.

مثال : اگر صاحب كار نقشه اى را در اختيار كسى قرار دهد كه مطابق آن برايش ساختمانى بناكند اين فرد مسئوليّت دارد كارهايش را مطابق نقشه اى تحويل كه گرفته انجام دهد تا بتواند در آخر كارش مزد واجرت بدست آورد در چنين موردى چون ساختمان موجود طبق نقشه صاحب كار پى ريزى شده اگر در مواردى عيب واشكالاتى هم داشته باشد مشمول عفو و گذشت وى خواهد بود.

اعمال بشر اگر مطابق نقشه و طرحهائى كه خداوند توسط پيامبران به آنها عنايت فرموده واقع شود در جايگاه قبولى قرار مى گيرد اگر چه انسان نمى تواند با نهايت دقت مطابق نقشه الهى برنامه هاى تكليفى خود را پياده كند اگر پى ريزى اعمالش بطور كامل مطابق نقشه خدا بوده و در مواردى با عيب ونواقصات مواجه است ، در اين صورت رحمت وفضل الهى شامل وى مى شود و كمبودهايش را جبران مى كند.

بنابراين نفس عمل هيچ دخالتى در قبولى ندارد مگر اينكه شرط لازم و قطعى آن از ابتداى كار مورد توجه واقع شود و عمل مطابق با آن نقشه وطرح شروع شده باشد. مطلب ديگر: اينكه نفس عمل به تنهائى معناى پيدا نمى كند مگر اينكه عامل با معرفت و توجه خويش به ارزشهاى معنوى صفائى پيدا كند تا تمامى حركاتش جلوه مطلوبى داشته باشند و هدف از دستورات دينى ساخته شدن انسان مطابق نقشه الهى است واين انجام دهنده است كه قابليت خود را به يك سطح خيلى عالى مى رساند تا هميشه توجه اش به نقشه هاى الهى بوده و از آن تخلف نكند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پاورقى ها:

٥٢) منتهى الامال ج ١/٢٢٠.

٥٣) منتهى الامال ج ١/٢٢٠.

٥٤) منتهى الامال ج ١/٢٢١.

٥٥) تحف العقول ص ٥١٨.

٥٦) نجم /١٢.

٥٧) شورى /٥٢.

٥٨) نساء /٨٠.

٥٩) الاختصاص للمفيد /١٩٥.

نجوى يعنى زير گوشى سخن گفتن .

٦٠) الاختصاص للمفيد رحمه‌الله /١٩٦.

٦١) نهج البلاغه خطبه قاصعة /٣٠١.

٦٢) منهاج البراعة شرح همان خطبه وبحار الانوار ج ٢٤/١٢٦ و ٢٦/٦٦.

٦٣) نهج البلاغه خطبه ١٩٢/٣٠١.

٦٤) الاختصاص للمفيد /١٩٦.

٦٥) حيوة القلوب ج ٣/٤٣.

٦٦) تحف العقول /٥١٥.

٦٧) در گذشته بدان اشاره شد.

٦٨) آل عمران /١٩.

٦٩) نهج البلاغه كلمات قصار /١٣٥.

٧٠) تحف العقول /٥١٥.

٧١) اصول كافى ج ١/٣٧٦.

٧٢) وسائل الشيعه ج ١٨/٤٤.

٧٣) سوره والعصر.

٧٤) تفسير لاهيجى ج ٤/٨٥٩.

٧٥) فلك /٢.

٧٦) آل عمران /٣١.

٧٧) نساء /٨٠.

٧٨) آل عمران /٣٢.

٧٩) اثنى عشرية /١٥٦.

٨٠) بقره /١٢٤.

٨١) بحار /٧٠/١٤٣.

٨٢) بقره ٢٣.

٨٣) انفال /٤١.

٨٤) بقره /١٨٦.

٨٥) حجر /٤٢.

٨٦) انبياء /١٠٥.

٨٧) فجر /٢٦.

٨٨) الذاريات /٥٦.

٨٩) فاطره /١٥.

٩٠) نهج البلاغه خطبه /١٩٣.

٩١) دعاى ٩٨/١٨٣.

٩٢) دعاى /٤١ صحيفه سجادية .

## نقشه خداوند براى قبولى اعمال

وقتى كه در اين زمينه با آيات واحاديث آشنا مى شويم مى بينيم يك حقيقت مانند آفتاب در ميان احكام الهى مى درخشد وآن امامت است اگر ساختمال دينى انسان مطابق نقشه الهى شروع شود وبا ايمان ومعرفت به مقام امامت پى ريزى گردد مى تواند اعمال خود را در جايگاه قبولى قرار دهد چون امامت اساس و ريشه اسلام است و هر عملى بوسيله امامت مورد قبول واقع مى شود براى اينكه از الگوهاى لازم استفاده كنيم لازم است ابتداء با بيان وحى مطالب را روشن سازيم .

١ - قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : (والَّذِى نَفْسَ مُحمَّد بِيَدِهِ لَوْ اَنَّ عبدا جاء يَوْمَ القِيامَةِ بِعَمَلِ سَبْعينَ نَبِيَّا، ماقَبِل اللّهُذلك منه حَتّى يَلْقاهُ بِولايَتى وَوِلايَة اَهل بَيتى ) (٩٣)

ترجمه : قسم به آن كسى كه جان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اختيار و قدرت اوست هرگاه بنده اى در روز قيامت به اندازه هفتاد نفر از انبياءعملى داشته باشد مورد قبول خداى متعال نخواهد بود مگر اينكه خدا را بوسيله ولايت من واهل بيتم ملاقات كند.

يعنى ملاك قبولى عمل انسان ولايت پيامبر واهل بيت اوست اگر كسى به اندازه هفتاد نفر از پيامبران الهى اعمالى داشته باشد ليكن به امامت اعتقادى نداشته باشد چنين عملى مورد قبول خداى سبحان واقع نخواهد شد.

٢ - قال الرّضا عليه‌السلام : ((بالامامِ تمام الصَّلوة والزَّكاة وَ الصِّيام والحَجِّ وَ الجهاد و تُوفير الفيئى و الصَّدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثُّغُور والاطراف ))(٩٤)

امام مُتمم و مُكمِّل نماز و زكوة و روزه و حج و جهاد، مايه زيادى خير و احسان ، و صدقات ، و اجراى حدود و احكام و استحكام مرزها و سر حدّات است .

اگر اعمال انسان مانند نماز روزه و حج و جهاد و و... بدون امامت باشند يعنى آن كسى كه اينها را انجام مى دهد به امامت حضرت امير و يازده فرزند معصومش [صلوات الله عليهم اجمعين ] معتقد نباشد مورد قبول حضرت حق جلّت عظمته واقع نخواهد شد براى اينكه اين گونه اعمال با نقشه الهى مطابقت ندارد چونكه طرحى كه از ناحيه خداى ذوالجلاج مدنظر قرار گرفته اين است كه تمامى اعمال با پى ريزى امامت بايد شروع شود در غير اين صورت هيچ عملى مورد قبول واقع نخواهد شد.

٣ - قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : (اَلْزِمُوا مَودَّتنا اَهلَالبيت فَاِنُّه مَنْ لَقى اللّه عَزوّجل وَ هُويَودُّنا دَخَل الجنَّةَ بِشَفاعَتِنا، وَ الذّى نَفْسى بِيَدِه لا يَنْفَعُ عَبْدَا عَمَله الاّ بِمُعْرِفَةِ حَقّنا).(٩٥)

به مودت و دوستى ما اهل بيت پايبند باشيد براى اينكه هركس خداى عزوّجل را ملاقات كند در حالى كه قلبش به مودّت ودوستى ما مزيّن است بوسيله شفاعت ما وارد بهشت مى شود قسم به آن كسى كه جانم در قدرت اوست هيچ بنده اى نمى تواند از عمل خويش فايده اى ببرد مگر بوسيله معرفت به حق ما.

از اين چند حديث شريف روشن شد كه نقشه ساختمان شخصيّت انسان بايد بر پى ريزى امامت استوار شود و هر اعتقادى كه بر اين مبنا نباشد و در كنار تمامى اعمال خوب و نيكش ايمان ومعرفت به مقام امامت معصوم عليه‌السلام كه همان مقام الهى است نداشته باشدهيچ پاداشى را بدست نخواهد آورد بجهت اينكه برنامه هايش با نقشه خداوندى از ريشه مخالفت دارد چنانكه در مباحث قبلى بيان گرديد مبنى براينكه عمل صالح و نيك ، صلاحيّت و نيكى خود را از ايمان شخص مى گيرد اگر انجام دهنده را دركنار عمل صالحش ، ايمانى نباشد هيچ ارزشى چه دنيوى و يا اُخروى از آن اعمال بدست نخواهد آورد و بعبارت بديگر:

چنين اعمال را نمى شود به عمل صالح تعريف نمود زيرا اساس آن كه ايمان شخص است و بدان صلاحيت مى دهد خراب ومتزلزل است در آيات الهى باين حقيقت اشاره شده كه مى فرمايد:

(من عَمِلَ صالحا مِن ذَكِرَاو اُنثِى وَ هُو مُؤ من فَلَنُحييَّنَهُ حَياةً طيّبةً و لَنَجزيَنّهُمْ اَجْرَهُمْ باَحْسِن ماكانُوا يَعْمَلُونَ) (٩٦)

ترجمه : هركس مرد يا زن اگر عمل نيكى را انجام دهد در حالى كه مؤ من است به او حيات و زندگى پاكيزه مى بخشيم وپاداش آنها را به بهترين اعمالى كه انجام داده اند خواهيم داد.

آيه شريفه مضمون احاديث را بطور كامل تاييد مى كند و آن اينكه هر نقشه وطرحى مقبول الهى نخواهد بود بلكه تنها راهى كه بشر را به نتائج وفوائد بزرگ از اعمال كوچكش مى رساند اين است كه مطابق دستورات الهى حركت كند زيرا خداوند به عمل بشر نيازمند نيست وثانيا عمل بشر هر اندازه صالح هم باشد باز هم ناقص است براى رسيدن به نتيجه وجبران كمبودها ورفع عيوب بايد مطابق نقشه الهى برنامه را شروع كرد.

نقشه خداى سبحان درقبولى اعمال بندگانش داشتن ايمان ومعرفت به محمّد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است واين اختران تابناك آسمان ولايت كه به چهارده معصوم شهرت دارند رحمت موصولة ومخزن كرامت الهى هستند و علت وجود جهان هستى و اسرار نظام ملكوتى مى باشند و هر عملى زمانى نيك و صالح است كه انسان را چنين معرفتى به حقوق اهل بيت عصمت عليه‌السلام حاصل شود و اگر به آخر آيه شريفه دقت شود دو اثر پر بار ايمان را مشخص مى كند

## ١ - زندگى پاك

اگر نقشه زندگى انسان با ايمان بولايت اهل بيت عليه‌السلام آغاز شود آرامش روحى را در او بوجود مى آورد بجهت اينكه چنين ايمان به او بينش توحيدى مى دهد وجهان هستى را كه در قدرت خداست برايش توضيح مى دهد وبراى رسيدن بخواستهايش راههاى گناه ومعصيت را كه عامل اصلى نگرانى واضطرابهاى بشر مى باشد بر روى او مى بندد و از راه توسل وتوكّل مشكلات زندگى را برايش حل مى كند و اگر معرفت وايمان به مقام امامت به روح وروان انسان وارد مى شود تمامى راههاى خطرناك را مانند حسد توهين كبر خودپسندى غيبت ظلم و و... از جلو چشم اوكنار مى زند وقتى كه بشر از اينگونه اعمال خلاص شود حيات طيبه را درك خواهد كرد.

## ٢ - فزونى پاداش

بشر هر اندازه هم دقيق باشد در برابر خداى متعال اعمالش بى نقص وعيب نخواهد بود ليكن چون با ايمان بخدا دست بكار شده تمامى عيوب ونواقصاتش مورد شفاعت قرار مى گيرد در اين آيه هم فزونى پاداش به كيفيت عمل مربوط مى شود اگر اعمال انسان مطابق نقشه الهى يعنى ايمان ومعرفت بخدا و اولياء او شروع شود اجر و پاداش فراوانى بوى از سوى خداوند خواهد رسيد چون امامت وسيله هاى الهى است وبشر براى رسيدن به خواسته هاى قلبى خود وسيله اى لازم دارد وبايد خود را با همان وسيله اى كه خدا معيّن فرموده آشنا كند تا بتواند به مقام قرب الهى نائل شود.

در قرآن مجيد كلمه [وسيله ] دوبار آمده است :

(١ - يا اَيّها الّذين اَمَنوُا اتقُواللّهَ وابتَغُوا اِليهَ الوَسَيلَة وجاهِدُوا فى سبيله لعلّكم تُفْلِحُون)(٩٧)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد از خدا بپرهيزيد و وسيله اى براى تَقّرب بخدا انتخاب نمائيد و در راه اوجهاد كنيد اميد است كه رستگار شويد.

و آيه ديگر در سوره اسراء /٥٧ است مى فرمايد: (يبتَغون الى رَبِّهم الوَسيلَةَ...) آنها كسانى هستند كه خودشان وسيله اى براى تقرب بخدا مى طلبند.

كلمه ((وسيلة )) به چيزى كه باعث تقرب بديگرى از روى علاقه ورغبت باشد گفته مى شود واين كلمه درآيه شريفه معناى خيلى وسيعى دارد كه مهم تّرين معناى آن درحضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او عليه‌السلام مصداق پيدا مى كند چون در لسان حديث ودعا، اين بزرگواران بعنوان وسيله رحمت الهى ياد شده اند وقتى كه بشر تشنه تقرّب است ومى خواهد خود را در دنيا وآخرت به رحمت و فضل الهى نزديك سازد بايد به محمد وآل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توسّل كند.

خداى متعال با صراحت امامت را به عنوان وسيله تقرّب و كمال بشر معرّفى مى كند والتفات باين حقيقت را بصورت يك امر واجب ولازم براى هر انسان در پذيرفته شدن اعمالش مورد توجه قرار مى دهد.

گروهى از دانشمندان وقتى كه با اين احاديث مواجه مى شوند به توجيهات نامتناسب دست مى زنند كه باظهور احاديث هيچ الفتى ندارد وقتى كه در كلام الهى صراحت وجود دارد مبنى اينكه بدون امامت هيچ عملى مورد قبول ذات اقدس تعالى نخواهد شد واين شرط اصلى براى پذيرفته شدن اعمال بندگان است چگونه با توجيهات نسنجيده مى توان اين گروه از احاديث وادعيه را كنار گذاشت ؟

ممكن است گروهى در عدم اطلاع اشخاص از اين شرط، وارد چنين توجيهات بشوند كه اغلب مردم از اين شرط به عللى غافل بوده ليكن بتمامى دستورات الهى مقيّد هستند در اين صورت احاديث ولايت به اينگونه اعمال خط بطلان مى كشد آيا در عدل الهى چنين قضاوتى متصّور است ؟

در اين زمينه به اختصار مى توان گفت كه هر انسانى در كنار تكليفش بايد با معرفت حركت كند ومنقولات يا جوسازيها و و... نبايد سدّ درك حقائق باشد اگر وجود چنين موانع پذيرفته شود عنوان [استضعاف ] به ميان مى آيد كه اين قبيل افراد نتوانسته اند به آن شرط اصلى خداى تبارك وتعالى آگاه شوند در اين زمينه هم روايات زيادى است كه خداوند مستضعفان را در روز قيامت امتحان خواهد كرد تا نسبت به اين حقيقت ابراز عقيده كنند علامّه مجلسى رحمه‌الله در بحار الانوار ج /٦٩ ص ١٥٧ بابى در اين مورد آورده است كه وضعيت افراد مستضعف وتكاليف آنها را بيان مى كند.

## امامت شرط قبولى اعمال است

مهم ترين مسئله اين است كه حق مطلب پذيرفته شود وآن اينكه : امامت شرط قبولى اعمال است ليكن عدم آگاهى واستضعاف و و... هيچ صدمه اى به تحقق آن شرط نمى زند چون عملى صورت گرفته ولى مطلوب درگاه الهى نيست همانطور كه در حديث شريف ثقلين رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: من دو امانت سنگين درميان شما گذاشتم : كتاب خدا وعترت و اهل بيت من واين دو از هم جدا نمى شوند و اگر شما امت اسلامى از اين دو امانت الهى تبعيت كنيد (لَنْ تَضَّلوا ابدا)

(در دوران عمرتان اصلا گمراه نخواهيد شد) در غير اين صورت گمراهى و ضلالت است .

وقتى كه اعمال بشر بدون امامت باشد به معنى اين است كه او در گمراهى وضلالت بوده و عمل انسان گمراه بدرد نمى خورد.

وآنچه درلسان ادعيه آمده خود مويّد اين واقعيت است كه مى فرمايد:

١ .(وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ و فيكُمْ وَاِلَيْكُمْ).(٩٨) حق با شما اهل بيت وامامان معصوم عليه‌السلام است هم مبدءاش وهم مرجعش ‍ بسوى شماست .

٢ .(و بموالاتِكُمْ تُقْبَل الطّاعَةُ المُفْتَرَضَةُ و لكم المَودَّةُ الواجِبَةُ...)..(٩٩)

ترجمه : بوسيله دوستى وپيروى شما [امامان معصوم عليه‌السلام ] عبادات واجب الهى مورد قبول واقع مى شود و برانسانها واجب است كه از صميم قلب به شما مودّت ومحبت داشته باشند.

اگر در اطراف اين شرط مقدارى مطالعه شود نقش امامت در ساختن يك شخصيت اسلامى مشخص خواهد شد مبنى براينكه اطاعت از امام و عصيان و نافرمانى در تمام شئونات زندگى به اطاعت و عصيان الهى بر مى گردد آن عبادتى كه بدون معرفت به امام عليه‌السلام صورت بگيرد مفهوم طاعت را ندارد و در اين زمينه احاديث زيادى وارد شده است و هم چنين در ادعيه نيز آمده است كه مى فرمايد:

مَنْ اَطاعَكُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللّه و مَنْ عَصاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللّهَ و مَنْ اَحبَّكُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّهَ...(١٠٠)

ترجمه : هركس از شما [امامان معصوم عليه‌السلام ] اطاعت و پيروى كند خدا را اطاعت نموده و هركس به شما عصيان ورزد خدا را نافرمانى كرده و هركس به شما محبت وعلاقه نشان دهد بخدا علاقه ومحبت نشان داده است .

# فصل پنجم : امام يگانه پاسدار دين خداست

قوانين و دستورات الهى وقتى كه درجهت تربيت وپرورش نوع بشر واقع است در اين حال عمده ترين مسئله انسان تشخيص دادن حدّ و مرز حلال وحرام الهى است زيرا رعايت نكردن مرز قوانين ، به معناى نابود كردن مفاهيم وارزش هاى زندگى است اگر انسان طالب ارزشهاى معنوى است بايد در رسيدن به اين علاقه ، مقدارى حدود و حريم قوانين الهى را بشناسد براى اينكه تربيت و پرورش يافتن يك انسان از شناختن حدّومرز حلال وحرام الهى مايه مى گيرد.

اگر درمحيط زندگى معناى تربيت وپرورش مطرح شود كانديداى اين طرح انسان است با اينكه دراين زمينه روى حيوانات هم كار كرده اند و بعداز زحمت هاى طاقت فرسا، موفّق شده اند حيواناتى را با حدّومرزها آشنا كنند ليكن مهمّ اين است كه انسان مرز حلال وحرام را درست تشخيص دهد و بعد از آن ، به پرورش و تربيتهاى لازمى كه ، وى را به عدم تجاوز از حريم قانون الهى مقيّد مى سازد مجهّز و مسلّح شود.

در اين حال بايد به چند مورد اهميّت داده شود.

١ - چگونه و توسط چه كسى انسان مى تواند حدود و مرز حلال و حرام الهى را بشناسد؟

٢ - مربيّان امور تربيت و پرورشى نوع بشر چه ويژه گی هائى بايد داشته باشند؟

در پاسخ به سئوال يا موضوع اوّل بايد گفت :

زمينه اطلاعات انسان از شناختن حريم قوانين الهى خيلى ضعيف است و او نمى تواند به استناد افكار وانديشه خود صاحب موفقيتهاى در اين زمينه بشود كه بتواند حلال و حرام الهى را درست بشناسد بلكه با در دست داشتن يك تخصّص فوق العاده ، كه با لسان وحى ارتباط نزديك داشته باشد مى تواند در اين مورد كار كند اگر در ذهن گروهى تنها وجود كتاب هاى آسمانى مانند قرآن مى تواند اين مشكل را حل كند سخت در اشتباه هستند براى اينكه :

قرآن اين كلام الهى هر چند از حروف الفباى موجود در دست بشر تشكيل يافته است ليكن غواصّى در آن اقيانوس عظيم الهى كار هركس نيست بلكه افرادى كه با آن عالم معجون شده وخود از اسرار عظيم توحيدى هستند و در يك كلام منبع فيّاض آن بحركبير مى باشند قادرند حريم حلال و حرام الهى را مشخص كنند.(١٠١) قرآن ماننديك دستگاه خيلى پيچيده وظريفى است كه در تمام زمينه ها مى تواند اطلاعات لازم را دراختيار بشر قرار دهد ليكن روشن كردن و دريافت اطلاعات ازآن ، به خبر ويّت نياز دارد آن كسى كه مى تواند تمامى معلومات را قبل از روشن كردن دستگاه مو به مو، توضيح دهد و از شكافتن آيات ، مغز شيرين ولذيذ و لطيف آن را در اختيار جامعه انسانى قرار دهد بايد دست بكار شود در غير اين صورت تمامى فعاليّت ها با دستگاه موجود آدمى را در پرتگاه سقوط قرار مى دهد و به نابودى و هلاكت بشر كشانده مى شود به هرحال قرآن قيمّ مى خواهد وبا تواتر احاديث واجماع اصحاب فرقه ناجيه امامية ثابت گرديده كه امامت قيمّ قرآن است .

## از بعثت تا امامت

در يك نگاه منصفانه و دقيق به تاريخ اسلام ، اسرار وحقائقى را پيدا مى كنيم كه هر شنونده را مبهوت و حيران مى كند وقتى كه احاديث و آيات الهى به عظمت امامت اشاره مى كنند وآن را اساس اسلام ومكمّل ومتممّ تمامى عبادات معرّفى كرده و قبولى اعمال بندگان خدا هم به آن وابسته است در يك مطالعه دقيق به تاريخ بعثت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا دوران امامت ،اين حقيقت عظمت خويش را ثابت مى كند.

تاريخ اسلام از ابتداى بعثت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حركت خود را شروع كرد و درمدت بيست و سه سال تحوّل عظيمى در جامعه آن زمان توسط پيام آور اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تحقق پيدا كرده و تمامى معيارهاى غلط و ضد انسانى را برچيد و معيارهاى دينى را در احياء ارزشهاى انسانى ، براى مردم تعليم داد براى اينكه طبق نقل مورّخان قبل از ورود پيام اسلام به سرزمين عربستان ، آن محيط به برنامه هاى عجيبى و خلاف شؤ ن اجتماعى و يا فردى انسانى گرفتار بود تاجائى كه زنده بگور كردن فرزندان دختر، خريد و فروش زن ، بصورت يك كالا، و جنگ و جدال ، و كشت و كشتار عمده ترين حوادث آن زمان بود با اينكه گروهى از مورخان يا تحليل گران تمدن و ترقياتى براى اعراب ثبت كرده اند و نويسنده كتاب [تمدن اسلام و عرب ] از بررسى هاى خود، در باره اوضاع عرب جاهلى ، نتيجه گرفته است كه اعراب قرنها صاحب تمدّن بودند وو...(١٠٢)

## اعراب قبل از اسلام واشتباه متشرقين

اين گونه مؤ لّفان در بررسيهاى خودشان مبناى درستى ندارد تا بتوانند حرف حق را مورد توجّه قرار دهند و هميشه اطلاعات خود را از كتابهاى بى اعتبارى مانند: تاريخ طبرى يا مقدمّه بر تاريخ ابن خلدون و و... استفاده مى كنند كه از كانال وحى فاصله هاى دارند و زمينه هاى توجيهى بر ظالمان عصر و روزگار فراهم مى كنند در هر صورت اگر [گوستاولبون ] در كتاب خويش به اين مسائل ومشابهه آن اشاره مى كند در حقيقت مطالبى را ترجمه كرده است كه واقعيات نداشته و با كلام الهى مخالفت داردقرآن مجيد به وضع نابسامان آن روزگار اشاره مى كند و مى فرمايد:

(و كنتُمْ عَلى شفاحُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَاَنْقذَكُمْ مِنها).(١٠٣)

ترجمه : اى جمعيت عرب شما قبل از گرويدن به اسلام برلب پرتگاه آتش بوديد، سپس بوسيله اسلام نجات پيدا كرديد.

برنامه هاى دوران جاهليّت در ميان اعراب قابل پوشش نيست كه بتوان آن را مخفى كرد واگر تمدّنى هم درميان اعراب مطرح بشود به زمان هاى خيلى بعيد بايد نسبت داد چون كلام الهى قبل از اسلام را براى قوم عرب يك دوران نابودى واضملال معرّفى مى كند و در فرمايشات مولاى متقيان حضرت على عليه‌السلام مطالب فراوانى در اين زمينه آمده است كه مى فرمايد:

انّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نذيرا للعَالمينَ و اَمِينا على التَّنْزِيِلِ و اءَنْتُمْ مَعْشَر الْعَرَبِ عَلى شَرِّ دينٍ، و فى شَرِّ دارٍ مُنِيخُونَ بَينَ حِجارةٍ خُشْنٍ وَ حَيّاتٍ صُمٍّ...(١٠٤)

خداوند حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بيم دهنده جهانيان ،و امين وحى و كتاب خود، مبعوث كرد و شما گروه عرب در بدترين عقيده وآئين ودر بدترين جا ومكانها به سر مى برديد، در ميان سنگ لاخها، ومارهاى كر [كه از هيچ صدائى نمى رميدند] اقامت داشتيد آب هاى لجن و متَّعِفنّ را مى آشاميديد و غذاهاى خشن [كه در شاءن انسان نبود] مى خورديد و در ريختن خون يك ديگر، و قطع ارتباط از قوم و خويشان ، همواره فعّال بوديد و بت ها در ميان شما مطرح بود كه آنها را ستايش مى كرديد واز گناهان اجتناب نمى كرديد.

و در نهج البلاغه كه مجموعه از فرمايشات حضرت امير عليه‌السلام است به اين نكات اشاره زيادى شده است ازجمله : خطبه /٣٣ ص ٧٧ وخطبه /٨٩ ص ١٢١ و درخطبه /٩٥ ص ١٤٠: بَعثَهُوالنَّاسُ ضُلاّلً فى حَيْرَةٍ...

خداوند او را [پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ] مبعوث كرد درحاليكه مردم دريك گمراهى و سرگردانى وسيعى قرار گرفته بودند.

در خطبه /١٩١ ص ٢٨٣: والنّاس يضربُون فى غمْرَةٍ ويَمُوجُونَ فى حَيْرةٍ.

مردم در گودال هلاكت و درميان سرگردانى غوطه ور بودند.

در خطبه /١٩٤ ص ٣٠٨ و ٢١٣ ص ٣٣٠ باين موضع اشاره شده است .

در اينجا به استناد قرآن و فرمايشات حضرت على عليه‌السلام چهره دنياى عرب بطور كامل مشخّص گرديده كه يك دوران كاملا جاهلى وحشی گرى و دور از روش هاى انسانى بوده و در كيفيت ناگوارى زندگى مى كردند.

اشخاصى كه در اين زمينه اظهار نظر نموده وكتابهاى قطور با تحليل هاى نادرست را منتشر ساخته بطور كامل از واقعيّات موجود فاصله گرفته اند وحق مطلب همان است كه قرآن ومولاى متقيان على عليه‌السلام بدان اشاره فرموده اند.

## رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصلاح جامعه

در چنين عصر و زمانى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معيارهاى الهى را براى تربيت و پرورش نوع بشر به مدّت بيست وسه سال ، در اختيار آنها قرار داد و در اين زمينه ازهيچ كوششى دريغ نكرد و در برابر تمامى مشكلات موجود صبر وتحمّل نمود تا اينكه توانست آئين اسلام را بطور كامل براى مردم تحويل دهد عمده ترين معيارى كه تمامى برنامه هاى غلط و ضد انسانى را از ميان آنها بر چيد تقوا وپرهيزكارى بود و در اين زمينه آيه شريفه مى فرمايد:

(يا اَيُّها النّاسُ اِنّا خَلَقْناكُمْ من ذَكَرٍ وَ اُنْثى و جَعَلْناكُمْ شُعُوبا و قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقيكُمْ اِنَّ اللّهَ عَليمٌ خَبير).(١٠٥)

اى مردم ما شما را از يك مرد وزن آفريديم و بصورت قبيله ها و شعبه ها قرار داديم تا آنكه يك ديگر را از اين راه بشناسيد و عزيزترين شما در پيشگاه الهى پرهيزكارترين شماست وخدا بر همه چيز عالم و خبير است .

## معيار الهى در امتياز انسان

در نزد خداى متعال هيچ مزيّتى درميان انسانها وجود ندارد يعنى از راه قبيله و طايفه يا رنگ پوست يا بوسيله زبان اعم از عرب و عجم و... نمى شود از ديگران امتيازى پيدا كرد بلكه امتياز به تقواست هركسى خود را در شعاع تقواى الهى قرار دهد واز گناه ومعصيت پرهيز داشته باشد عزيزترين فرد جامعه است .

در مدت بيست و سه سال رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين معيار را مورد توجه قرار داد و همگان را به آن آشنا ساخت تاجائيكه نزديك ترين فرد از خويشان خود را باهمين معيار سنجش مى كرد و مى فرمود تقرب و امتياز با تقواى انسانهاست اگر فردى گمنام در ميان ما قرار گيرد بوسيله پرهيز كارش عزيز است .

حضرت سجّاد عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:(١٠٦) و اقْصَى الاَدْيَنَنَ عَلى حُجُودِهِمَ و قَرَّب الاَقْصَيْنَ عَلى اِستجابِتَهِمْ لَك .(از نزديك ترين اقوامش فاصله گرفت چون انكار حق مى كردند و دورترين افراد را مورد تقرب قرار داد چون بدستورات تو [خداى متعال ] اطاعت داشتند). ملاك تقرّب وامتياز پرهيز كارى و اطاعت انسان از خدا است وتحت همين عنوان صلاحيّت ها و امتيازات مورد ارزيابى قرار مى گرفت و غير از عنوان تقوا هيچ عنوانى ، اعم از عرب وعجم و و... و حتّى سنّ هم مورد ملاك ، ارزش قرار نمى گرفت كه باوجود افراد كهن سال ، افراد جوان را به مسئوليّت يا فرمانده بر مى گزيدند مانند داستان اُسامه كه يك جوان بيست ساله بود برهمه صحابه امارت پيدا كرد واز زبان رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به متخلّفين ، لَعن اللّه من تَخَلّف عن جيش الا سامة (١٠٧) .(خدا لعنت كند كسى را كه از لشكر اُسامة عقب بماند و در آن شركت نكند)..

يا در باره حضرت سلمان رحمه‌الله مى فرمود: .(السّلمانُمِنّا اَهلَالبيت )..(١٠٨)

سلمان در اثر رعايت تقواى الهى به كمالاتى نائل شده كه با اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم اسرار شده است واز گروه آنان به شمار مى رود.

نظر بر اينكه سلمان يك فرد عجم بود ليكن تمامى فاصله ها را كنار زد و از صميم دل به آئين اسلام مقيّد شد.

اين چند نمونه نشان مى دهد معيارهاى واقعى در دوران بيست و سه سال خدمت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چقدر دقيق وظريف پياده مى شد و احدى نمى توانست بر خلاف آن رفتار كند يا مدعى حقّى باشد اما وقتى كه آفتاب نبوّت از صحنه گيتى فاصله گرفت و رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت فرمودند صحنه عوض شد وبازيكنان اين دور از زمان ، حركت جديدى را در مخالفت با برنامه هاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنام اسلام شروع كردند وتمامى معيارها عوض شد وارزش ها به ضد ارزش مبدّل گرديد و تمامى اعمال ورفتار وسفارشات براى از بين بردن آئين مقدّس اسلام ، متوجه بود:

بعد از آنكه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت فرمود خدمات بيست وسه ساله آن بزرگوار كه حاوى الگو ومعيارهاى واقعى ، در جهت تربيت سالم انسان ها بود كنار گذاشته شد وفصل جديدى بنام اسلام گشوده شد و نزديك به بيست وپنج سال ادامه پيدا كرد آنچه خيلى اهميت دارد تطبيق ومقايسه بين اين دو حركت است .

## تفاوت دو حركت

حركتى را كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدت زمان بيست وسه سال تحويل تاريخ بشريت داده است نشان دهنده ارزشهاست وبا معيارتقوا و پرهيزكارى صلاحيت افراد را مورد ارزيابى قرار مى دهد.

برنامه حركت بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چهره ويژه اى داشت و آن اينكه در ظاهر هدف و شعار اسلام بود ليكن با خود اسلام ، اسلام را نابود مى كردند يكى از مهمترين مورد در نابود كردن حركت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين بود كه تقوا وپرهيزكارى را از معيار بودن در تشخيص صلاحيت ها، از كار انداختند و بجاى آن كسى كه در جهت مخالفت تقوا حركت مى كند و هيچ محدوديّتى در معصيت بخودنمى بيند مورد پذيرش قرار مى گرفت و دريك كلام :

اشخاصى كه به معيارهاى دينى پايبند وبه تمامى دستورات پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقيّد بودن به عنوان مخالف تلّقى مى شدند بدعت ها وارد دين خدا نمودند واصحاب بزرگوارى را مانند ابوذر و ابن مسعود و... اذيّت كرده وبه محل هاى ناگوار تبعيد مى نمودند و از افراد فاسقى مانند وليد حمايت كرده و و حدود الهى را در مقابل اعمال كفرآميز آنها تعطيل مى نمودند... .(١٠٩)

حركتى كه بعد از رحلت جانگداز پيام آور اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شروع شد يك حركت كاملا مخالف بود يعنى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدّت زمان نبوّت كه بيست و سه سال بود تاريخ جديدى با سرنوشت تازه ، براى جامعه انسانى ، خصوصا اعراب جاهلى ، مرحمت فرمود ليكن بعد از وفات آن حضرت ، حركتى درعكس آن بمدت بيست و پنج سال ادامه يافت و خدمت بيست و سه سال در ميان تاريخ مانند آفتاب مى درخشيد ليكن ابرهاى غليظ جهل ونادانى ، جلونور آفتاب را گرفت وغلظت ابرها وطوفانها بعداز وفات رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دريك سطحى بود كه روز روشن ، براى مردم شب ظلمانى گشت بجز چند ستاره ، در آسمان تاريخ اسلام روشنائى اميد بخش چيزى ديگرى وجود نداشت بلكه جامعه آن روز خود را به دوران جاهليت رسانده و دوسال هم ،از جاهليّت وتوحّش آن عصر، عقب تر حركت كردند دستورات دينى را، با جرئت تمام ازبين مى بردند وانسانهاى مشرك ونادان را، بعنوان والى ورئيس و يا فرمانده تعيين مى كردند وتمامى اطلاعات وگزارشها را، از فاسدترين افراد مى گرفتند بعداز اين دوران تلخ و ناگوار برجهان بشريت خصوصا مسلمانها، رحمت خدا از پشت ابرهاى غليظ هواپرستان وجانيان ، وظالمان تاريخ بشر مانند آفتاب درخشان بيرون آمد وهمگان را در شعاع نور ولايت وعدالت الهى قرار داد تا جائيكه فرمود در مدت بيست و پنج سال بر هركسى ظلم شده ويا ظلم كرده واز حريم دستورات الهى تجاوز كرده است بايد رسيدگى كنم .

(وَاللّه لوَ وَجَدْتُهُ قَد تُزُوِّجَ بِهِ النِّسآءُ و مُلِكَ به الاماءُ لَرَدَدْتُهُ فاِنَّ فىِ العَدْلِ سِعَةً، و مَنْ ضَاقَ عليه العَدْلُ، فالْجَوْرُ عَليه اَضيَقُ).(١١٠)

ترجمه : بخدا قسم اگر ببينم كه با اموال مسلمين و [بيت المال ] كسى ازدواج كرده و صداق او را ازاين مال پرداخت نمود يا از اين راه مالك كنيزانى شده است تمامى اموال را به محل واقعى خودش بر مى گردانم براى اينكه در عدل گسترده گى وجود دارد و كسى كه عدالت را تحمّل نمى كند [تا خود و ديگران بتوانند براحتى زندگى كنند] بنابراين ظلم بر او ناراحت كننده تر خواهد بود آثار جنايت بار بيست و پنج سال مولودى كثيف و غير مسلمانى بنام معاوية بن ابو سفيان را بوجود آورده وآن را در برابر على عليه‌السلام آن آفتاب رحمت و معدن علم الهى قرار داد تا جائيكه طلوع آفتاب ولايت بعداز بيست وپنج سال حركت معكوس با حركت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حدود پنج سال دوام پيدا كرد و در اين مدت كوتاه ، مانند يك باغبان دلسوز علفهاى هرز و رشدهاى نادرست جامعه اسلامى را اصلاح كرد ليكن دشمن در ادامه حركت زمان جاهلى با سه قيافه ، خود را آشكار ساخت كه در لسان حديث نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به قاسطين وناكثين ومارقين تعبير يافته اند وآن حركت سالم و درست اسلامى را، با موانعى مواجهه ساخته ودرهر عصر وزمان با چهره هاى پليدى ظاهر شدند و امامان معصوم عليه‌السلام را براى هميشه با سَمّهاى كشنده و ظالمانه خود مسموم كرده وجامعه بشرى را به ضلالت و گمراهى كشاندند.

## بيست و پنج سال بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

حضرت على عليه‌السلام در هدف نهائى آنها مى فرمايد:

حَاوَلَ القَوْمُ اِطْفاءَ نُورِ اللّهِ مِن مِصباحِهِ و سَدَّ فَوَّارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ، و جَدَحُوا بينى وبَينَهُمْ شِرْبا و بئيا ... .(١١١)

قوم مخالف تصميم گرفتند كه نور خدا را از چراغش خاموش كنند و جريان پر فشار آب زلال اسلام را از سرچشمه اش ‍ قطع كنند ومخلوط كردند در ميان من وآنها جرعه آبى كه بيمارى وباء را بوجود مى آورد.

نور خدا در جهان هستى خصوصا كره زمين حضرت محمّد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او هستند و جهان تمامى نور و روشنائى خودش را از آنها مى گيرد حتى حيات و زندگى موجودات خصوصا انسان به اين خاندان وابسته است و در حديث معراج آمده است .

يا محمّد اَنتَ عَبدى و اَنَا ربُّكَ، فايّاىَ فَاَعْبُدْ، و عَلَىَّ فتوكَّلَ، فانَّكَ نُورى فى عبادى وَرَسولى الى خَلقى ... .(١١٢)

اى محمّد تو بنده منى و من پروردگار توام ، مرا بندگى كن و برمن توكل و اعتماد كن ، و تو خود نور منى درميان بندگانم ، فرستاده منى بسوى آفريدگانم ...

در زيارت شريف جامعه آمده است :

خَلَقَكُمْ اللّهُ اَنْوارا فَجَعَلكُمْ بِعَرْشِهِ مُحدِقين ، حَتّى مَنَّ علينابكُمْ... .(١١٣)

خداوند شما [اهل بيت ] را نور آفريد و بر عرش خويش محيط قرار داد [تا اينكه بعد از مدتها و زمانها] برما [جامعه انسانى ] منّت نهاد و شما را به ميان ما فرستاد.

بيست و پنج سال بعداز وفات رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانند ابر غليظ در مقابل آفتاب نبوت قرار گرفته و هدف اين گروه خاموش كردن نور خدا بود و مى خواستند جامعه آن روز را به قبل از اسلام برگردانده وخواسته هاى نادرست وغير انسانى خودشان را بدست آورند اگر كسى بادقت وانصاف به اين مدت از تاريخ مطالعه نمايد نمى تواند آن را از دوران تاريخ اسلام حساب كند بلكه خواهد گفت كه اين مدت در جهت نابود كردن ارزشهاى دينى ومعنوى اسلام قرار گرفته بود با اينكه گروهى در اثر بى توجهى وعدم التفات به حقيقت اسلام ، وبا مطالعه در كتابهاى غير معتبر، بر كرسى قضاوت نشسته و در جريانات و حوادث تاريخ اسلام ، اظهار نظر مى كنند مبنى براينكه در بيست وپنج سال پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مورد توجه واحترام بود تنها مخالفت در باب امامت و ولايت حضرت على عليه‌السلام است .

مخالفت چنانكه بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آشكار گرديد به شخص حضرت امير عليه‌السلام متوجه نبود بلكه با اساس اسلام مخالف بودند تا جائيكه به شخصيت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هتك حرمت نموده و با جعل احاديث دروغ شرائط خاصّى را بوجود آوردند كه افرادى مانند معاوية بزبان پيامبر اسلام ، يكفرد صالح ومؤ من و و... تعريف مى شد وهمين معاوية در ادامه آن حركت بيست وپنج سال عداوت و خصومت با اسلام ، باصراحت مى گفت هدف من از بين بردن اسلام است در اين زمينه داستانى را مطالعه كنيم .

## هدف آنها از بين بردن اسلام است

زبير بن بكّار از مطرف فرزند مغيرة بن شُعبه نقل مى كند:

من همراه پدرم مغيره به مسافرت شام رفته وبر معاويه وارد شديم و مغيره درآن زمان فرماندار معاويه بود ليكن دوستى شان تا عصر جاهليت قدمت داشته است .

پدرم هر شب به مجلس شبانه معاويه رفته ومدتى با او هم صحبت بود وبه شب نشينى مى گذارنيد اوهر شب هنگامى كه بخانه باز مى گشت از كياست و فراست معاويه نقل مى كرد.

امايك شب كه از نزد معاويه باز گشت از غذا خوردن امتناع ورزيد ومن او را سخت پريشان ديدم بالاخره از پدرم سئوال كردم چرا در اين شب اين قدر ناراحتى ؟ گفت : فرزند: من از نزد خبيث ترين وپليدترين مردم باز گشته ام ؟

گفتم براى چه ؟

اوهميشه جريان شب نشينى ها را بر ما تعريف مى كرد و از كياست معاويه سخن مى گفت ليكن امشب مى گويد: من از نزد خبيث ترين وكافرترين مردم آمده ام من علت را پرسيدم مگر چه شده است ؟

گفت : مجلس معاويه خالى از اغيار بود من بدو اظهار كردم . اى اميرالمؤ منين تو به آرزوها و امالت رسيده اى حال اگر با اين سن كهولت بعدل و داد دست زنى ، وبا ديگران به مهربانى رفتار نمائى چقدر بجاست وبخويشاوندانت بنى هاشم نظر لطفى كنى وصله رحم بنمائى چه مانع در پيش است ؟

معاويه در پاسخ گفت واى برتو، اين آرزوى سخت دور از دسترس وانجام ناشدنى است افرادى مانند ابوبكر وعمر وعثمان ، خيلى زحمت كشيدند ولى با مردنشان نامشان هم مرد درحالى كه نام اين مرد [فرزند ابو كبْشه ] مقصود پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است واين لقبى است كه كفار قريش به طعنه به آن حضرت داده اند هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام بفرياد بانگ مى زنند به بزرگى ياد مى كنند (اشهد انَّ محمّدا رسولُ اللّه ).

تو فكر مى كنى چه عملى در چنين شرائطى باقى خواهدماند؟ و چه نام نيكى پايدار است اى بى مادر؟ نه بخداى سوگند آرام نخواهم نشست مگر اين كه اين نام را دفن كنم واين ذكر و ياد را بخاك بسپارم )).(١١٤)

## مرز حلال وحرام الهى

امام در هر عصر وزمان پاسدار واقعى اسلامى است وحريم دستورات الهى را با قول و فعل وتقريراتش مشخّص مى كند وجامعه انسانى را در تنظيم برنامه هاى زندگيشان هدايت مى كند اگر درباره حلال وحرام بطور دقيق مطالعه شود روشن است هركس نمى تواند در اين جهت اظهار نظر كند مگر آن انسانى كه نسبت به آنها آگاهى كامل داشته باشد.

بعنوان مثال : جريان برق در برنامه هاى زندگى بكار گرفته مى شود وانسان بدينوسيله در كارگاه ها يا در كارخانجات ويا درمحيط خانه ازآن استفاده مى كند ليكن خطرهائى كه ازهمين وسيله متوجه انسان مى شود خيلى ناگوار است و قابل جبران نيست بهترين راه براى هركس دراستفاده از اين ابزار زندگى توجه به كيفيت استفاده است كه توسط كارشناس برق مشخص مى شود.

در برنامه هاى زندگى تشخيص حلال وحرام بايد توسط افراد آگاه ومتخصّص به جامعه انسانى ، تحويل داده شود تا خطرهاى ناگوار اعمال گناه واثرات مثبت اعمال نيك وحلال براى هر انسانى روشن شود.

امام معصوم عليه‌السلام در هر زمان مسئوليت دارد كه به معرفى حلال وحرام الهى بپردازد وزمينه مبارزه باحرام و توجه به اعمال حلال را درانسانها ايجاد كند. امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

الاِمام يُحلّ حَلالَ اللّه و يُحرِّمُ حَرام اللّه و قيمُ حُدُودَ اللّه و يَذُبّ عن دينِ اللّه ... .(١١٥)

امام است كه حلال الهى را حلال وحرامش راحرام مى كند حدود و قوانين خدا را پياده مى كند واز دين الهى دفاع مى نمايد.

تشخيص اين مهم بوسيله فكر وانديشه بشرى ميسّر نخواهد بود بلكه با كسب فيض رحمت الهى مى توان بدان دست پيدا كرد وكسب چنين فضيلتى مقام والائى را در انسان لازم دارد و امامان معصوم و انبياء عليه‌السلام واجد آن بودند كه مانند آفتاب در متن جامع مى درخشيدند و درشعاع نور ولايت همواره و ناهمواريهاى مسير زندگى براى مردم مشخص ‍ مى گردد.

اگر آفتابى درميان نباشد و بر جريان زندگى ظلمت شب غلبه كند هيچ فردى نمى تواند در طىّ اين مسير بدون اضطراب ونگرانى قدم برداشته و خود را از خطرهاى جدّى وناگوار نجات دهد امّا وقتى كه چراغ فروزان الهى از ميان طبقات ظلمانى شب ، خود را آشكار مى سازد تمامى اضطرابها وپريشانيها و دلهره هاى انسان ، پايان مى گيرد و او مى تواند به بركت نور آفتاب ولايت وامامت ، موانع موجود را در مسير زندگيش تشخيص دهد وخود را در جهت سالمى قرار دهد.

در (زيارت جامعه آمده است ) ... السّلامُ عَلى ائِمَةِ الهُدى و مَصابيحِ الدُّجى ... .(١١٦)

سلام بر امامان وپيشوايان هدايت و چراغهاى فروزان تاريكى وظلمت امت اسلامى باد.

حلال وحرام الهى بوسيله امام معصوم عليه‌السلام مشخص مى شود براى اينكه مدار دستورات الهى اوست او امر و نواهى بر بندگان ازناحيه خداى متعال بوسيله امام آشكار مى گردد.

والمُظْهِرينَ لاَِمْرِاللّهِ و نَهيِهِ ... .

(آشكار كننده امر ونهى الهى شما هستيد).

# فصل ششم :امام و ابزار هدايت

هركار و عملى كه شروع مى شود بايد نكات موفقيت آن را مدنظر قرار داد به اين معنى : اين كار چگونه و در چه شرائطى و با كدام ابزارها مى تواند به نتيجه برسد؟ براى اينكه هر عملى كه انسان شروع مى كند متناسب با خود ابزارى لازم دارد و يك فرد موفق آن كس است كه بتواند در جمع آورى وسايل لازم و مناسب كارش ، خود را از مسير درستى عبور دهد.

دعوت انسان بسوى خداى متعال يك حركت خيلى دقيق و ظريف است و يك فرد زمانى مى تواند در اين بخش ، كار و يا عملى را شروع كند كه خود را به آگاهيهاى لازم مُسلّح و مجهّز كرده باشد تابتواند به عمق قلب مردم نفوذ كند زيرا بدون نفوذ به اعماق دل بشر، هيچ پيشرفتى صورت نمى گيرد و به عبارت ديگر: قلب انسان مانند يك حيوان وحشى كه هر لحظه در فكر فرار كردن است رام كردن آن و ايجاد الفت اوّلين قدم در راه رسيدن به خواسته هاى خود مى باشد تا كسى قلب او را تاءليف نكند نمى تواند از آن بهره بردارى نمايد حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

قُلُوبُ الرِّجال وَحْشيّةً فَمن تَاءلّفَها اَقْبَلتَ عليه .(١١٧)

قلبهاى انسانها مضطرب هستند هركس بتواند زمينه هاى اءلفت شان را فراهم كند به او روى مى آورند.

گروهى از انسانها در اين مورد به نتائج درخشانى رسيده وافكار عامه مردم را مبهوت وحيران ساخته اند و درمتن تاريخ اگر بطور دقيق مطالعه شود اين حقيقت مانند آفتاب خودش را نشان مى دهد.

اين گروه بنام انبياء و امامان معصوم عليه‌السلام معروف گشته اند كه ازميان خود انسانها برگزيده شده ومسئوليت دعوت وهدايت مردم را بسوى كمال مطلق بعهده گرفته اند.

اگر در زمينه حركت ونفوذ آنها در اعماق قلب بشر بطور روشن مطالعه شود اسرار و حكمت آن ظاهر مى گردد و براى هر انسانى كه مى خواهد در جانب حق قدم بردارد و ناآگاهان را به آن آگاه كند بايد با امامت از نزديك آشنا شود تا به شيوه هاى تسخير و تاءليف قلوب مردم مطلع شده و آنها را در محيط كار يا خانواده يا در مدارس و تبليغات وو... بكار گيرد.

يكى از بزرگترين بلكه عمده ترين اشتباهات اين است كه در زمينه هدايت و تربيت وو... از امامت و سيره آنها استفاده نمى شود بلكه در اين مورد بدنبال نظريه و كتابهاى دانشمندان بزرگ رفته تا بتواند از كانال آنها راه نفوذ بر روح و روان مردم را پيدا كند.

در صورتى كه هيچ دانشمندى نمى تواند باتّكاء علم و دانش خود و كاربرد فكرى بشرى در اين زمينه ويا در هر مورد ديگر، اطلاعاتى را در اختيار علاقمندان قرار دهد بلكه توفيق عالمان ومربيّان و دانش پژوهان در اين است كه بتوانند خود را با كانال وحى ارتباط دهند وتمامى بزرگان در هر رشته اى به اين واقعيت اعتراف دارند.

انبياء وامامان معصوم عليهم‌السلام در زمينه دعوت مردم از ابزار سالم استفاده مى كردند و در مسير هدايت آنها، به اعمال و رفتار محبت آميز دست مى زدند واز راه محبّت و احترام ، مى توانستند در قلوب مردم جايگاهى ويژه اى پيدا كنند وقتى كه آنتن هاى قلب انسان به سمت محبت واحترام متوجه مى شود و به آن عشق مى ورزد بايد در رسيدن به اين آرزو، از همين مسير وارد شد.

## شيوه موعظه

حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد: الامام ... و يدعو اِلى سَبيل ربِّهِ بِالحَكَمةِ و المَوْعِظَة الحَسَنَةِ والحُجَّةُ البالِغَة ...(١١٨)

امام مردم را براه خدا با حكمت و نصيحت زيبا ودليل رسا وروشن دعوت مى كند.

براى حكمت ، معانى ، زياد، از قبيل معرفت و شناخت اِسرار جهان هستى ، و آگاهى از حقايق قرآن و رسيدن به حق از نظر گفتار وعمل وخلاصه (معرفت و شناسائى خدا) ذكر شده است ليكن وقتى كه بعنوان وسيله در دعوت به راه خدا مورد استفاده قرار مى گيرد به معناى علم و دانش و منطق و استدلال است بهرحال نخستين گام در دعوت بسوى حق ، استفاده از منطق صحيح واستدلالات حساب شده است وبه عبارت ديگر: دست انداختن در درون فكر وانديشه مردم و به حركت در آوردن آن ، وبيدار ساختن عقلهاى خفته نخستين گام محسوب مى شود.

دومين ابزار دعوت براه خدا، موعظه حسنه است يعنى استفاده از عواطف انسانها، چرا كه موعظه ، و اندرز بيشتر جنبه عاطفى دارد كه با تحريك آن مى توان توده هاى عظيم مردم را بطرف حق متوجه ساخت .

در حقيقت حكمت از بُعد عقلى وجود انسان استفاده مى كند وموعظه حسنه از بُعد عاطفى .

ومقيد كردن موعظه به (حسنه ) شايد اشاره بر اين است كه اندرز ونصيحت در صورتى مؤ ثر مى افتد كه خالى از هرگونه خشونت ، برترى جوئى ، تحقير طرف مقابل ، تحريك حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد چه بسيارند اندرزهائى كه نتيجه معكوس مى گذارند.

و در قرآن مجيد وقتى كه آيات بعثت مطرح مى شود به اين ابزار اشاره شده است كه انبياء در متن مسئوليت خود از آنها استفاده مى كردند.

(اُدْعُ اِلى سَبيلِ رَبِّكَ بالْحِكْمَةِ وَ المَوْغِطَةِ الحَسَنة و جادِلْهُم بِالَّتى هِىَ اَحْسَنُ.)(١١٩)

ترجمه : با حكمت واندرز نيكو بسوى راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به طريقى كه نيكوتر است استدلال ومناظره كن .

و در آيات زيادى به اين مهمّ اشاره شده است ورمز موفقيت انبياء هم در بكارگرفتن همين ابزار بوده است امامان معصوم عليه‌السلام اجراء كنندگان دستورات الهى ، با دقت تمام به اين مهمّ عنايت داشته و در سخت ترين شرائط از زمان ومكان ومحيط بازهم ، ابزار درست وسالم دعوت و معاشرت را فراموش نمى كردند واين حقيقت در سيره آن عزيزان خدا كاملا مشاهده مى شود.

## حجت بالغه چيست ؟

حجت در اصل از مادّه حج به معنى قصد مى باشد و به جاده و راه كه مقصود ومنظور انسان است ((مَحجّه )) گفته مى شود گوينده مى خواهد بوسيله آن مطلب خود را بر ديگران ثابت كند. و با توجّه به معنى بالغه روشن مى شود كه دلائل خداوند براى بشر از طريق عقل ونقل و بوسيله دانش وخرد و هم چنين فرستادن پيامبران ، از هرنظر روشن و رسا است بطورى كه هيچ جاى ترديد براى افراد باقى نمى ماند.

معناى بالغه يعنى رسا، دليلى كه شنونده را بخود متوجه كرده وتمامى زمينه هاى فهميدن را در اختيار او قرار مى دهد جائيكه هيچ شبهه اى در درك مطلب باقى نماند.

## شيوه دعوت براه خدا

يكى از ويژه گيهاى پيشوايان معصوم عليه‌السلام سهل و ساده بودن بيان آنهاست يعنى هدف مربيّان آئين توحيدى اين بود كه مطلب را براى شنونده قابل هضم قرار مى دادند همانطور، مادرِ، دلسوز ومهربان ، براى فرزندى كه هنوز دندان ، در نياورده غذا را در دهان خود چنان خورد مى كند تا براى نوزادش قابل هضم باشد در غير اين صورت ناراحتى هائى را به دنبال دارد آموزگاران تعليم و تربيت يعنى انبياء و امامان معصوم عليهم‌السلام تا اين حدّ، مطالب را روشن مى كردند تا مخاطب در هضم آن دچار هيچ مشكلى نشود و اين الگوى دعوت براه خدا، توسط رهبران دينى براى تمام كسانى كه مى خواهند در اين زمينه كار كنند مى باشد بعبارت ديگر:

كسى كه مى خواهد در هدايت و ارشاد ديگران كار كند و آنها را با سخنرانى يا تاءليف كتاب و يا به هرشيوه ديگر براه خدا دعوت كند بايد سخنان خويش را چنان رسا وروشن بيان كند تا شنونده را هيچ زمينه اى كج فهمى وجود نداشته باشد.

وقتى كه انسان در سخن گفتنش يا تاءليف كتابى با الفاظ بازى مى كند با كلمات و جملات متشابهه وارد بحث شود در اين حال از اول بحث تا آخر آن هيچ اميدى براى مخاطب يا مطالعه كننده در درك مطلبى باقى نمى گذارد و چنين مى پندارد كه با اين روش مى تواند در افكار وانديشه ها جاى پائى براى خود باز كند ولى بايد در اين مورد تجديد نظر كرد زيرا فهم مطلب و فهماندن آن اگر هدف قرار بگيرد بايد مانند يك مادر دلسوز در زير دندانهاى تفكر وانديشه خود، مطلب را چنان سهل و ساده قرار داد تا بينندگان و شنوندگان ، به مجرد تماسّ، هيچ مشكلى بين خود و فهم مطلب نداشته باشند.

با كمال تاءسف قضيه برعكس است كه گوينده يا مؤ لّفى نمى گويد اشكال نفهميدن مردم به من متوجه است كه نتوانسته ام پوسته هاى درهم پيچيده شده را از سيماى مطلب كنار زده ومغز شيرين ولطيف آن را كه به آسانى قابل هضم است در اختيار علاقمندان قرار دهم حتّى اشتباه داستان بجائى رسيده كه عدم درك مطلب نويسنده ياگوينده اى براى مردم از افتخارات ونشانه هاى فضل وعلم و دانش او بشمار مى رود واگر دانشمندى بتواند در ساده ترين بيان بزرگترين مطالب علمى و فلسفى را بيان كند كه از نبوغ و دانش او حكايت دارد مورد قبول واقع نمى شود و از او به عنوان فرد كم سواد ياد مى كنند.

اگر شكافتن و ساده كردن مطلب علمى به اندازه فكر وانديشه مردم ، كم سوادى تلّقى شود بايد گفت انبياء وامامان معصوم عليه‌السلام كم سوادترين افراد جامعه بودند كه مى توانستد مطالب مهمّ و لازم را بازبان سهل و ساده به آنها ياد بدهند.

و اگر درست قضاوت كنيم : در مسير دعوت براه خدا اين همه اصطلاحات و الفاظى كه در كتب فلاسفه يا در زبان متصوّفين و عارفان تصنّعى مطرح است به مشكلات فهم مطلب افزوده اند و چنان گرفتارى ايجاد كرده اند كه اغلب مردم در الفاظى مانند: واجب الوجود وتعريف وجود و ماهيّت و وحدت الوجود، مى يار... به اتلاف اوقات شريف خود،مشغول هستند آيا در شيوه دعوت پيشوايان دينى عليه‌السلام چنين الفاظ ومطالبى وجود دارد؟ آيا گرفتار كردن افكار دانش پژوهان باين گونه مطالب ، در پيشگاه خداى متعال مسئوليت ندارد؟

آيا وقت و زمان آن نرسيده همگى اعتراف كنيم مبنى بر اينكه مشكل در فهم مطالب به زبان وقلم نارساى ما متوجه است ولى اولياء خدا با حجت وبيان رسا، توانستند به عمق وجود بشر نفوذ كرده و چراغهاى خاموش دلشان را، با آموزشهاى دينى روشن كنند و خداى سبحان قادر است با اجبار والزام تمامى مردم جهان را هدايت كند ليكن در مقام ارزش ، هدايت اجبارى را مزيّتى وجود ندارد بلكه بوسيله انبياء وامامان معصوم عليهم‌السلام تا آخرين مرحله درجهت درك مطلب بندگانش را يارى فرمود كه با حجت بالغة ، زمينه هدايت وكمال مردم را فراهم كنند و قرآن در اين مورد مى فرمايد:

(قُل فَللّهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ فَلَوشآء لَهَديكُمْ اَجْمَعيِنَ.)(١٢٠)

ترجمه : بگو براى خدا دليل رسا [و قاطع ] وجود دارد [بطورى كه هيچ كس نمى تواند بهانه اى پيداكند] اما اگر او بخواهد، همه شما را از [راه اجبار] هدايت مى كند [ليكن چنين هدايتى را ارزش ومزيّتى نخواهد بود.]

دعوت به راه خدا يكى از مهمترين بلكه عمده ترين وظيفه رهبران دينى است و در اين مسئوليّت خيلى مهمّ، هدف تربيت نوع بشر مى باشد وانسان تشنه بدنبال آب زلال است كه رفع عطش كرده وخود را از هلاكت نجات دهد وهر كسى نمى تواند منبع و سرچشمه ، آب زلال هدايت و كمال مردم ، قرار گيرد ليكن انسانهائى كه در اوج مقام بندگى قرار گرفته و دريك وابستگى كامل بخداى سبحان ، به زندگى خود ادامه مى دهند مى توانند سرچشمه آب زلال هدايت واقع شوند واگر در تعريف مقام و مسئوليّت امام و رسول يا نبى ، تعبيرى داشته باشيم بايد گفت : به بنده گان شايسته ومخلص خدا مقام ، امامت و يا نبوت عطاء مى شود وتا در كسى وابستگى كامل به كمال مطلق حاصل نشود هيچ وقت نمى تواند در دعوت مردم به راه خدا،از راه حكمت وموعظه حسنه يا حجّت بالغه وارد شود انسان وابسته به دنيا هيچ وقت نمى تواند اين سه اصل را با شكستن كبر و غرور و هواهاى نفسانى خود رعايت كند و پوست هاى زبر و خشن ميوه را با آرامى و دقت بكَند و مغز شيرين ولطيف آن را كه برهمگان مطلوب است در اختيار مردم قرار دهد وبجاى پرداختن به الفاظ بيگانه از فرهنگ قرآن و عترت ، و اتلاف اوقات گرانمايه دانش پژوهان ، غرور و علاقه هاى نفسانى خود را تعديل كند و در فكر خود نباشد كه از پند و نصيحت ويا تاءليف كتاب و سخنرانى وتدريس وو... برايش افتخارات مادّى و دنيوى نصيب شود بلكه در فكر اداء وظيفه بوده و سفره رنگين خود را با حرفهاى سهل وساده و دور از شبهه و وسوسه مطرح كند و از عنايت و توجّه به خدا در تاءثير كلام وكتاب ونصائح وپندش غفلت نورزد كه هر مطلبى بدون اراده خدا نمى تواند در شنونده تاءثيرى ايجاد كند.

امامان معصوم عليه‌السلام مصداق بارز اين حقيقت در هر شرائطى به فكر اداء وظيفه بودند و در دوران عمر شريف شان اين سه اصل را بطور كامل پياده نموده ومردم را براه خداى متعال دعوت مى كردند.

# فصل هفتم :امام آفتاب رحمت خداست

در يك نگاه به كائنات و جهان هستى ، تابلوى زيبا كه مزيّن به تمام دقّت ها هندسى است وسرمايه هاى لازم يك زندگى معتدل و ارزشمند را با خود دارد در مقابل ما قرار گرفته و با ما سخن مى گويد مبنى براينكه : كره زمين با همسايگان خود در يك مدار مشخّص و معيّن قرار گرفته و هر كدام با رعايت وضع خود مانند كاروانى در فضاى پهناور جهان از جنوب بسوى شمال رهسپار است وسرعت اين حركت در هر ثانيه ١٩ كيلومتر ونيم در يك سال در حدود /٦١٥ ميليون كيلومتر است .(١٢١) زمين ماهم يكى از اعضاء اين كاروان است و در اين مسافرت با اين كاروان با شكوه همراه است و اگر لحظه اى توقّف كند از كاروان [منظومه شمسى ] عقب مى ماند و در نتيجه ظلمت و سردى مرگبار و وحشتناكى سطح زمين را فرا مى گيرد و رشته حيات از هم گيسخته مى شود ديگر از باد و باران وشب و روز و بهار و تابستان نه نامى و نه نشانى مى ماند بالاخره نام زمين از طومار وجود محومى گردد.

و كليه ستارگان كهكشان در مدارهاى مختلف برگرد مركز آن مى گردند خورشيد نيز در هر ثانيه ٢٧٠ كيلومتر و درهر ساعتى ٩٧٢ هزار كيلومتر بدور اين مركز حركت مى كند و زمين نيز مانند ساير اعضاء منظومه شمسى در اين حركت با خورشيد همراه است .

خورشيد كره بسيار بزرگى است و به .عقيده ما بهترين راه بيان عظمت آن اين است كه آن را بازمين مقايسه كنيم :

حجم خورشيد يك ميليون و ٣٩١ هزار برابر حجم كره زمين است .

يعنى اگر يك ميليون و سيصدونود و يك هزار كره زمين را روى هم بگذاريم به اندازه كره عظيم (خورشيد). خواهد شد و هزاران كره زمين را مى توان در شكم خورشيد جاداد.

با در نظر گرفتن اينكه حجم كره زمين (/٠٠٠/٠٠٠/٣٢٠/٠٨٣/١) يك هزار و هشتاد و سه ميليارد و سيصد و بيست ميليون كليومتر مكعب است .(١٢٢)

در اين مقايسه عظمت اين چراغ فروزان براى ما روشن مى گردد.

و در عصر و زمانى كه از علم و امكانات موجود خبرى نبود قرآن مجيد اسرارى را از ستاره خورشيد ويا ساير افلاك در اختيار ساكنان كره خاكى قرار داد.

(وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ).(١٢٣)

خورشيد در مقّر و جايگاه خود حركتى دارد كه با تقدير و اندازه گيرى خداى دانا و توانا صورت مى گيرد.

خورشيد مانند كارخانه بزرگى است كه در داخل آن فعل وانفعالات شديدى صورت مى گيرد وانرژيهائى كه توسط آن ، ايجاد مى شود در هر ثانيه چهار ميليون تن انرژى صادر مى كند مانند مادر دلسوز و مهربان نيازمنديهاى اعضاء خانواده را بر طرف مى كند.

زمين سوّمين سيّاره منظومه شمسى است با فاصله نسبتا زيادى كه از اين منبع نور و حرارت دارد مقدارى كمى از تشعشع خورشيد را دريافت مى كند واين بخاطر فاصله آن از كره زمين است كه در ١٤٩ ميليون و ٥٠٠ هزار كيلومترى زمين واقع گرديده .

## نقش خورشيد در پرورش جانداران

تشعشع جان بخش خورشيد دانه ها را در دل خاك مى روياند موادّغذائى موجودات زنده را فراهم مى سازد ما براى تاءمين حيات خود از انواع محصولات وماءكولات استفاده مى كنيم ولى بايد توجه داشته باشيم كه همه اين مواهب ، پرورش يافته نوازش وتابش پر بركت خورشيد است .

گياهانى كه مواد غذائى جانداران است بدون انرژى خورشيد نمى توانند پا به عرصه وجود گذارند.

خورشيد نه تنها روزها كانون زندگى ما را روشن مى كند بلكه شبها نيز خانه ما را روشن مى سازد درختان و شمع و چراغ و ساير وسايل كه در روشن كردن مورد استفاده واقع مى شوند همه به بركت اشعه آفتاب است كه در آنها ذخيره شده ، نفت و يا جريان (الكتريستيه ) و هر چيزى كه درسوخت و ساز و يا روشنائى محيط زندگى و كارخانجات وو... همه از بركت خورشيد است حتى گوشت ، سبزى ، ميوه ، كره ، ونان و مانند آنها همه از نوازشهاى گرم (خورشيد) است .

و در توليد باد وتصفيه هوا واز بين بردن ميكروب هاى خطرناك براى تمام جانداران خصوصا انسان نقش بسزائى دارد و در دوران قديم گرمايه ها بوسيله خورشيد مورد استفاده قرار مى گرفت .

## گرمابه تاشكند

اگر ذرّه بين هاى كوچكى را در مقابل آفتاب قرار دهيم اين وسيله كوچك با متمركز ساختن اشعّه خورشيد حرارت در يك نقطه ايجاد مى كند و روى همين اصل هم اكنون براى گرم كردن گرمابه هاى عمومى در تاشكند دستگاهى كه داراى (آينه مقعّر) بسيار بزرگ نصب كرده و دركانون آن ديگ هاى بخار قرار داده اند وباين وسيله آب و هواى گرمابه را كاملا گرم مى كنند و موردبهره بردارى قرار مى دهند.(١٢٤)

با اختصار تمام به فوائد ونقش آفتاب در پروراندن موجودات اشاره شد واينكه اگر خورشيد فروزان دست به خاموشى بزند و چهره نورانى خود را بپوشاند تمام موجودات كره زمين بلكه منظومه شمسى ازهم گيسخته وبه نابودى كشانده مى شوند زيرا هر ماده حياتى ، حيات و زندگى خود را از خورشيد مى گيرد دانه ها را در دل خاك ماهيها را در زير دريا، و و... پرورش ‍ مى دهد و به مسير رشد هدايت مى كند از هنگام طلوع بفكر پيدا كردن موجودات اعم از گياهان وحيوانات وجمادات [كه در ظاهر جامداند(١٢٥)] مى باشد و با كمال احتياط و آرامى اشعّه خود را در جهت آنها قرار مى دهد و بتدريج موجودات از استراحت شبانه دست برداشته و از نور آفتاب انرژى گرفته و هركس به برنامه هاى روزانه خودش ادامه مى دهد خورشيد مانند يك مادر مهربان هميشه دركنار فرزندانش نشسته به خواسته هاى آنها پاسخ مى دهد واز هيچ كوششى در پيشرفت و سعادت آنها دريغ نمى كند و درهنگام غروب زمينه هاى لازم را در استراحت آنها فراهم مى كند و بصورت تدريجى آنها را در جهت خواب واستراحت نوازش مى كند تا آنها استراحت كنند وبدينوسيله خود را براى فرداى زندگى آماده كنند ليكن مادر هميشه بيدار است ودست از نوازش وتربيت بر نمى دارد واين حركت پرورشى آفتاب به كره زمين منحصر نيست بلكه سيّارات زيادى با ستاره گان ديگر از اطعام پربركت آن بهره مند مى شوند.

چند مطلب را از نقش آفتاب در پرورش موجودات آموختيم :

١ - خورشيد تمامى امكانات رشد وحيات را در اختيار موجودات و مخلوقات قرار مى دهد.

٢ - چون مادر مهربان ودلسوز هميشه بفكر تربيت وپرورش است .

٣ - تمامى موجودات را انرژى داده و درهر موردى قابل استفاده خواهند بود.

٤ - موادّ غذائى مانند نان ، كره ، سبزى همه و همه به بركت خورشيد شكل مى گيرند.

اين آيت الهى را هزاران فوائد ديگرى هست كه عقل بشر توان درك همه آنها را ندارد.

## امام همچون خورشيد است

از آنجائى كه بشر به حواسّ پنجگانه مسلّح است وبوسيله آنها از مسائل موجود در اطراف خويش ، باخبر مى شود نمى تواند در بالاتر از آن مطالعه كرده و از حواسّ ديگرى بنام (حسّ ششم ) (١٢٦) كه در وجودش آفريده شده است استفاده كند و لذا در شعاع حواسّ پنجگانه خود كه با كاربرد محدود، مى تواند اطلاعاتى را در اختيار انسان قرار دهد حركت مى كند واز مسائل جهان هستى و عوامل خوشبختى و سعادت چندان آگاهى در دست ندارد و با اين ابزار براى خود فرمولهاى زندگى تهيّه كرده و خود را براى خودش در تمام زمينه هاى زندگى بعنوان تكيه گاه معرّفى مى كند.

با اين معنى : هيچ موجودى غير از خود انسان در زندگى او نقشى ندارد تمامى خير و بركتها و امكانات زندگى اعم از كوه و دشت و بيابان هاى سر سبز و درختان سايه دار و ميوه دهنده و دفع حوادث تلخ وناگوار آفات آسمان و زمين از زندگى وى به چه جهت بوده و چرا اين همه نعمت در خدمت اُويند مورد توجه او قرار نمى گيرد؟ و از خود سئوال نمى كند باعث اين همه نعمت و خير و بركت چيست ؟ اگر از حواس پنج گانه سئوال شود خواهند گفت كه هر مزدى در مقابل خدمات است كه بشر انجام مى دهد ليكن اين همه مزد و پاداش براى او در برابر كدام خدمت ارزنده اوست ؟

اگر بخواهيم در اين زمينه وارد بحث شويم بايد حقيقت وجود امام را كه مانند خورشيد ضامن بقاء زندگى موجودات است بپذيريم زيرا وجود اين همه نعمت در اختيار بشر دليل مى خواهد و علّت تمامى خير وبركت ها و دفع بلاهاى ناگوار از صحنه زندگى در كره زمين وجود مقدس (امام معصوم است ).

همانطورى كه وجود خورشيد در رشد وهدايت نباتات وگياهان و موجودات ديگر نقش كليدى دارد كه اگر لحظه ى نقاب بر چهره اندازد هيچ موجودى نمى تواند صاحب حيات و زندگى باشد به عبارت ديگر: حيات و زندگى وابسته به وجود خورشيد است وهر موجودى در حيات خويش بدان نيازمند است وجود امام معصوم عليه‌السلام در صحنه گيتى مانند وجود آفتاب است كه دوام و بقاى جهان هستى عموما و موجودات كره زمين خصوصا به بركت وجود اوست چه اگر كره زمين از وجود امام معصوم عليه‌السلام خالى بماند ديگر اميدى براى زندگى موجودات نخواهد بود بلكه كره زمين ساكنانى را به كام خود مى كشد و آنها را براى هميشه به نيستى تبديل مى كند همانطورى كه وجود آفتاب علّت بقاء و حيات موجودات است وجود امام معصوم عليه‌السلام هم علت بقاء جهان هستى و موجودات عالم است و در اين زمينه با احاديثى آشنا شويم :

١ - عن محمد بن الفُضِل عن ابى الحسن الرّضا عليه‌السلام (قالَ قُلتُ لَهُ يَكُونُ الاَرضَ بِلا امامٍ فيها قالَ لا اِذا لَساخَتْ بِاَهْلِها).(١٢٧)

محمد بن فُضيل از امام رضا عليه‌السلام سئوال كرد آيا ممكن است زمين بدون امام معصوم باشد؟ فرمود: نه ، در آن صورت زمين ساكنانش را به كام خويش مى كشد، و هشت حديث در همين آدرس با اين مضمون وجود دارد.

٢ - قال قلت لابى عبداللّه عليه‌السلام (اءَتَبْقَى الاَرْضُ بِغَير امامٍ؟ قالَ: لَوبَقيتِ الاَرْضُ بِغَيرِ امامٍ لَساخَتْ)).(١٢٨)

ترجمه : راوى از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيد آيا كره زمين بدون امام معصوم مى تواند باقى بماند؟ فرمود: هرگاه زمين بدون امام باشد نابود خواهد شد.

و در اين مضمون سيزده حديث در همين باب از اصول كافى وجود دارد و در حديث ديگر آمده است اگر تنها دو نفر در كره زمين باشد مطمئنا يكى از آن دو نفر امام معصوم خواهد بود چون بقاءكره زمين به بركت وجود امام معصوم عليه‌السلام وابسته است ) (١٢٩)

## خورشيد در اطاعت امام عليه‌السلام است

وقتى كه بطور مختصر به فوائد مهمّ و پرورشى خورشيد آگاه شديم چه اگر لحظه اى پرده بر رخسار كشد تمام فعل و انفعالات از كار مانده و هيچ موجودى قادر به رشد و حركت نخواهد بود همين آفتابى كه منبع تمامى بركات و خيرات است در مالكيت مطلق امام عليه‌السلام است يعنى امام معصوم مى تواند با ولايت تكوينى خود، كه خالق سبحان در اختيارش ‍ قرار داده است خورشيد يا هر ستاره و سيّاره اى را مورد امر ونهى قرار دهد و اين منبع حيات بخش مانند يك بنده دست و پا بسته ، تسليم دستورات اوست .

و برطبق روايات عامه و خاصّه در دو مورد خورشيد با دعاى حضرت على عليه‌السلام و بخاطر او از محل غروبش به جايگاه ظهر برگشت حال به شرح آن بپردازيم تا مشخص شود مقام امام معصوم عليه‌السلام نشان دهنده ولايت و قدرت الهى است كه تمامى موجودات و مخلوقات اعم از زمين وآسمان تحت فرمان او هستند با اينكه جوّ مسموم ، بعد از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افكار مردم را از مقام و منزلت امامت به يك سطح ساده تنزل داده كه حضرت على عليه‌السلام مى فرمود: الدَّهْرُ اَنْزَلنى حتّى يُقالَ على و معاويه ...(١٣٠) روزگار مرا چنان پائين آورد كه در زبان ها گفته مى شود على و معاويه يعنى مرا در رديف معاويه قرار مى دادند.

اما وقتى كه به مقام آن بزرگوار در پيشگاه خدا ورسولش توجه مى شود به تمام ارزش و عظمت و كمال و معرفت و پاسدار قوانين و اجراء كننده فرامين الهى را مصداق است .

## خورشيد از على عليه‌السلام اطاعت مى كند

اسماء بنت عميس مى گويد رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اهل بيت نماز ظهر را اقامه كرد سپس حضرت على عليه‌السلام را بدنبال كارى فرستاد وايشان وقتى برگشتند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز عصر را تمام كرده بود وآن حضرت سر مبارك بر زانوى على عليه‌السلام نهاد و بخواب رفت حضرت امير عليه‌السلام هيچ تكانى نخورد تا اينكه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيدار شد وخورشيد غروب كرده بود و چون حضرت على عليه‌السلام نماز عصر خويش را اقامه نكرده بود در اين حال رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرضه داشت .

اللهمّ انَّ عَبْدَكَ عليّا احتبسَ بِنَفْسِهِ عَلى نَبِيِّكَ فَرَدّ عَلَيه الشَمس قالت اَسماءِ : فَطلعت عليه الشّمسِ حَتّى على الجِبالِ و على الا رض وقام عَلىُّ فتوَضَّاء و صَلَّى العَصْر ثُمَّ غابَتِ الشّمس ... .(١٣١)

الهى بنده تو على بخاطر پيامبرت سكوت كرد و موجبات استراحت او را فراهم نمود [و نسبت به نماز عصر نتوانست قيام كند] پس بخاطر او آفتاب را برگردان [تا او بتواند بموقع نماز عصرش را بجاى آورد] اَسماء گويد: در اين هنگام آفتاب طلوع كرد وكوهها وزمين را روشن ساخت و حضرت على عليه‌السلام وضو گرفت ونماز عصرش را بجا آورد و بعداز آن دوباره آفتاب غروب كرد.

و حادثه دوم ردّ شمس در زمان خود آن حضرت اتفاق افتاد.

حضرت باقر عليه‌السلام از پدرش و او از امام حسين عليه‌السلام نقل مى كند وقتى كه پدرم از جنگ نهروان بر مى گشت از منطقه بابل گُذر مى كردند كه با وقت نماز ظهر و عصر مصادف شد وگروهى از لشكر توانستند نماز را با امام اقامه كنند ولى تعدادى نتوانستند از اين فيض الهى بهره مند شوند امّا وقتى كه به منطقه بابل رسيدند خورشيد غروب كرده بود از عدم درك فيض نماز به امامت آن عزيز خدا ناراحت بوديم و غروب آفتاب هم به ناراحتى ما مى افزود در اين حال حضرت فرمود: مقدارى آب برايم بياوريد و سپس وضو ساخت و فرمود: يا جويريه آماده شويد براى اقامه نماز عصر، عرض ‍ كردم : چگونه نماز عصر را اقامه كنيم در حالى كه خورشيد غروب كرده است حضرت فرمود بلند شو براى نماز.

مى گويد من درحال ذكر اقامه نماز بودم كه لبهاى مباركش حركت كرد بدون تاءخير خورشيد طلوع كرد وما در پشت سرش ‍ نماز خوانديم و بعد از اقامه نماز، دو باره آفتاب غروب نمود وستارگان در آسمان مشاهده شدند و روبمن كرد و فرمود: براى نماز مغرب آماده شو اى كسى كه يقينش ضعيف است .(١٣٢) [ياضَعيفَ اليَقين ] و در كتب روائى موضوع برگشت آفتاب به دعاى حضرت على عليه‌السلام با صراحت كامل نقل شده است و هيچ ترديدى در آن وجود ندارد ليكن براى كسانى كه از خاندان نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاصله گرفته و در چنگال حواس پنجگانه خود مسائل روزگار را مى سنجند پذيرفتن و درك اين موضوع ، مشكل است زيرا در تصوّر وى آفتاب با آن قدرت انرژى و نور در يك مدار ويژه اى بحركت خويش ادامه مى دهد وبا كمترين بى نظمى او منظومه شمسى را دچار مشكل مى سازد.

اما اگر در سر سفره معنويت آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار بگيرد بينش كاملترى به جهان هستى و موجودات آن پيدا مى كند مبنى براينكه خورشيد با خانواده خودش و يا ساير كهكشانهائى كه با اين امكانات وسيع علم و صنعت از آمار و اسرار موجود شان خبرى درست در اختيار نيست همگى در تحت قدرت خالق يكتا بوده و هر لحظه مى تواند در كميّت وكيفيّت آنها تصرّف كند امامت يك عهد و يا مقام و مسئوليّت الهى است كه در اختيار خاندان معصوم پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وخود ايشان قرار گرفته است .

به عبارت ديگر: ولايت خداوندى بر تمام مخلوقات جهان هستى با اذن پروردگار متعال در چهارده معصوم عليه‌السلام يعنى حضرت محمّد وعلى وفاطمه و يازده فرزندان معصومشان (صلوات اللّه عليهم اجمعين ) تبلور يافت و در اين صورت آفتاب عالمتاب مانند ذرّه اى كه در تصرف كامل انسان است در اختيار ائمه هُدى عليه‌السلام مى باشد و كسى كه آفتاب را از هنگام غروبش بوقت عصر بر مى گرداند قادر است از بى نظمى آنها هم جلوگيرى كند در هر حال نقص در بينش ماست كه حقيقت امام را همچون آفتاب نمى توانيم بينيم .

حضرت امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

الامامُ كالشّمْسِ الطّالِعَة اَلْمُجلِلَّة بِنُورِها لِلعالم وَ هىَ بِالاُفُقِ بحَيثُ لا تَنالها الاَيْدى (١٣٣) والابصار.

امام مانند خورشيد فروزان است كه به نورش عالم روشن است و او در يك گوشه از جهان قرار گرفته كه ديدگان قادر به ديدنش نيستند دست و قدرت بشر هم بوى نخواهد رسيد [و نمى تواند آن را درك كند]

وقتى كه حيات ورشد و سلامتى موجودات بوجود خورشيد وابسته است وبانور وحرارتش تمامى جنبدگان را پرورش ‍ مى دهد اگر انسان يا نبات يا هر موجود زنده اى ديگر در يك محيط بسته و بدون نفوذ نور آفتاب زندگى كند به يك سرى كمبودهاى جسمانى مبتلا مى شود در نتيجه پژمرده گى در قيافه اش هويدا مى شود.

امام در نور ولايت و امامت خود، تمامى موجودات خصوصا انسان را رشد مى دهد و براى زندگى سالم آنها، ميكروبهاى خطرناك را از مسير هدايت آنها دفع مى كند و در حديث شريف كِساء خالق عالم مى فرمايد:

... وَعَزّتى وجَلالى اِنّى ما خَلَقْتُ سَمآءً مَبنيَّةً و لا اَرْضَا مَدْحِيَّةً وَ لا قَمَرا مُنيرا و لا شَمْسا مُضيئةًوَ لا فَلَكا يَدُورُ وَ لا بَحْرا يَجْرى وَ لا فُلْكا يَسْرى اِلاّ لاَِجْلِكُمْ وَ مُحَبَّتِكم ...(١٣٤)

بعزّت و جلال خودم قسم ، اين آسمان موجود و زمين كشيده شده وماه نورانى و خورشيد روشنى دهنده وفلك حركت كننده و درياى روان و كشتى سيّار را نيافريده ام مگر براى بخاطر شما و دوستى شما پيامبر واهل بيت (صلوات اللّه عليهم ).

بنابراين جهان هستى تحت قدرت و ولايت اَسْماء حُسنى خداوند تبارك وتعالى يعنى حضرت محمّد بن عبدالله وصديق طاهره عليها‌السلام و حضرت على عليه‌السلام ويازده فرزندان معصومش (صلوات اللّه عليهم اجمعين ) مى باشد.

وجود پر بركت امام عليه‌السلام در عمق وجود بشر دانه هاى ايمان را پرورش مى دهد و از ميان خروارها خواسته هاى قلبى و غرائز نفسانى برنامه هاى رشد و هدايت و تكامل وى را فراهم مى سازد از آنجائى كه انسان خود را در قالب محيط زمان ومكان و عالم مادّه مى بيند و اسباب توفيق خود را در رسيدن به كمالات وارزشهاى زندگى از همين راه انتظار مى كشد و در مورد ماوراء مادّه و جهان غيب و نقش آن در موفقيتهاى بشر، هيچ مطالعه اى ندارد و در باره خداى سبحان و عدالت وقدرت او اطلاعاتى دارد ليكن علم وآگاهى وى به باور و قبول قلبى مبدّل نمى شود و در آنجا هم به جهت مادّى مى انديشد.

غافل از اينكه جهان مادّى و تمامى موجودات آن ، از عالم غيب هدايت مى شوند و اساسى ترين اميدها در روح و روان بشر از آن عالم ريشه مى گيرد.

خورشيد تمامى موجودات را پرورش مى دهد و از مادّه حيات بخش خود به آنها مى دهد دانه اى كه در زير خروارها خاك دفن شده به بركت آفتاب جان مى گيرد و از زير خاك سر بر افراشته و به كمال خويش ادامه مى دهد ليكن دانه را وظيفه ايست و آن اينكه تمامى اين كمالات را كه در خود مى بيند از بركات خورشيد بداند با اينكه اعتراف دانه به اين واقعيت هيچ تاءثيرى در بركت نور خورشيد ندارد ولى قبول آن به امتيازهايش مى افزايد.

وجود امام عليه‌السلام با نورانيّت معنوى جهان هستى را در زير پوشش خود قرار داده است و وجود اين همه امكانات و نعمت ها در مسير رشد و هدايت و تكامل بشر به آن آفتاب رحمت الهى وابسته است دوست و دشمن در زير سايه رحمتش زندگى مى كنند و در يك مقام و منزلت بلندى قرار گرفته است كه برهمه عالم اشراف دارد و آنها را زيرنظر گرفته است هركسى در هرگوشه اى از جهان نمى تواند خود را از ديد ظريف و دقيق آن خاندان عصمت و طهارت عليهم‌السلام مخفى كند بلكه به اعماق قلبها نفوذ داشته و از نيّت ها خبر مى دهند.

وانسان نمى تواند آن مقام و مسئوليّت الهى را كه در اختيار امامان معصوم عليه‌السلام قرار گرفته است درك كند همانطورى كه ديدن آفتاب در ظرفيّت چشمان بشر نمى باشد و او نمى تواند بطور مستقيم به خورشيد تماشا كند نور ولايت و امامت هم از ظرفيّت و توان درك انسان بالاتر است و او نمى تواند به يك عمل كوچك امام عليه‌السلام بنگرد وآن را تفسير نمايد بلكه به مجرد ديدن ويا شنيدن آن دچار عجز مى شود و حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

(وَ هُوَبالا فُقِ حَيْثُ لا تَنالُه الاَبْصار وَلا الاَيْدى ).(١٣٥)

امام در يك جايگاه مخصوصى قرار گرفته كه

چشمان بشر قادر بدركش نيستند و دست قدرتشان هم نمى تواند بدان راه پيدا كند.

# فصل هشتم :امام چراغ نور افكن خداست

در شب تاريك و ظلمانى ، مطالعات انسان مِتر جديدى را بكار مى گيرد واجسام نورى را مى تواند درك كند يعنى آن اجسامى كه داراى شعاع نورى هستند قابل شناسائى و تشخيص مى باشند در اين صورت ديدگان بشر از اطراف خود دست كشيد وبه بالاى سر خود نگاه مى كند ستاره گانى را در قيافه هاى كوچك ويا بزرگ با چشمك هاى نورى ، مى بيند بعد به يك نور بزرگى در اواسط هرماه قمرى برخورد مى كند كه در مقابل حسّ بينائى وى بايك حجم بزرگ و شعاع نور زياد قرار گرفته است و اين كره ماه است كه از همسايگان كره خاكى و از خانواده منظومه شمسى بشمار مى رود.

ماه ضمن اينكه فضاى خود را روشنائى مى دهد به همسايگان نزديكش دست بخشش دارد و در برابر آنها احساس ‍ مسئوليت مى كند و شب هنگام كه زنجيرهاى تاريكى شب كره زمين را به اسارت مى كشد بفرياد او مى رسد وآنچه در توان دارد در حق همسايه مضايقه نمى كند واين يك درس آموز بزرگى است حال به ماه كه از آيات و نشانه هاى الهى است توجه كنيم پروردگار عالم چه اسرارى را در آن آفريده است چون بعداز خورشيد دوّمين ستاره يا سيّاره اى كه در ميان اجرام كيهانى موقعيت خاصى داشته وافكار بشر را مجذوب خود ساخته است كره ماه است .

## كره ماه يا همسايه ديوار به ديوار زمين

در تمام ايام سى روز وقتى كه به آسمان نگاه مى كنيم قيافه هاى متفاوتى از كره ماه در هر شب آشكار مى شود و در وسط سى روز قرص و دايره كامل آن هويدا مى شود كه در اصطلاح حديث به آن شب (ليلة البدر) گويند نور ماه هر چند در همين شب /٠٠٠/٤٦٠ مرتبه كمتر از نور آفتاب است ولى در عين حال چراغى است كه شبها سطح زمين را با نور ملايم و كمرنگ خود روشن مى كند واز زمانهاى قديم در خدمت همگان بوده است .

با اينكه نيروى برق در حال حاضر از شدّت احتياج بشر به اين چراغ فروزان الهى تا حدودى كاسته است اما اكثر روستائيان و دريانوردان و جهانگردان از نور آن كاملا استفاده مى كنند.

## آيا نور موجود در كره ماه اكتسابى است

ماه نور خود را از خورشيد مى گيرد مانند آئينه ايست كه در مقابل آفتاب قرار گرفته است آئينه نورى از خود ندارد ليكن قابليّت دريافت نور را دارد و با هر اشعه اى كه تماس بگيرد فورا در فضاى ديگر آن را پخش مى كند و اين درس ‍ بزرگى است براى جهان بشريت ، كه دنبال احتكار نباشند وهر فيضى را كه دريافت نمودند در اختيار ديگران قرار بدهند.

و در قرآن مجيد خداى متعال به خورشيد و ماه قسم مى خورد و به چگونگى نورانيت آنها اشاره مى كند ومى فرمايد:

(والشَّمسُ وضُحيها والقَمَر اذا تَليها... ).(١٣٦)

قسم به خورشيد و روشنائى آن و قسم به ماه وقتى كه به دنبال آفتاب طلوع مى كند، مفسرين گفته اند كه اشاره به ماه در موقع بدر كامل يعنى شب چهارده است زيرا ماه در آن شب مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر مى دارد.

دو كلمه هميشه در آيات قرآن و روايات آمده است .

١ - نور.

٢ - ضياء گاهى آفتاب به كلمه نور وگاهى به ضياء متصّف است و در آفتاب هم از كلمه نور استفاده مى شود.

و در حديث است كه مراد از خورشيد نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مراد از ماه حضرت على عليه‌السلام است و اين دو بزرگوار اسرار جهان هستى مى باشند و تشبيه كردن آفتاب و ماه و يا ستارگان درخشان ، به ايشان ، از جهت اين است كه مردم اعم از با سواد و بيسواد به فوائد و منافع و آثار پر بار ماه و خورشيد، هرچند اجمالا آگاهى دارند و مى دانند اگر خورشيد نقاب بر سركشد هيچ موجود زنده اى نمى تواند به حيات خويش ادامه دهد نقش وجودى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت على و يازده فرزندان معصومش (صلوات اللّه عليهم اجمعين ) در حيات و رُشد و تكامل مخلوقات الهى خصوصا انسان ، همانند خورشيد و ماه است .

## امام اختر راهنما

در يك شب ظلمانى اگر كسى بخواهد در مسيرى حركت كند نياز قطعى بوجود چراغ هاى پر قدرت و نور افكن ها قوى دارد چون حسّ بينائى انسان در شعاع نور مى تواند او را هدايت كند در غير اين صورت چشم را معنائى نخواهد بود زيرا چشم مانند دوربينى است كه در كنار شعاع نور قادر به عكس بردارى است .

وقتى كه خورشيد از فضاى كره زمين غروب كرد تاريكى شب از راه مى رسد موجودات تمامى كار وكوششها و فعاليتها را تعطيل كرده و در لانه و آشيانه خود به استراحت مشغول مى شوند اما وقتى كه ماه در جايگاه خورشيد قرار مى گيرد با نور خود به رفع مشكلات موجودات قيام مى كند و آنها را در برنامه هاى شبانه يارى مى كند.

حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

الامام البَدْرِ المُنير:(١٣٧) امام مانند ماه شب چهاردهم است [كه با غروب آفتاب هويدا مى شود. ]

والسِّراج الزّاهر وَ النُّورُ السّاطع وَ النَّجمُ الهادى فى غياهِبَ الدُّجى .(١٣٨)

امام چراغ فروزان ، و نور طلوع كننده ، و اختر راهنما در اعماق تيرگى هاست .

والدليل عَلى الهُدى والمُنْجى مِنَالرَدّى .(١٣٩)

امام راهنماى هدايت و نجات دهنده از هلاكت وبدبختى است .

نور ماه وستارگان ونور افكن ها در ظلمت شب مشكلات موجودات خصوصا انسان را حل مى كنند و فراز و نشيب هاى مسير زندگى را نشان داده تا وى را از گرفتار شدن به بدبختيها نجات دهند.

وجود مقدس امام عليه‌السلام مانند آفتاب و ستارگان راهنماست كه در تاريكى ابرهاى غليظ جهالت و نادانى ، افكار و انديشه جامعه انسانى را از گزند حوادث كبر و غرور و شرك نجات مى دهد.

امام مانند نور افكن پرقدرت در يك فضاى خيلى وسيع ، قرآن مجيد را زير نظر گرفته واز دست بُرد ظالمان و هوا پرستان نجات مى دهد.

امام همان نور هدايت كننده الهى است كه در مدت چندين قرن با وجود اين همه اوضاع خطرناك و سردمداران كفر و نفاق وشرك بر عليه قوانين آسمانى توانست سُنّت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با عظمت تمام نگهدارى كرده واز نفوذ شياطين انس و جنّ براى تحريف واز بين بردن آن ، جلوگيرى كند.

امام احياء كننده ارزشهاى معنوى است و با آموزشها و پرورشهاى ظاهرى وباطنى خويش زمينه هاى خير و سعادت و خوشبختى جامعه انسانى را فراهم مى كند.

## بررسى مختصر از اوضاع بيست وپنج ساله

در يك نگاه به جوّ خطرناك ، و تاريكى زمان ، بعد از رحلت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين نكات در مورد امام ، تحقّق پيدا مى كند براى اينكه وضع مسلمين دريك شرائطى بود كه ديگر براى نابودى اسلام جز مسلمانها دشمن ديگرى مطرح نبود تمامى هوا پرستان و يادگاران دوران جاهلى كه درظاهر لباس مسلمانى پوشيده ولى در باطن به همان عقيده و افكار وحشى گرى وابسته بودند و اسلام را وسيله اى براى تحققّ خواستها و اميال نفسانى خود انتخاب كرده بودند واين حقيقت دركتب تاريخ و روائى از عامّه و خاصّه آمده است ما به چند نمونه از اوضاع خطرناك آن زمان اشاره مى كنيم تا روشن شود كه بعداز پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اگر امامت نبود هيچ اثرى از آئين الهى در دست نمى ماند واينكه خداى متعال مى فرمايد ما حافظ قرآن و شريعت هستيم يعنى بوسيله امام در هر عصر وزمان قوانين الهى و سنّت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسدارى مى شود.

## ابوبكر كانديد خلافت

عمر بن خطاب بيعت ابوبكر را بعد از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين تعريف مى كند.

كانَتْ بيعة ابى بكر فَلْتَة وَ قَى الله المسلميّن شَرَّها فَمنْ عاد مثَلها فَاقْتُلُوه ... .(١٤٠)

بيعت ابوبكر يك كار نسنجيده وجنايت بار بود خداوند جامعه اسلامى را از شرّآن نگهدارد بعد از اين هركسى به چنين عملى دست بزند او را بكشيد.

فَلتة : آن عملى را گويند كه هيچ طرق معقولى در آن بكار گرفته نشده وقتى كه عمر بن خطاب چنين تعريفى از بيعت ابوبكر دارد و براى تكرارش حكم قتل صادر مى كند نشان مى دهد كه در بيست و سه سال خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آسمان جهان اسلام بانور ولايت چنان روشن بود كه هيچ احدى احساس ظلمت نمى كرد ولى به مجرد رحلت ايشان ، دود غليظ هواى نفس روز روشن را به شب تبديل كرد.

اعمال ابوبكر ظلم و گناه و تجاوز وى را نشان مى دهد و براى ديگران زمينه هاى ظلم و گناه وانحراف را فراهم مى كند.

دائما مى گفت كه من در اين مقام خلافت شك دارم كه آيا براى من سزاوار بود بدين كار دست بزنم يانه ؟(١٤١) و درجائى ديگر آمده است مى گفت :

اَقيلُونى فَلَسْتُ بِخيرَكُمْ وَ عَلّىٌ فيكُمْ.(١٤٢)

مرا واگذاريد كه من بهترين شما مردم مسلمان نيستم جائى كه على عليه‌السلام درميان شماست .

٢ - حضرت فاطمه عليها‌السلام را از ارث پدرى وحق واقعى خودش محروم كرد فدك يك مكان بزرگ با زمين هاى زراعى درحال حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دخترش خانم فاطمه عليها‌السلام بادستور خداوند واگذار شد ولى ابوبكر از اولين روز خلافت پايه و اساس ظلم وتجاوز را بنيان نهاد (و در هنگام مرگش مى گفت اى كاش به چنين عملى در حق فاطمه عليها‌السلام دست نمى زدم .(١٤٣)

٣ - شهادت اولياء خدا و يگانه شخصيت اسلام بعد از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نپذيرفت وگفت يا على نمى توانم گواهى تو را در حق فاطمه عليها‌السلام قبول كنم در حالى كه حضرت على وفاطمه (سلام اللّه عليهما) معصوم و عزيزان درگاه خدايند كه خداوند به خشم وغضب فاطمه عليها‌السلام ناراحت مى شود.

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اِنَّ اللّه يغضب لغضبكِ و يَرْضى يرضاكِ.(١٤٤)

و آيه تطهير بيان كننده عصمت اهل بيت عليه‌السلام است .

٤ - دستور داد خانه على عليه‌السلام را آتش زدند كه عمر بن خطاب مى گفت يا بايد با ابوبكر بيعت كنيد و يا بخانه اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آتش زده وهمگان را درآن مى سوزانم .(١٤٥)

٥ - جنايتكارانى را مانند خالد بن وليد كه مسلمانى را بدون علت بقتل رساند و در همان شب با زن وى زنا كرد مورد عفو و تشويق قرار داد.

## و اما عمر بن خطاب

١ - در حين وفات پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او توهين وجسارت كرد وقتى كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كاغذ و قلم و دوات برايم آماده كنيد تا براى شما مطلبى را يادداشت كنم كه بعد از من دچار اختلاف نشويد در اين حال عمر برخواست و از آوردن قلم و دوات و كاغذ مانع شدوگفت : (انّ الرَّجُلَ لَيَهجرُ) اين مرد [پيامبر] هذيان يا سخن لغو مى گويد.(١٤٦)

٢ - بيعت ابوبكر را براى همه مردم واجب ولازم قرار داد وهمگان را مجبور كرد تا باوى بيعت نمايند و آتش زدن خانه حضرت على عليه‌السلام و با دسته تازيانه به سينه وشكم فاطمه عليها‌السلام زد كه منجر به سقط جنين شد وو... نشان دهنده اوج تحميل واجبار وظلم او بود.(١٤٧)

٣ - فوت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انكار كرد و سپس با تذكر ابوبكر پذيرفت و از اين مطلب چه هدفى داشت تا باين روز مشخص نشده است .(١٤٨)

٤ - بيت المال را هر طور دلش مى خواست مصرف مى كرد براى عائشه و دخترش حَفصة در هر سال ده هزار درهم مى داد ليكن براى اهل بيت عليه‌السلام خمس را تحريم نمود.

براى خودش هشتاد هزار درهم ازبيت المال بر مى داشت ولى حق قطعى و مُسلَّم حضرت فاطمه عليها‌السلام را تصرّف كرد.(١٤٩)

٥ - مغيرة بن شعبه را كه زنا كرده و با ادلّه شرعى بهاثبات رسيده بود مورد عفو قرار داد.(١٥٠)

٦ - با حكم خدا ازدواج موقت مخالفت كرد وآن را تحريم نمود.(١٥١)

٧ - بدعتهائى كه وارد دين مبين اسلام كرد يكى دوتا نيست به آدرس داده شده مراجعه شود.(١٥٢)

## و اما عثمان بن عفّان

١ - هر نوع فسق و فجور را در جامعه رواج داد واشخاصى مانند وليد بن عقبه شرابخوار و دروغگو را بر طبق آيات ١٨،از سوره سجده و ٦، حجرات كه مسلم بود به پست و رياستى منصوب كرد. و او در حال مستى اقامه نماز مى كرد و مى گفت اى مردم ، اگر شما علاقمند هستيد من حالم خوب است به تعداد ركعات نمازهاى يوميّه اضافه كنيم .(١٥٣)

٢ - سعيد بن عاص را دركوفه مسئوليّت داد و او به فسادهاى ناگوار دست مى زد كه مناسب گفتن نيست .(١٥٤)

٣ - عبدالله بن سعد را والى مصر نمود مردم هر اندازه به عثمان از فساد وى شكايت مى كردند او بطور مخفى وى را تشويق مى كرد.(١٥٥)

٤ - حكم بن العاصى كه از ناحيه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخاطر اعمال زشت وكفر آميزش از مدينه تبعيد شده بود توسط وى به مدينه بازگشت بدون آنكه به اعمالش توبيخى كرده باشد.(١٥٦)

٥ - به خويشان خود بذل وبخششهائى هنگفتى مى كرد:

١ - به دخترانش چهار صد دينار ٢ – به مروان صد هزار دينار ٣ - به حكم بن العاص صدقات را كه به سيصد هزار دينار بالغ بود بخشيد و و...(١٥٧)

٦ - صحابه مورد احترام رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به ضرب و زندان و تبعيد محكوم كرد مانند، عبدالله بن مسعود عمار ياسر، ابوذر غفارى ، وو... با اينكه صداقت و ايمان و جهاد و فداكاريها آنها از ناحيه خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مورد احترام و پذيرش قرار گرفته بود.(١٥٨)

٧ - در چندين موارد از افراد فاسق مجازات وحدود الهى را تعطيل كرد.(١٥٩)

٨ - شريعت الهى را مورد استهزاء قرار داد.(١٦٠)

## اما معاوية ابى سفيان

١ - تحريف حديث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قتل عمار ياسر رحمه‌الله.(١٦١)

٢ - در تمامى سخنرانيها فحش وپرخاش برحضرت على عليه‌السلام را لازم و واجب قرار داد با اينكه آيات فراوان و احاديث زيادى از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق اميرالمؤ منين عليه‌السلام بود مبنى براينكه ايشان ، نفس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خليفه و حجت خدا، و معيار شناخت مؤ من از منافق هستند.(١٦٢)

٣ - حضرت امام حسن مجتبى را مسموم كرد وفرزندش يزيد (ملعون ) حضرت امام حسين عليه‌السلام را شهيد و حرمهاى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسير و در شهرها براى تماشاى مردم واظهار قدرت خود مى گردانيد.(١٦٣)

٤ - در حدود چهل هزار نفر از مهاجر وانصار و فرزندانشان را بقتل رساند.(١٦٤)

٥ – و گروه زيادى از صحابه را در راه رسيدن خود به آرزوهاى نفسانى خويش از راه اعطاء مال و ثروت و مقام وتهديد استخدام مى كرد تا بتواند با ايجاد جَوّنا سالم نورانيت آفتاب را در زير ابر غليظ نادانى وجهالت خود قرار دهد.

معاويه دريك سفر حج بعداز تسلّط كامل بر مردم وقتى كه به مدينه وارد شد دستور داد تا در كوچه وبازار با صداى بلند بگويند از عهد و امان معاويه بيرون است كسى كه در مناقب على وفضيلت اهل بيت عليهم‌السلام حديثى روايت كند لعن ونفرين را براى آنها به خطباء بصورت منشور قرار داد وقتى كه به شام برگشت به تشييد قواعد پادشاهى خويش وتمهيد تباهى شيعه اميرالمؤ منين عليه‌السلام پرداخت و در نسخه واحده در تمام بلاد به جانب حكّام وعمّال منتشر كرد كه نام دوستان على و مُحبّين او را از ديوان عطايا محو كنند وايشان را به قتل برسانند وهركس را به دوستى آن حضرت متهم سازند اگر چه استوار نباشد به همان تهمت او را بكشند وسر از تنش جدا كنند وبا انتشار اين پيام در تمام شهرها عمّال وى دست به جنايات بزرگى مى زدند و هيچ كس جراءت نداشت كه از حضرت على عليه‌السلام حديثى نقل كند واين برنامه ها ادامه پيدا كرد تا جائى كه گروهى از قُرّاء رياكار وفقهاء دنيا پرست احاديث زيادى در فضيلت بنى اميّه جعل كردند وحضرت على واهل بيت عليه‌السلام او را هدف بهتان و تهمت ساختند و در اثر اعمال ورفتارشان اشخاص چاپلوس ‍ ودين فروش ومنحرف به صحنه آمده و تمامى ارزشهاى دينى را به باد استهزاء گرفتند ...(١٦٥)

## ملاحظه و قضاوت

بعد از رحلت جانگداز نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هوا تاريك و ظلمانى شد موجودات موذى و زهر دار از زير لانه هاى كينه و عداوت بيرون آمدند و براى گرفتن انتقام از روزهاى روشنِ، بيست و سه سال خدمت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه در جهت معالجه و مداوا نمودن بيماران عليل وذليل و در بند لذت هاى مادّى و حيوانى ، پا به ميدان نهاده و از هيچ كوششى دريغ نكرده بودند بپا خواستند و از ملاحظه چند صفحه ، كه تمام آنها از كتابهاى معتبر اهل سنّت نقل شده است اين واقعيّت بر هر صاحب وجدانى روشن مى شود كه بعد از رحلت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اشخاصى روى كار آمدند و خود را قيّم قرآن معرّفى نمودند كه به بيمارى سخت و عميق جهل و نادانى مبتلا بودند و هر لحظه توسط آنها ميكروبهاى فساد و انحراف تقويت مى شد و جامعه اسلامى در يك موقعيّت خيلى خطرناك قرار گرفته بود كه ياد و نام اهل بيت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك گناه نابخشودنى بود وحتى نقل حديث براى چندين سال ممنوع گرديد واحاديث موجود را كه در سنگ وپوستين نوشته شده بود جمع آورى كرده ويك جا در برابر چشمان مردم آتش زدند امامت آن آفتاب نورانى و رحمت الهى است كه ازميان اين آتش سوزيها نظاره گر قرآن و سنّت نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و با اين بسيج عمومى كه بر عليه اسلام و قرآن ، آغاز شده بود سرسختانه مبارزه مى كرد وحضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

امام بدر منير وچراغ روشن و نور طالع و ستاره هادى درشب هاى ظلمانى و تاريك ، و راهنماى هدايت ونجات دهنده از پستى و زشتيهاست .

# فصل نهم :امام راهنماى گمشده گان وگرسنگان معرفت است

وقتى كه نعمت هاى خداوندى مطرح مى شود انسان به ناتوانى خود در شمارش و پى بردن به فوائد و آثار پربركت آن ، اعتراف مى كند زيرا افكار وانديشه وى را گنجايش درك اين مهمّ نباشد و در آيات و احاديث هم به اين نكته اشاره شده است كه نعمت هاى الهى بى شمارند وهيچ حسابگرى قادر نخواهد بود كه نِعَم خداوندى را درشمارش محدود و معين كند حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

وَ لا يُحْصى نَعْمَائَهُ الَعادُّونَ...(١٦٦)

حسابگران و شمارش كنندگان نمى توانند نعمتهاى او را [خدا] در اعدادى معيّن كنند.

ابزارى كه دراين رابطه مورد استفاده بشر قرار مى گيرد تنها بظاهر و به يك بُعد قضيه مى نگرد و فراتر ازآن را نمى تواند ملاحظه و درك نمايد و از اين جهت زمينه هاى خطا و لغزش براى وى فراهم مى شود ونمى تواند از آثار و فوائد پربركت نعمت ها بهره مند شود زيرا هر نوع فائده از نعمت هاى خداوندى وابسته به شناخت انسان از اوست تا معرفتى براى وى حاصل نشود و موقعيّت آن نعمت گرانقدر را در سعادت وخوشبختى خود تشخيص ندهد هيچ توفيقى نصيب وى نخواهد شد.

مثال : عالم و دانشمندى كه از صميم دل بخداى متعال وابسته است و زهد خود را در آيه شريفه ( لِكَيْلاتَاءسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرحُوا بِما اتاكُمْ) خلاصه نمايد يعنى بر چيزى كه از دستش رفته تاءسف نخورد و بر آنچه بدست آورده شادمان نباشد و دريك كلام به مسائل دنيوى خود وابسته نباشد.]

وجود عالِم يكى از بزرگترين نعمتهاى الهى مى باشد و در بركات وجودش بر اهل بلاد و منطقه ، احاديث فراوانى وجود دارد كه فعلا متعرّض آن نمى شويم .

اگر چنين نعمتى دريك شهر ويا روستائى وجود داشته ومردم از حقيقت زهد و تقوا و علم و دانش وى بى خبر باشند در اين صورت چگونه بفكر اين خواهند بود كه در هر زمينه اى از او استفاده كنند اما اگر مردم را معرفتى از حقائق واسرار وى بوده باشد در هر لحظه بدان توجه كرده وفائده هاى لازم را بدست مى آورند واين نوع بى توجّهى در اغلب موارد زندگى وجود دارد كه انسان در متن نعمتهاى الهى غرق مى شود چون هر لحظه در اختيار وى از علماء و دانشمندان و يا ساير نعمتها هست ليكن كمبود معرفت به گوهر گرانقدر خسارتهائى را به دنبال دارد بنابراين بركت وفوائد هر چيزى وابسته براين است كه انسان چقدر بدان و آثار خيرش شناخت دارد.

## آتش با خود بركاتى دارد

از جمله نعمتهاى خداوندى كه در اختيار بشر قرار گرفته است و در موارد گوناگون از آن استفاده مى كند وجود آتش ‍ است .

آتش ضمن اينكه يك وسيله اساسى براى فراهم كردن خواسته هاى انسان مطرح است وبا حرارت خود در پخت و پز غذاهاى لذيذ و با ايجاد فضاى گرم در زمستان سرد، آسايش و استراحت او را تاءمين مى كند و در شبانگاهان راهنمائى گمشدگان ، و هدايت به مقصد واقعى آنها را به عهده مى گيرد در دوران قديم ، زندگى مردم وضع ويژه اى داشت از آن جمله در ميان اعراب رسم بر اين بود كه در بيابانها از براى راهنمائى و دعوت گمشدگان و گرسنگان و سرمازده گان ، بالاى تپّه ها و بلندى ها آتش روشن مى كردند وهركس متناسب با نياز و احتياج خويش ، از آن استفاده مى نمودند.

حضرت امام رضا عليه‌السلام در مقام ومنزلت امام معصوم مى فرمايد:

الامام النَّار عَلَى اِليفاع ، الحَارُّلِمَنْ اصْطَلى به ، و الدَّليلُ فى المَهالِكِ مَنْ فارَقَهُ فَهالك .(١٦٧)

اَلْيَفَاعْ: بالاى تپّه و محلى كه از سطح زمين ارتفاع بيشترى دارد.

اصْطَلى : گرما و حرارت خواستن .

ترجمه : وجود مقدس امام معصوم عليه‌السلام مانند آن آتشى است كه در بالاى تپّه اى قرار گرفته است وبر كسانيكه نيازمند گرما و حرارت هستند گرما مى دهد وبر افراد گمشده راهنما وهادى است هركس در دوران زندگيش ‍ اگر از او جدا شود خودش رانابود كرده است .

در اين جهان هستى مقام و منزلت امام معصوم عليه‌السلام از يك موقعيّت خاصى برخوردار است و در صحراى بى يار و ياور، به گمشدگان مسير كمال و معرفت و تشنگان آب زلال ايمان و يقين ، يار و ياور و راهنما و سير آب كننده مى باشد همانطورى كه آتش موجود در يك بلندى ، به كاروان شب رو، اميد و اطمينان مى دهد و تمامى نگرانيها و ياءس و دلهره هاى مسافران با ديدن شعله هاى آتش پايان مى پذيرد وآنها را براى رسيدن به هدف و مقصود خودشان از مسيرهاى درست ومنظمى هدايت مى كند وجود مقدس امام عليه‌السلام در ميان جامعه انسانى ، به تمامى دلهره و نگرانى و ياءسها و انحرافها و لغزشها پايان مى دهد و قلب هاى مضطرب و پريشان را اميدوار مى كند و با بركت خود انسان را در كنار سرچشمه آب زلال ايمان و يقين به پروردگار عالم قرار مى دهد وبا سخنان معصومانه خويش قطرات آب حيات را درقلب او مى ريزد تا تخم سعادت و خوشبختى و آسايش دنيا وآخرت در آن جايگاه جوانه زند.

در دنيائى كه علم و دانش و صنعت اين همه سرگردانى و سردرگمى ايجاد كرده و فضاى زندگى را چنان مسموم وخطرناك نموده كه همگان به يك حيرت وبهت عجيبى گرفتار شده اند و روزگار براى همه مردم خصوصا جوانان ، به يك شب تاريك و ظلمانى تبديل شده است و جز ياءس ونوميدى وحزن اندوه ونگرانى ... چيز ديگرى در دست آنها نيست .

اما اگر مسير علم و دانش وصنعت و و... در اين روزگار تاريك وظلمانى به آن نور ولايت و امامت جهت پيدا كند دراين صورت ناراحتى هاى روحى و روانى مردم پايان مى گيرد و همگان در يك امنيّت و آسايش كامل به زندگى خود ادامه مى دهند زيرا امام عليه‌السلام در ميان مردم به تمامى احتياجات و نيازمنديهاى روحى وجسمى پاسخ مناسب مى دهد وهركس براى هرنوع نيازمندى خود، بدان روى آورد دست خالى نخواهد بود چون امام معدن و مخزن علم الهى است وبا يك تماس هر چند كوچك و از راه دور نتيجه درخشانى نصيب انسان مى شود.

وقتى كه حضرت امام رضا عليه‌السلام در ادامه حديث مى فرمايد: مَنْ فارَقَهُ فَهالِك .

هر كسى از امام جدا شود و در افكار وانديشه و برنامه هاى زندگيش راه جداگانه اى انتخاب كند با دست خود نابودى و هلاكت خويش را فراهم نموده است زيرا تمدن و پيشرفت جامعه انسان به اين وابسته است كه براى خود در تمام زمينه ها، الگو و معيارهاى كامل انتخاب نمايد تا براى هر لحظه از شرائط زندگى ، سرگردانى وحيرت زده گى پيدا نكند.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

فَانَّهُمْ عَيْشُ العِلْم و مَوْتُ الجَهْلِ ...(١٦٨)

امامان معصوم زنده كننده وحيات دهنده علم ودانش و معرفت ، و نابود كننده جهل و نادانى هستند.

علم و دانش زمانى مى تواند يك وسيله سالم ، و تاءمين كننده آسايش وآرامش جامعه انسانى باشد كه ارزشهاى واقعى را احياءكند و اين در صورتى محقق مى شود كه افراد آگاه وكارشناس به ارزشهاى انسانى ، در متن زندگى قرار گيرند اگر بخواهيم به اسرار آيات الهى درتمام زمينه ها خصوصا در كلام الله مجيد واقف شويم و از رنگ و خط و مركّب كه كلمات را نشان مى دهد پا را فراترنهيم به وجود امام عليه‌السلام نيازمند مى شويم زيرا او مى تواند حقائقى را از بطون آيات الهى بخواند و آنها را چنان مُجسّم كند كه با قرائت هر آيه قدرت و عظمت پروردگار عالم تجلّى پيدا كند.

حضرت امير عليه‌السلام در اين مورد مى فرمايد:

فَتَجّلى لَهُمْ سُبْحانَهُ فى كِتابِهِ مِنْ غَير اَنْ يَكُونُوا رَاءوْهُ بِما اءَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ... .(١٦٩)

خداى سبحان در كتابش براى بندگان خود تَجّلى وآشكار گرديد واين تَجلّى به معناى رؤ يت بينائى نيست بلكه قدرت و عظمت خدا در آن آشكار شد درك تجلى عظمت بارى تعالى در قرآن مجيد براى هركس ميسّر نيست و اين امام است كه آن را درك و به بندگان خداى سبحان منتقل كند.

اساسى ترين عامل سرگردانى و بدبختيهاى بشر جهل و نادانى او است وى هر چند به علم و دانش و يا ساير امكانات مجهّز باشد چون باسَمّ كشنده جهل مسموم است نمى تواند از علم و دانش براى آسايش و كمال خود يا جامعه استفاده كند امام نابود كننده جهل و نادانى است در بارگاه ارجمندش هيچ موردى از جهالت وجود ندارد و هميشه زمينه هاى رشد را فراهم مى كنند تا از جهل و نادانى مردم كاسته شود واين حقيقت كاملا مبرهن است اشخاصى كه از اين سر چشمه زلال معرفت رفع عطش نموده اند در هر موقعيّتى قرار مى گرفتند كوچكترين انحراف و غفلت نداشتند.

اگر جامعه انسانى در اين قرن طوفانى و بلاخيز بتواند از هدايت و راهنمائيهاى امامت استفاده درستى انجام دهد بتدريج از خواب غفلت بيدار شده و به نادانى و جهاليت هايش پايان مى دهد اين نهايت جهل و غفلت جامعه انسانى است كه تمامى امكانات خود را براى نابود كردن انسان وشخصيّت او، و يا رواج دادن دروغ و فساد و ايجاد اضطراب و نگرانى در قلب هم نوعان از راه توهين و جسارت و هتك حرمت وو... بكار گيرد و تنها راه نجات در اين روزگار تاريك وظلمانى جهت يافتن به سمت روشنائى امامت اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

# فصل دهم :امام باران پيا پى رحمت خداست

در رشد و ترقى هر چيزى علل گوناگون دست بدست هم مى دهند و زمينه رشد و تكامل او را فراهم مى كنند و اين علل در ذات خودشان معناى وسيعى دارند ليكن در تنهائى توان ايجاد اثر يا معلولى را ندارند اما وقتى كه چند عامل ويا علّت در كنار هم قرار گرفتند و هر يكى متناسب با خودش اثرى را ايجاد كرده و آن را پرورش مى دهد در مواردى علت ها در عرض هم قرار مى گيرند و در اين صورت از خود استقلالى نشان مى دهد.

مثال : در روئيدن گياهى علل گوناگونى وجود دارد آب خاك خورشيد اُكسيژن وو...

اگر آب بدون خاك و يا خورشيد بدون آب باشد هيچ وقت گياهى بوجود نمى آيد چون اين علتها در عرض هم مى باشند و هركدام بصورت مستقّل در علّت وجود آن گياه مطرح هستند با اينكه بيكديگر نيازمندند ليكن در كنار آب خاك مستقلا مطرح است و هكذا ... .

و در مواردى سلسله علتها طولى هستند يعنى درهمان حالى كه علت است معلول هم است .

مثال : باران از ابر و آن از بخار و آن از تابش آفتاب وو... ايجاد مى شود هيچكدام استقلالى از خود ندارد.

وجود والدين در ايجاد فرزند بصورت علت مطرح است يعنى فرزند معلول وجود والدين است و آنها علت هستند در همان حال كه به فرزندانشان علت هستند به والدين خودشان معلول هستند.لازم بذكر است :

كه تمامى علل اعم از عَرْضى و طولى استقلالشان نسبى است نسبت به معلول استقلال دارند اما نسبت بعلت خودش ‍ استقلالى ندارد جهان هستى با تمام مخلوقات و موجودات معلول است و علت وجودشان رحمت خالق يكتا است وهر علتى هر چند بطور تسلسل ، وقتى كه به علت العِلَل يعنى خداى متعال واصل شود هيچ اراده و استقلالى از خود ندارد.

مثلا: علت هائى مانند ابر و باد وبخار و حرارت آفتاب و... دست بدست هم مى دهند و بعد از مدتى ابر غليظى با رعد و برقهاى پى در پى خودش را نشان مى دهد در اينجا تمامى علت ها وجود دارند ومعلولشان كه وجود ابر بارانى است بطور كامل در آسمان مشاهده مى شود آيا غير از اين علل ، علت ديگرى هم در ايجاد باران مؤثر است كه اگر او نباشد تمامى اين علتها هيچ تاءثير قطعى از خود نخواهند داشت ؟

ج اساسى ترين علتى كه تمامى علل ناقصه را كامل مى كند و به اجتماع آنها حيات مى دهد اراده و مشيّت الهى است .

به عبارت ديگر: تحقق معلول زمانى است كه علت تامّه دركنارش باشد و تا علت ناقص است هيچ اثرى يا معلولى محقق نخواهد شد ابر وباد وماه و خورشيد وو... همگى علل ناقصه هستند اما وقتى كه اراده خداوند به اين علتها پيوست در اين صورت علت تامّه محقّق شد و معلول آن هرچه باشد تحقق مى يابد و اين توحيد افعالى است و هر مسلمانى اگر چنين عقيده نداشته باشد از مفهوم ايمان بخداى متعال چيزى درك نكرده است .

## اثر باران در حيات بشر

وقتى ابر و باران در ذهن انسان مطرح مى شود همگان را شناخت ويژه اى از آن وجود دارد و آن عبارت است از اينكه :

باران با قطرات پاك و زلالش تمامى كوه و دشت و بيابان را زيرنظر مى گيرد وبه نيازهاى موجودات اعم از گياه و حيوان مى پردازد و در دامنه كوهها، گل و لاله و چمن سر سبز مى روياند.

ابرها مانند مادر دلسوز به سراغ فرزندان مى رود و با تمام وجودش آنها را در رشد و تكامل يارى مى كند و موجبات خوشحالى وشادابى وآسايششان را فراهم مى سازد.

وبا رعد و برقهايش سمومات مهلك وبيمار كننده موجودات را نابودمى كند وهواى موجود را براى زيست سالم آماده مى سازد.

## امام ابر رحمت و باران پى در پى است

وقتى كه انسان را در ميان موجودات و مخلوقات الهى مى يابيم مى بينيم اوهم مثل ساير مخلوقات براى رشد وترقى وپيدا نمودن آسايش وآرامش هاى زندگى ، نيازمند امكانات و وسايل رشد دهنده مى باشد زيرا اگر اسباب پيشرفت وتكامل نباشد بسرعت پژمرده مى شود.

وجود مقدس امام معصوم عليه‌السلام ، ابرهاى رحمت خداوندى است كه باقطرات پاك و زلال دستورات الهى بسراغ انسانها مى آيد وآنها را درهر گوشه و كنار از اين جهان پيدا مى كند و در سايه رحمتش قرار مى دهد و مانند يك مادر مهربان قطرات آب زلال و حيات بخش را به دهان فرزندش مى ريزد وآسايش هاى او را، از راه معرفت و كمال فراهم مى كند و اميدهايش را زنده كرده و مانند ابرى در بالاى سرش قرار گرفته و از او پاسدارى و حمايت مى كند وبا نهى از اعمال منكر، سُمومات مهلك را از فضاى زندگيش دفع نموده تا در مسير تكامل وى مانعى وجود نداشته باشد و دراين مورد احاديثى وجود دارد.

حضرت امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

الاِمام السَّحابُ الماطِر، والغَيْثُ الهاطِل ، والشمس المضيئة والسَّماء الظَّلَية ، والاَرْضُ البَسيطة ،والعَينُ الغَزيرَة ، والغَديرُ والرُّوضَة .(١٧٠)

امام ابر بارنده وباران پياپى ، وآسمان سايه افكن ، و زمين گسترده وچشمه جوشان ، پر آب و گلزار است .

الغزيره : پر آب يا ناقه پر شير، چشم آشكبار.

الغدير: آبگير، جاى جمع شدن آب باران دربيابان .

الرّوضه : باغ گلستان ، گلزار، سبزه زار.

در جهان امروز وجود الگو در هر موردى ، از امتياز و ارزش بيشترى بر خوردار است زيرا تمدّن و يا پيشرفتها بدان وابسته است واز آنجائى كه فكر بشر قادر به ساختن الگو نيست و نمى تواند با افكار و انديشه خود به چنين كارى دست بزند و اين خداى تبارك و تعالى است كه مخلوقات خود را اعم از، زمين و آسمان ، حيوانات بنابات و... بدون نقشه هاى قبلى آفريد و از هيچ كسى در آفرينش مخلوقات و سيما و شكل آنها كمك نگرفت .

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

انشاءء الخَلْقَ انشاءً و اَبتَداءَهُ اِبتداءً، بلا رَوّيةٍ اَجالَها و لا تَجْرِبَةٍ اَستفادَهَا...(١٧١)

پروردگار عالم ، مخلوقات را آفريد وايجاد آنها از يك ابتداء خاصّى آغاز گرديد [ يعنى قبل از آنها چنين نقشه ويا طرحى نبود ] و بدون اينكه از يك طرز و روش يا تجربه اى استفاده كند مخلوقات را ايجاد فرمود.

اما انسان وقتى كه مى خواهد بكارى دست بزند ابتداء نيازمند نقشه وطرح است و به عبارتى : اگر الگو و معيارى نداشته باشد نمى تواند چيزى را ايجاد كند.

مثال : علم وتكنولوژى طرح ساختمانى وشيوه پرواز هواپيماها را از پرنده گان دريافت مى كنند يا كارآئى را دارها را از خُفّاش وزنبور عسل وو... استفاده مى كنند و در اين زمينه مطالب زياد است و علاقمندان مى توانند به كتابهائى در اين رابطه مطالعه كنند.

## اما در مورد كمال و پيشرفت خود انسان

در هر زمينه اى الگوئى ضرورت دارد وبوسيله كمال الگو، فكر انسان هم مى تواند چيزهاى قابل توجّهى تهيّه كند در مورد اينكه انسان با كدام الگو مى تواند الفت پيدا كرده و خود را از جهان محسوس ، به يك جهان معقول منتقل سازد بايد مقدارى مطالعه شود تا از راه فكر سالم بتوان به يك نكته روشنى دست پيدا كرد اگر معيار كمال بشر امام عليه‌السلام است يك انسانى كه درميان جامعه بشرى حيات معقول را چنان تقويت نموده است كه بعنوان آيت عظماى الهى در ميان خلائق مطرح است وانسان اگر در رسيدن به سعادت و كمال ، طرح و نقشه يا الگوئى را ملاك خويش قرار دهد بايد از پيشوايان معصوم عليه‌السلام پيروى كند.

انسان هنگامى كه در مسير الگوهاى الهى قرار مى گيرد به يك معمارى بزرگى با همين نقشه وطرح موجود دست مى زند و از موجود خاكى حقيقتى مى سازد كه هميشه در انديشه رسيدن به حيات معقول است و برنامه هاى زندگيش را در چهارچوب همين معنى ، پياده مى كند.

وقتى كه حضرت امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد: امام ابر بارنده و باران پى در پى و آسمان سايه افكن و زمين گسترده و چشمه پر آب و جوشان ... است معناى وسيعى از يك الگو و معيار كامل را بيان مى كند وهر انسانى در يك زندگى معقول وقتى قرار مى گيرد صاحب آثار نيك مى شود و با تفكّر وانديشه واعمال خير و مثبت و نيكش ، سعادت خود و ديگران را فراهم مى سازد.

در دست داشتن چنين معيار و الگو براى جامعه انسانى ، بزرگترين لطف و رحمت الهى است بشر نمى تواند قوانين وبرنامه هاى كاملا ايده آل وضع كند وآنها را براى رسيدن به خير و سعادت بكار گيرد چون كه وى در حيات محسوس ‍ چنان غرق شده است كه نمى تواند از حيات و جهان معقول احساسى داشته ومطابقش وضع قانون نمايد.

ليكن پروردگار متعال با وجود امام و پيشوايان معصوم عليه‌السلام جامعه انسانى را از چنين گرفتارى نجات داد چون پيامبر و امام عقل كلّ است و هيچ كس را شبهه اى زيان و خطر در دستورات وقوانين و برنامه هاى آنها وجود ندارد زيرا كمال معرفت و صداقت و شخصيت و عقل آنها از ناحيه خداوندى مورد تاءييد قرار گرفته است چنانكه در فصول گذشته متذكر شديم و وجدانهاى پاك انسانهاى تاريخ هم ، با سيره و سخنان آنان وقتى كه آشنا مى شود باميل و علاقه و رغبت تمام ، تبعيّت واطاعت از دستورات آنها را برخود واجب و لازم مى داند بنابراين وجود امام عليه‌السلام بعنوان الگو و معيار بزرگترين لطف وعنايت خداى سبحان براى جامعه انسانى است و در اين مورد يكى از دانشمندان بنام [ژان ژاك روسو] مى گويد: براى كشف بهترين قوانين كه به درد ملل بخورد يك عقل كُلّ لازم است كه تمامى شهوات انسانى را ببيند ولى خود هيچ حسّ نكند با طبيعت هيچ رابطه اى نداشته باشد ولى آن را كاملا بشناسد، سعادت او به ما مربوط نباشد ولى حاضر شود به سعادت ما كمك كند در يك قرن خدمت كند و در قرون ديگر نتيجه بگيرد بنابر آنچه گفته شد فقط خدايان مى توانند چنان كه شايد و بايد براى مردم قانون بيآورند.(١٧٢)

و چون ايشان مسيحى هستند تعابير خدايان ومشابه را در مطلب آورده اند، وقتى كه انسان در يك عرفان ومعرفتى قرار گرفت كه تمامى وابستگيها را كنار زد و خود را درهر حال شب و روز و در هر زمينه اى وابسته خداكرد ورنگ خدائى بخود گرفت شكّى وجود ندارد كه پيروى وتبعيّت از او، راه اميد و نجات انسان را در بهترين شرائط تاءمين مى كند.

براى اينكه انسان از راه وابستگى بخداى متعال و عرفان حقيقى بدان ، مجموع علتها را در خود جمع مى كند و دركنار هر معلولى نقش علّت تامّه را ايفاء مى كند وقتى كه براى ايجاد باران علل گوناگون دست بدست هم مى دهند و با اراده و مشيّت الهى كه علت تامّه در ايجاد هر چيزى است ممزوج مى شوند تا قطرات باران شروع به باريدن مى كند.

در مورد انسانى كه مى خواهد حركتى را شروع كند اثرات درخشانى از خود نشان دهد بايد بدين موضوع توجه شود كه او يك علت ناقصه است و براى ايجاد اثرى علت تامه ضرورت دارد و هيچ انسانى به تنهائى نمى تواند چنين اثرى را ايجاد نمايد اما وقتى كه همين انسان در يك وابستگى عميق بخداى متعال واقع شود تا جائيكه تمام لذّات زبرايش در مناجات و عبادات و اطاعات معنى پيدا نمايند مى تواند دركنار تمام معاليل ، بعنوان علت تامّه قرار گيرد.

# فصل يازدهم :امام پناهگاه بندگان خداست

تمدّن وپيشرفت جامعه انسانى وقتى كه مورد بررسى قرار مى گيرد معانى متفاوتى به ذهن آدمى خطور مى كند مبنى براينكه : تمدن چيست ؟ و چگونه بدست مى آيد؟ آيا تمدّن يك انسان در پيشرفتهاى مادّى وى خلاصه مى شود چه اگر فردى بتواند از طُرق گوناگون بدان دست پيدا كند متمدن است ؟ يا اينكه مراد از تمدّن پيدا كردن اسباب و طرق لازم ، به جهان معقول است ؟

و در يك كلام : آيا پيشرفتهاى بشر درجهان معقول ، متمدن بودن وى را معنا مى دهد يا اينكه معناى تمدن او، اين است كه در جهان مادى و احساس پيشرفتى حاصل كند؟

در هر حال پاسخ اين همه سئوالات وابسته براين است كه انسان خودش را بشناسد چون از راه خود شناسى مى فهمد كسى و در چه شرائطى متمدّن خواهد بود در يك قدم بسوى خود شناسى وضعيّت انسان تغيير پيدا مى كند زيرا بينش وى بجهان موجود وحقائق آن عوض مى شود و در چهار چوب همين معرفت وشناخت برنامه ريزى ها را شروع مى كند تا اينكه بتواند با رسيدن به حيات معقول تمدنى حاصل كند و در اين صورت معناى تمدن ، در تكامل روحى او خلاصه مى شود زيرا انسان با يك سرمايه خيلى كامل پابميدان زندگى نهاده است و آن عبارت از [نفختُ من روحى ...] مى باشد كه در هيچ مخلوقى جز انسان وجود ندارد براى بكار گرفتن اين سرمايه عظيم وظريف ، كه تمدّن بشر بدان وابسته است برنامه ريزيهاى خيلى دقيق ومنظمى لازم است وبه همين جهت است كه در اصيل ترين عبادت و ارتباط با خدا، حداقل روزى ده مرتبه بايد گفته شود (اِهْدنا الصِّراطَ المُستَقِيمَ)

چون بشر هر لحظه در پرتگاه سقوط قرار گرفته مانند جسم سنگين كه در فضا قرار گرفته است اگر پايه ونگهدارنده آن برداشته شود به سرعت سقوط مى كند و قرآن مى فرمايد: (انَّ الانسانَ لفى خُسرٍالاّ الذينَ اَمَنُوا و عملوا الصالحات ).(١٧٣) انسان هر لحظه با خسران و ضرر مواجه است مگر كسانى كه ايمان آورده و اعمال شايسته انجام دهند.

اگر انسان را رها كنند هميشه رو به پائين و جنبه مادّى مى رود و تاريخ هم اين را ثابت كرده و دليلى ندارد كه ما در باره انسان مبالغه كنيم بلكه بايد انسان را آنچنان كه هست ، بپذيريم ولى بدانيم سرمايه بزرگى دارد كه بايد به فعليّت برسد اگر به فعليّت برسد معناى تمدّن وى حاصل مى شود.

## معناى تمدن وابزارش

تمدّن انسان معناى ويژه اى دارد زيرا خود انسان درميان تمام مخلوقات الهى ويژه گى دارد چون موجودى كه از خاك آفريده شود و در مدّت زمانى بتواند خود را به مقام خليفه الهى نائل كند يك مخلوق ويژه اى هست كه به بزرگترين ولطيف ترين سرمايه ها مجهّز و مُسلّح است و معناى تمدّن برايش عبارت است از اينكه او بتواند اين مقام رفيع وعظيم را كسب كند در غير اين صورت تمدنى برايش وجود ندارد و از همين مسير بايد وارد جامعه شد و افراد متمدن و مترّقى را شناسائى كرد زيرا پيشرفتهاى كه از علم و دانش و صنعت وارد محيط زندگى بشر مى شود و انسانهائى كه در اين راستا، به اختراع و اكتشافاتى دست زده اند با كدام متد و روشى اين گونه مسائل را براى جامعه انسانى ترقى و تمدن معنى مى كنند زيرا اين گونه برنامه ها درجهان بيرون است تمدن و ترقى انسان از درون بايد شروع شود يعنى پوشيدن لباس به رنگ هاى متنوع ، يا ماشين و ساختمانهاى سر بفلك كشيده و توليد جنگ افزارهاى مخرّب وكشنده وو... نمى تواند در معناى تمدن بشر سهيم باشد جائى كه از درون وى تمدنى حاصل نشده است .

به تعبير ديگر: جائى كه قلب و روح و روان بشر هنوز به گستردن دامهاى خطرناك براى هم نوعان خود اشتغال دارد واز راه دروغ ، ريا و تظاهر و نفاق چاپلوسى ، حسادت و كبر و ظلم ، ترور شخصيت وتحريف ارزشهاى زندگى ، وارد برنامه هاى ترقى و پيشترفتهاى خود مى باشد چگونه و در چه شرائطى براى وى مى توان گفت كه ايشان يك فرد متمدّنى است تمدن انسان عبارت است از: عدالت ، انصاف ، مهر و محبت ، نوع دوستى رعايت حقوق ديگران ، توجه به ارزشها زندگى از راه معنويّت ، و در يك كلام انسان متمدن كسى است خود را تسليم خدا كند و جز او چيزى را مؤ ثر در امورات نداند و خود را در تمامى برنامه هايش بخدا وابسته نمايد رضايت و خوشنودى او را ملاك خويش قرار دهد اين معناى تمدن انسان است و هرگاه اين گونه اعمال و بينش در جامعه بشرى شكل پيدا كند وهمگان در معاشرتها و مباشرتها و در تمام مراحل زندگى از مسير وابستگى بخداى متعال حركت كنند بطور يقين وارد معناى تمدن شده اند در غير اين صورت ، باظلم و كشتار و حسادت و جنايت و يا با فضانوردى و مانند اينها نمى شود جامعه را متمدن معنا كرد.

ابزار تمدن :

هر وسيله اى كه در انسان چنين شناخت و معرفتى ايجاد كند و او را در يك وابستگى كامل به خداى متعال قرار دهد ابزار تمدن است .

پيشوايان معصوم انبياء و امامان معصوم عليهم‌السلام كاملترين وسيله تمدن هستند و خداى متعال آنها را براى تحقق همين هدف در ميان جامعه بشرى مبعوث فرموده است تا زمينه هاى لازم براى مردم از هر جهت فراهم شود وجود مقدس امام معصوم عليه‌السلام در اوج كمال و ترقى و تمدن واقعى قرار گرفته است و جهان هستى يك پارچه در قدرت واختيار اوست با موجودات جهان مجرد اعم از ملائكه و جنّ ارتباط دارد صدا وسخنان آنها را مى شنود و بازبان هر كدام پاسخ مى دهد حتى حيوانات هم خود را تسليم او هستند ومشكلات شان را با امام درميان مى گذارند وايشان بحل گرفتاريهاى شان قيام مى كند و موانع را از سر راه آنها بر طرف مى سازد.

در اين مورد به يك داستان توجه شود:

روزى حضرت امام صادق عليه‌السلام در ايام خلافت منصور وارد كوفه گشت و بعد از مدتى چون قصد عزيمت به مدينه نمودند علماء و فُضَلاء شهر كوفه حضرت را مشايعت كردند سفيان ثورى و ابراهيم ادهم ، هم از گروه بدرقه بودند اين گروه مشايعت كنند جلوتر از امام صادق عليه‌السلام در مسير حركت مى كردند كه ناگاه به شيرى برخوردند كه در سر راه بود ابراهيم ادهم به آن مردم رو كرد و گفت بايستيد تا جعفر بن محمد عليه‌السلام بيايد تا به بينيم با آن شير درّنده چه مى كند.

حضرت تشريف آورد و جريان شير را بخدمتش عرضه داشتند حضرت بطور مستقيم به سمت آن حيوان حركت كرد تا به او رسيد و از گوش يا، يالش گرفت وبه كنار كشيد آنگاه روكرد بمردم ، و فرمود: آگاه باشيد اگر مردم در اطاعت خدا باشند بطور يقين تمام مخلوقات حتى حيوانات وحشى هم در اطاعت آنها خواهند بود.(١٧٤) پيروى و اطاعت خدا با معيارهاى كاملش كه در اختيار نوع بشر قرار داده است بزرگترين ابزار تمدّن است وامامان معصوم عليهم‌السلام الگوهاى خداوندى هستند و در هر زمينه اى موجبات تمدّن و تكامل آدمى را فراهم مى كنند و در شعاع نور ولايت ابزار ديگرى ، كه در جهت متمدّن ساختن روان واندرون بشر مطرح است هويدا مى شود عمده و اساسى ترين وظيفه انسان در رسيدن به كمال و پيشرفت ، آشنا ساختن روح و روان و اندرونش با اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

اگر تمدّن به آن معنائى كه گفته شد در انديشه مردم قرار گيرد بايد هميشه به جهان اندرون فكرى كرد زيرا تمدن به معناى گرفتارى و مشكلات و دردهاى بى درمان كه نيست بلكه اساس تمدن براين است كه آدمى در بهترين شرائط محيط درونى خود را اداره كند و از ميكروبهاى كشنده و مسموم كننده گناه و معصيت ، حسادت و كينه و ظلم وو... نجات يابد وبيك بهداشت روانى وسيعى خود را مهيّا كند به چنين فردى مى توان گفت كه در حوزه تمدن كار مى كند وقتى كه خود را به مرحله عدل وانصاف رساند كه درميان دوست و دشمن ، قوم و خويشان ، وبيگانان منصفانه معاشرت مى كند فرد متمدّن است .

در جهان امروز غفلت و نادانى انسان به سطحى رسيده است كه نمى داند معناى تمدّن چيست ؟ و خود را در يك سرى برنامه هاى غرورانگيز غرق كرده است و با اينكه در سقوط و هلاكت قرار گرفته است از واژه تمدن استفاده مى كند در اينجا بطور مختصر اعمال و رفتارهائيكه نشان تمدن واقعى و يا كاذب است اشاره مى شود:

## برنامه هاى روزانه يك انسان متمدّن از ديدگاه فرهنگ اسلامى

١ - معرفت و شناخت به پروردگار عالم ، مبنى براينكه جهان يك پارچه در اختيار اوست . ٢ - انجام فرائض و عبادات . ٣ - توجّه به حقوق تمامى انسانها، اعم از خانواده و بيگانگان . ٤ - كار وكوشش با جِّد وجهد تمام بدون وابستگى بآن . ٥ - رسيدگى به امورات تربيتى اهل و عيال و جلوگيرى از اعمال پست وگناه . ٦ - مديريت كامل درون و برون با معيارهاى حيات معقول .

٧ - حلّمشكلات ديگران به اندازه توان و قدرت .

٨ - پاسدارى از ارزشهاى معنوى .

٩ - پرداختن به تهذيب نفس از راه مهار كردن غرائز.

١٠ - عدم تجاوز و مزاحمت بحقوق همسايگان .

١١ داشتن مهر ومحبّت و صفاى قلبى براى تمام مردم خصوصا برادر مسلمان .

١٢ سود و زيان و خير و ضرر خود و برادران دينى را يكى دانستن .

١٣ - پذيرفتن غيب ونقص و اعتراف به ناتوانى و عجز.

١٤ - محاسبه اعمال مثبت و منفى درآخر هر روز از زندگى .

١٥ - تجارت و كسب و درآمد از راه حلال .

١٦ - عدم اسراف و تبذير در تمام برنامه هاى زندگى اعم از غذا و پوشاك و استراحت .

١٧ - فراهم كردن اسباب خير و سعادت و كمال خود و ديگران .

١٨ - پرهيز از اعمال و گفتار دروغ بهتان غيبت فحش و پرخاش ...

١٩ - با توسّل واستمداد به امام عصر (عج ) به تمامى نگرانى ودلهره و اضطراب و تشويشها پايان مى دهد.

٢٠ - در تمامى اموراتش ملاك رضا وخوشنودى خداست .

برنامه هاى روزانه يك فرد متمدن از ديدگاه فرهنگ شيطانى

١ - بى توجّهى كامل بخالق جهان هستى .

٢ - هدف قرار دادن لذّتهاى دنيوى .

٣ - تجاوز به حقوق تمام انسانها اعم از خانواده و بيگانگان .

٤ - عدم توجه به جنبه هاى معنوى و مذهبى و اصول تربيتى .

٥ - ايجاد مشكلات براى خود و ديگران .

٦ - حامى جريانات شيطانى و هواهاى نفسانى .

٧ - رعايت بهداشت ظاهرى .

٨ - آلوده گى به تمام اعمال و كارهاى فساد و گناه .

٩ - سود و منفعت خود را فقط مدنظر قرار مى دهد.

١٠ - نپذيرفتن عيب ونقص و احساس غرور و كبر و سلطه گرى .

١١ - محاسبه در آمدهاى مادّى بدون توجه به جنبه هاى معنوى .

١٢ - اسراف و تبذير در تمام برنامه هايش .

١٣ عدم احساس وظيفه و مسئوليّت در جريانات زندگى .

١٤ - ظلم و طغيان و خشونت و رباخوارى و هتّاكى وو...

١٥ تمامى ارزشهاى انسانى را در لذتهاى حرام و گناه قرار دادن .

١٦ - بى توجهى به حقوق والدين و همسايگان ...

١٧ - بى اعتنائى به فساد اخلاقى خود و عيال و فرزندان ...

١٨ - تشويق گناهكاران و فراهم كردن اسباب انحراف .

١٩ - براى خير و سعادتش فكرى انجام نمى دهد ليكن براى فساد و گناه اوقات زيادى مصرف مى كند.

٢٠ - خود را عامل اصلى پيروزى و موفقيّتها مى داند و اسباب غيبى را در اين مورد اعتنائى ندارد.

موارد كثيره اى است كه با ملاحظه اقسام موجود، مى توان آنها را نيز پيدا نمود.

در طول تاريخ اين همه گرفتاريها گريبانگير انسان گشته و در رنج و زجرهاى متنوّع دست و پا زده كه عمده آن همان درد بى درمان است كه به جهت نا آگاهى از (حيات معقول ) نوش جان مى كند به قول (ابن سينا) در كتاب اشارات جلد سوم (كسى از نداشتن كمال رنج نمى برد كه معناى كمال را درك نكرده باشد) در صورتى كه درمان همه اين مشكلات و چاره همه بيچاره گيها مربوط به اين است كه نمى خواهد اعتراف كند كه حيات حقيقش بايد از بالا اداره شود و او از ناحيه خود كه دائما با حوّاس و تعقّل محدود و مخلوط به خواسته هاى خود طبيعى اوست نمى تواند زندگى آرمانيش را تاءمين كند.

در فرهنگ اسلام وسايل و اسباب پيشرفت و تمدّن انسان زياد است ليكن مشروط براينكه آن ابزار و اسباب در شعاع نور ولايت و امامت آبديده شود تا بتواند در هنگام استفاده ، تمدّن اسلامى را در اختيار آدمى قرار دهد.

حضرت امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

الاِمام الا مينُ الرَّفيق ، و الوالد الشَّفيق والا خ الشَّقيق وكالا مّ البَرَة بالوَلَدِ الصَّغير و مَفْزَعُ العِباد.(١٧٥)

امام امينى رفيق ، و پدر مهربان ، و برادر همزاد و همانند مادر دلسوز و نيكوكار به فرزند خردسال ، و پناهگاه بندگان است .

اينكه مقام و موقعيّت امام معصوم عليه‌السلام معيار و الگوى كامل براى تمدّن و تكامل بشر است و خداى سبحان بدين وسيله خير و سعادت و كمال انسان را مورد توجه قرار مى دهد.

نكته مهمّ

روح و روان بشر را به سادگى نمى توان مورد توجه خويش قرار داد بلكه بايد راه مناسبش را پيداكرد و آن عبارت است از اعتماد قلبى او نسبت به مربّى يا گوينده و موعظه كننده ...

به هرحال رمز توفيق يك انسان در پند موعظه و تربيت ديگران اين است كه قلب او را متوجه خود سازد چون تمام پذيرشها بدان وابسته است وحضرت امير عليه‌السلام مى فرمايد:

قُلُوب الرِّجال وَحْشِيَّة مَنْ تاءلَّفَها اَقْبَلَتْ اليه .(١٧٦)

دلهاى انسانها وحشى و مضطرب است هركسى بتواند با آن الفتى حاصل كند بدان روى مى آورند.

كلمه رجال كه به معنى مردان است از باب مصداق بارز بيان شده است چون دلهاى زنان زودتر جذب مى شوند بجهت احساسات و عواطف شديد كه در دل دارند ليكن دلهاى مردان از عواطف و احساسات كمى برخوردار است و لذا جذبش ‍ مشكل است .

حضرت مى فرمايد: اگر كسى بتواند از راه مناسبش وارد شود و آن حيوان وحشى را آرام كند و در آن جايگاه دقيق و ظريفى كه با تظاهر و رياء سر و كار ندارد و تنها چيزى كه مطرح است علاقه و محبّت است ، جاى پائى براى خود باز كند به تمام خواسته هايش خواهد رسيد بشر در طول تاريخ از همگان فرار كرده و به هيچ كسى اعتماد نكرده و در يك حال اضطراب و وحشت قلبى بزندگى ادامه مى دهد تنها كسانى كه توانستند اين دل هاى پرشان و وحشى را رام كرده و در كنار خودشان قرار دهند پيشوايان معصوم عليه‌السلام و راه روان آنها هستند و در اين كلام معصوم عليه‌السلام كه مى فرمايد: امام امين است .

مقام اول

يعنى قبل از هر امتياز، مسئله اعتماد مورد توجّه بشر مى باشد تا كسى امين نباشد قلب آدمى بوى اعتماد نخواهد كرد.

مقام دوّم : رفاقت اوست يعنى يك فرد امين اگر در مقام رفاقت افرادى قرار گيرد تمدن و پيشرفت آنها را در تمام زمينه ها فراهم مى كند.

مقام سوم : امام پدرى رئوف و مهربان است ، راءفت و مهربانى كه در قلب پدر براى فرزند مى باشد در هيچ كسى پيدا نمى شود و با سرمايه هاى گزاف قابل ايجاد هم نمى باشد بلكه اين بر مقتضى فطرت خدا دادى آفريده شده كه مانند يك پاسدار و محافظ در تمام ايّام عمرش از لحظات زندگى فرزندش مراقبت مى كند و عمر شيرين خود را براى آسايش و آرامشهاى وى از دست مى دهد وبه تمامى بلا و حوادث ناگوار روزگار جانش را سپر قرار مى دهد تا بفرزندش ‍ آسيبى نرسد.

مقام چهار: برادر همزاد است ، مقام برادرى براى هركس مشخّص است كه تكيه گاه انسان در روزگار سخت و تنهائى است و در تعابير از برادر به ستون فقرات استفاده شده است حتّى در حادثه كربلا، وقتى كه حضرت اباعبدالله الحسين عليه‌السلام به بالين برادرش حضرت اباالفضل العبّاس عليه‌السلام آمد ديد برادرش در خاك و خون ، دست و پا مى زند فرمود: اَلانَ اِنْكَسَر ظَهْرى وَ قلَّتْ حيلَتى .(١٧٧)

با شهادت تو پشتم شكست راه و چاره ام كم شد.

قيام انسان بوسيله ستون فقرات صورت مى گيرد و بوسيله برادر، آدمى در برابر تمام مشكلات روزگار احساس تنهائى نمى كند.

مقام پنجم : مادر نيكوكار به فرزند خرد سال است .

فرزند خُرد سال در تمام زمينه ها نيازمند است و با تمام وجودش محتاج حمايت هاست و هيچ كسى جز مادر، ياراى آن نيست زيرا ممكن است كسان ديگر در مواردى به ياد او شوند و خواسته هايش را برطرف سازند ليكن پرستارى وى چنان سخت و دردآور است كه تنها مادر كانديد آن همه دردها و رنجها مى شود شب و روزهايش را در كنار او سپرى مى كند و در هنگام خواب و غذا و پوشاك و گردش ولذّت و آسايش و آرامش و استراحت وى را برخود ترجيح مى دهد ممكن است اين گونه خدمات از دست ديگران هم ساخته باشد و با گرفتن پول و يا امتيازاتى ، خود را در مقام پرستارى طفلى قرار دهد ليكن نمى تواند بى خوابى و خستگى و گرسنگى وو... و هر خدمت لازم را براى خودش شيرين و گوارا بداند اين فقط مادر است كه خواب و استراحت و آسايش فرزندش را از خود مى داند و كوچكترين گلايه و شكايتى ندارد و در اين راه هيچ نوع فرد و اجرتى را، جز خير و سعادت بچّه اش ، مدّنظر قرار نمى دهد.

مقام ششم : پناهگاه بندگان است .

مكانى كه آدمى را در مقابل حوادث و ناگواريهاى روزگار بيمه مى كند واز گزند و خطرات آنها وى را نجات مى دهد پناهگاه است واين تعبير تنها بيك محيط يا مكان دربسته صدق ندارد بلكه انسانهائى كه مردم را از حوادث تلخ و سوزان روزگار اعم از روحى و جسمى نجات مى دهند و آنها را ازپرتگاه سقوط به عصيان و انحراف و از دست دادن ارزشهاى انسانى نگهدارى مى كنند پناهگاه هستند يكى از عمده ترين مسائل در تقويت روح و روان بشر داشتن يك پناهگاه است وقتى كه وى را پناهگاهى باشد كه در روزهاى سخت و دشوار بدان پناه برده از جنگ خطرها نجات يابد در دل و روانش ، آرامش ‍ حاصل مى شود اين يك واقعيّت است كه انسان در هر مورد از موارد زندگيش بدان روى مى آورد.

## جمع بندى و ملاحظه

مقامات ششگانه ابزار و اسباب پيشرفت و تمدن انسان است و بدين وسيله از ناراحتى هاى روحى نجات مى يابد و هميشه با قدرت و قوّت تمام در پلّه هاى زندگى قدم بر مى دارد وهيچ نوع خطرى وى را تهديد نمى كند.

امام معصوم عليه‌السلام تمامى اين مقامات را در خود جمع كرده است و در متن زندگى انسان يك فرد امين در مقام رفاقت ، و پدر دلسوز و مهربان برادر و تكيه گاه ، مادر، سراسر خير و رحمت وپناهگاه بندگان خداست اگر جامعه انسانى در تمام امورات زندگيش به اين حقيقت مؤ من باشند مى توانند در كمترين مدت ، پيشرفتهاى قابل توجهى رانصيب خود و جامعه بنمايند و از يك تمدّن اصيل و دور ازهر ذلّت وپستى برخوردار شوند تشخيص اين واقعيّت و قرار دادن خود در شعاعش ، تكامل و پيشرفت آدمى را، نشان مى دهد كسانى كه در اين برهه از زمان به چنين ارزش وآلائى مؤ من وپايبند هستند افراد متمدن جامعه مى باشند.

به احاديثى در اين زمينه توجه كنيم :

١ - قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : النَّجُوم اَمانً لاِ هل السَّمآء، فاِذا ذَهَبَت ذَهَبوا، واَهلُبيتى اءَمانً الاَرْضِ، فاِذا ذَهَبَ اَهلُبَيتى ذَهَبَ اَهلُ الاَرْضِ.(١٧٨)

ستارگان اَمان وپناهگاه اهل آسمان هستند هرگاه آنها ازبين روند مخلوقات سماوى هم خواهند رفت ، واهل بيت من [چهارده معصوم عليه‌السلام ] امان و پناهگاه روى زمين مى باشند اگر اهل بيت من از ميان بروند اهل كره زمين هم ازبين خواهند رفت .

٢ - قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اَنَا دارُ الحِكْمَةَ و عَلِىُّ بابُها.(١٧٩)

من خانه حكمت هستم و على عليه‌السلام در آن خانه است .

و در تفسير آيه شريفه : (فَاسْئَلُوا اَهلَ الذِّكْرِ) يعنى سئوالات خود را از [اهل ذكر] بپرسيد يعنى كسانى كه به ذكر يعنى قرآن اهل و آشنا هستند از ابن عبّاس رحمه‌الله سئوال شد كه اهل ذكر چه كسانى هستند.

قال : هم ، مُحمَّد، وعَلىَّ و فاطِمة وَ الْحَسنِ والحُسَين .(١٨٠)

يعنى مقصود آيه شريفه اين است كه از اين خاندان علم و معرفت هرچه نمى دانيد بپرسيد چون آنها معدن و مخزن علم الهى هستند و به تمام جهان هستى اعم از آسمان و زمين ، و اسرار خداوندى مانند وجود قرآن مجيد آگاهى كامل دارند و چون براى انسانها نهايت مهر ومحبت وعلاقه را دارند و يگانه پناهگاه بشر مى باشند و لذا خير و سعادت انسان زمانى محقق مى شود كه با اهل ذكر اُلفتى پيدا كند زيرا وجود مقدس اهل بيت جايگاه معرفت و بركت و حكمت و اسرار خداوندى مى باشد.

امام هادى عليه‌السلام در ضمن زيارت جامعه مى فرمايد:

السَّلامُ عَلى مَحالِّ مَعْرِفَةِ اللّه ، وَمساكِنْ بَرَكةِ اللّهِ و مَعادِنِ حكَمةِ اللّهِ درود و سلام بر جايگاه معرفت خدا، و مسكن بركت الهى ، و معدن حكمت و اسرار او باد.

محَالّ به معناى حُلول مادّى و جسمانى و يا روحانى نيست كه گروهى از متصوّفين بنام حُلوليَّه معروفند تفكّر و عقيده اى در اين زمينه كه با اساس دين الهى مخالفت دارد بخود برگزيده اند حلول الهى جنبه فيزيكى ندارد كه در تصوّر بشر موردى ايجادكند بلكه مراد اين است كه در اثر احراز مقام تسليم و بندگى انسان ، در برابر خالق سبحان ، روح و يا نفس آدمى در يك مرحله حسّاس واقع مى شود كه خدا را در رتبه [عين اليقين ] درك مى كند.

در عبارت ديگر: معرفت وشناخت خداى سبحان از اين كانال ميسّر خواهد بود امام معصوم عليه‌السلام آينه ايست در برابر نور و رحمت خداوندى ، همانطور كه آئينه نور خورشيد را اخذ وبه اطراف خود پخش مى كند امام هم رحمت وفيض بى انتهاء پروردگار متعال را دريافت كرده و به متوسّلين و پيروانشان پخش مى كنند [ناگفته نماند كه اين نوع مثالها ازباب تقريب ذهن است ] يگانه روزنه اى كه بشر مى تواند بوسيله آن به جهان معنا بنگرد و از حقائق و اسرارش با خبر شود و در فيض و رحمت خدا، خود را قرار دهد امامت است در نتيجه ابزار تمدّن سالم ، در اختيار بشر مى باشد كسانى كه در چهارچوب برنامه هاى زندگيش مورد استفاده قرار دهند به تمامى آسايش و آرامشهاى دنيوى و اخروى دست پيدا كرده است .

در زيارت جامعه آمده است .

والبابُ المُبْتَلى بِهِالنّاسُ من اَتيكُمْ نَجى وَ مَنْ لَمْ ياءتِكُمْ هَلَكَ.(١٨١)

[شما امامان معصوم ] درگاه مورد ابتلاء و امتحان براى مردم هستيد هركس به شما روى آورد نجات پيدا مى كند و كسى كه رو گردان شود به هلاكت خواهد رسيد.

سَعَد مَنْ وآلاكُمْ و هَلَكَ مَنْ عاداكُمْ وَ خابَ مَنْ جَحَدكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فارَقَكُمْ، وَ فازَ مَنْ تَمسَّكَ بِكُمْ و اَمِنَ مَنْ لَجَاءَ اليكُم ...(١٨٢)

دوستداران شما خوشبخت و دشمنانتان نابود و بدبخت هستند كسى كه حقائق امامت شما را انكار كند زيانكار است وهر كس از شما فاصله بگيرد گمراه است پيروان و علاقمندان و اطاعت كنندگانتان پيروز و موفق شدند وكسى كه به شما پناهنده شد در امان قرار گرفت .

اگر انسان به دنبال رفيق امين و قابل اعتمادى باشد امام معصوم عليه‌السلام واجد آنست اگربه نداشتن مهر و راءفت پدر و تكيه گاهى برادر قوى ونيرومند در روزگار حوادث و ناگوار، ومادر نيكوكارى كه تمام آرامش وآسايشهاى روحى وجسمى وى را تاءمين كند ومانند يك پاسدار دلسوز مراقب لحظات و دقائق او در تمام روز و شب باشد و درفكر پناهگاهى كه قوى ترين موشكهاى مخَرِّب توان نفوذ نداشته باشد واز شرّ ارعاب و تهديدهاى زور مداران و سُلط گران و شياطين اِنْس و جِنّ، بوى امان بدهد بايد به امام معصوم عليه‌السلام پناهنده شود چون تمام اين خواسته هائى كه ، ضرورتهاى زندگى هر انسان را تشكيل مى دهد در وجود شريف امام عصر (عج ) جمع است .

# فصل دوازدهم :امام امين و حجت خدا در روى زمين است

از اساسى ترين مسائلى كه در ميان جامعه بشرى مطرح است تعيين صلاحيّت است و اين مورد با اينكه از مشكل ترين و ظريفترين كارها به شمار مى رود ولى از اهميّت فوق العاده اى برخوردار است چون تحقق برنامه هاى زندگى انسان در صورت اجتماعى يا فردى نيازمند اين حقيقت است و با تشخيص افراد ذى صلاح ، دلهاى پريشان و چهره هاى پژمرده ، در هر زمينه اى به اميدواريها دست پيدا مى كنند.

واگر در يك عبارت روشن مطرح شود به معناى اين است كه زندگى در روى زمين با افراد و موجودات ذيشعور شكل مى گيرد اگر در باره مخلوقات اين كره خاكى تحقيق و بررسى شود آمار بزرگى را تشكيل مى دهد تنها مخلوقى كه فلسفه زندگى و حيات معقول را، با وجود و برنامه هايش پياده مى كند انسان است چون معناى زندگى از حقائق موجود در درون يك فرد و يا كلّيه افراد جامعه ريشه مى گيرد بنابراين بايد در اين زمينه مطالعات عميق و روشنى بكارگرفته شود مبنى بر اينكه :

انسان بعنوان يك مخلوق الهى وقتى كه در ميان خلائق مطرح مى شود صلاحيّت و امتياز زيادى را بخود نسبت مى دهد و با داشتن سرمايه ( نفختُ فيه مِنْ رُوحى ) و حجّت باطنى [عقل ] و ظاهرى [انبياء و پيشوايان معصوم عليهم‌السلام ] و داشتن يك استعداد بزرگ براى دريافت كمالات روحانى ،... از ساير موجودات پيشقدم مى باشد.

س : آيا داشتن چنين سرمايه و امتيازات براى انسان صلاحيّت وى را در يك موقعيّتى خاصّى قرار داده است يا بكار گرفتن وبه فعليّت در آوردن آنها، صلاحيت و مزيّت ها را متوّجه او كرده است ؟

جواب : اينكه فقط انسان در ميان مخلوقات الهى ، براى احراز يك مقام مهِّم و گسترده اى ، صلاحيت دارد هيچ شك و ترديدى وجود ندارد واين پيام قرآن است كه مى فرمايد:( اِنّى جاعِلٌ فى الاَرْضِ خَليفة )...(١٨٣)

من در روى زمين براى خود خليفه اى قرار داده ام .

موجود بنام انسان در روى زمين صلاحيت چنين مقام و منزلتى را واجد است ليكن در صورتى كه سرمايه هاى بالقوّة رابه فعليّت مبدّل سازد در غير اين صورت ( اُولئِكَ كَالاَْنْعامِ بَلْ هُمْ اَضلّ)(١٨٤) همين انسان مانند حيوانات ، بلكه از آنها هم پست تر و ذليل تر، خواهد بود.

زيرا نام و قيافه وى مطلوبيتى ندارد آنكه در محبوبيّت و صلاحيّت اوتاءثير بسزائى دارد سرمايه هاى بالقوّة ايكه در اختيار دارد به فعليّت تبديل نمايد و در اين صورت صلاحيّتى فوق العادّه اى را بدست خواهد آورد.

## يقين به خداوند يا رمز سعادت

نكته مهّم

س : صلاحيّت يعنى چه و معيارش چيست ؟

جواب : بردوش نهادن مسئوليّت در هر زمينه اى صلاحيّت مى خواهد اگر فردى بخواهد مقدمات ازدواج فرزندانش اعم از دختر وپسر را فراهم نمايد بايد ابتداء صلاحيت آنها را در اين مورد تعيين كند زيرا بدون احراز آن ، تن دادن به يك كار و يا واگذاردن مسئوليتى بردوش كسى ، ملامت ها دارد واين يك امر معقول و منطقى است كه در هر مورد بايد بدان توجّه شود كسى مى خواهد حركتى را آغاز كند يا جسم سنگينى را به جاى ديگرى منتقل سازد، يا مديريت يك شركت و يا اداره و مؤ سسه اى را بپذيرد، يا در پشت فرمان اتومبيل نشسته تا عدّه اى را به مقصد برساند ومانند اين گونه موارد نياز مبرم وقطعى به تعيين صلاحيت دارد و معناى آن اين است كه خود را بيآزمايد و توان جسمانى واستعداد خويش ‍ را بدون ابهام معين كند از خود سئوال كند آيا مى تواند به تمام مشكلات اين حركت متحمّل باشد يا مى تواند اداره و شركتى را بطرز مطلوب اداره كند يانه ؟

معناى صلاحيّت عبارت است از امتحان و آزمايش ، براى پى بردن به آن واقعيّتى كه دراختيار خود انسان است تشخيص ‍ وتعيين صلاحيّت ها درسه صورت محقق مى شود ١ گروهى مسئوليت اين كار را به عهده گرفته و با نام و نشانى افراد به سراغ آنها رفته و از همسايه و دوستان و آشنايان ، در باره وى سئوالاتى مى كنند تا بدين وسيله به صلاحيت او پى برده و مسئوليتى را بوى واگذار نمايند.

٢ - خودانسان است كه بهتر از هركس ديگر، خود را مى شناسد و استعداد و يا قدرت خويش را در انجام دادن كارى بطور كامل مى داند و صلاحيت كارى و شغلى را مى تواند انتخاب كند.

٣ - خالق متعال است خدائى كه از تمام قلبها و ضمائر با خبر است و استعدادها را در حال و آينده مى داند واز خود انسان نسبت باو آگاهى كامل دارد يعنى خود بشر را بهتر از خودش مى شناسد.

١ - صلاحيّت بشر توسط بشر

در جامعه امروزى تعيين و تشخيص صلاحيّت ها بوسيله انسانها صورت مى گيرد گروهى در اين زمينه دست بكار شده و با سئوال وجوابهائى از انسانهاى ديگر تعيين صلاحيّت كرده وعدّه اى را مورد تاءييد قرار مى دهند اين گونه تشخيص صلاحيت با خسارتهاى جبران ناپذيرى مواجه است براى اينكه اطلاعات وآگاهيهاى يك انسان از ديگرى ، چندان مطابق واقع نخواهد بود چون اسرار و حقائق اندرون در اختيار بشر نمى تواند قرار گيرد و به همين سبب بايد معيارهائى را مدنظر گرفت تا بدين وسيله ، تعيين صلاحيت ها، از واقعيتى برخوردار شوند.

## معيار تعيين صلاحيت

گروهى كه در تعيين صلاحيّت ديگران مسئوليّتى دارند بايد نكاتى را مدّنظر قرار دهند تا بتوانند خود را از ظلم و تجاوز به حقوق افراد جامعه باز دارند.

١ - تقوا و پرهيزكارى درتمام امورات زندگى .

٢ - شناخت و معرفت لازم به جهان هستى و خالق متعال .

٣ - مهار كردن غرائز و يا تسلّط بر نفس امّاره ويا پيروزى در جهاد اكبر.

٤ - سابقه نيك داشتن درميان احاد مردم .

٥ - امامت و رهبرى را هسته مركزى نظم جامعه بداند و بپذيرد.

٦ - صبور و حليم ، وفادار، سِعه صدر.

٧ - احترام به مقام انسان و رعايت حقوقش .

و مشابهه اين نوع معيارها مى تواند در تعيين صلاحيّت فردى ، آدمى را يارى كند تا بتواند كارش را مطابق واقع انجام دهد ودر نامه حضرت امير عليه‌السلام به مالك اشتر اين الگوها آمده است كه يك والى در تشخيص و تعيين صلاحيت بايد آنها را مورد استفاده قرار دهد.

و مى فرمايد: (و اَبْعَثِ العُيُونَ من اهل الصِّدْقِ و الوَفاء عَليهم ...)(١٨٥)

گروهى نگهبان و كنترل كننده ، از اهل صداقت و وفا بر مسئولين انتخاب كن تا صلاحيت آنها در اجراى قوانين مورد توجّه قرار دهند.

اشخاصى كه صلاحيّت ندارند منبع آگاهيهاى لازم در تعيين صلاحيت ديگران باشند افرادى هستند كه به اصول وارزشها معنوى پاى بند نيستند و براى هتك حرمت مقام انسانى از هيچ كوششى دريغ نمى كنند در اين زمينه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

و لَيَكُنْ اَبْعَدَر عَيّتِكَ مِنْكَ واءَشْنَاءهُمْ عِنْدكَ اءَطْلَبُهُم لَمِعائِب النّاسِ...(١٨٦)

افرادى كه در جستجو و تفحّص از عيوب و لغزشهاى مردم هستند نبايد در اطراف تو [مالك ] بوده باشند بلكه بايد از چنين افراد نهايت بُعد و بُغض را داشته باشى زيرا مردم داراى عيوب هستند بر والى يا حاكم سزاوار است كه آنها را پنهان كند و از عيوب و لغزشهائى كه در پيش تو صورت نگرفته است تفحّص نكن .

## نكته مُهمّ و قابل دقّت

از فرمايشات حضرت امير عليه‌السلام چنين بر مى آيد كه تعيين صلاحيّت يك امر معقول و منطقى است ليكن معيارش ‍ هم بايد مانند خودش معقول و منطقى باشد در اين صورت احساسات و علائق انسان نمى تواند ملاك ومعيار تعيين صلاحيّت ها واقع شود زيرا ثباتى در آنها وجود ندارد و در هر موردى بايد معيارها از يك موقعيّت ثابتى برخوردار باشند و اين زمانى محقق مى شود كه انسان و برنامه هاى كاريش در هر زمينه خصوصا در مورد صلاحيت افراد، در شعاع ايمان بخداى متعال ، و ملاك قرار دادن رضاى او قرار گرفته باشد و به عبارت روشن : كسانى كه در رضاى خدا قدم بر مى دارند مى توانند براى كارهاى مناسب با استعدادشان ، صلاحيّت بگيرند اشخاصى كه در تعيين صلاحيّت ديگران ازيك موقعيّت قانونى برخوردارند بايد در سطح خيلى وسيع فرهنگى بوده باشند يعنى كسانى كه صلاحيت را معين مى كنند بايد خود واجد آن معنى باشند زيرا فاقدشى معطى آن نخواهدبود او كه از معناى رضا و خوشنودى خدا و داشتن كمال ومعرفت در مسير ايمان ، آگاهى كامل ندارد واز افراد مؤ من و ويژگيهاى آن چندان مفهومى درك نكرده و خود را در يك برنامه هاى ظاهرى و مادّى و يا دنيوى خلاصه كرده است چگونه مى تواند در تعيين صلاحيّت ها قدم بردارند زيرا مسئله صلاحيّت انسان در هرموردى قابل بحث است و در يك عبارت صلاحيّت همان خبرويّت و تشخيص دادن آگاهيهاى يك انسان از موضوعات متعدد مى باشد.

مثال : كسى در معمارى مى خواهد صلاحيّت بگيرد فردى كه در اين رشته صاحب كمالات است مى تواند اظهار نظر كند و صلاحيّت وى را معين نمايد در رشته هاى مكانيكى ، رانندگى و تحقيقات ، مديريت ، فرماندهى ، قضاوت ، و ساير مسئوليتها اعم از فردى و اجتماعى همين شرط ضرورت دارد اين يك بُعد صلاحيت فرد است بُعد ديگرش اين است آيا او در اين كارش تعهد داردكه خيانت و جنايت ، سوء استفاده ، ظلم و طغيان نكند و هميشه براى خير و سعادت و آسايش ‍ مردم از خبرويّت خود استفاده نمايند يا نه ؟ در اين صورت تعيين صلاحيّت افراد خيلى حسّاس ودقيق مى شود چون پى بردن به ضمير و باطن انسان كار مشكلى است ولى اگر مسئوليّت كار در اختيار افرادى باشد كه خود را از درون ساخته و در آن فضاى ملكوتى به گشت زنى پرداخته اند و كوچكترين وابستگى به مسائل دنيوى ندارند اين گروه مى توانند در اين پل باريك ولغزنده و پيچ و خم دار به اتّكاء خداى متعال حركت كرده ، و به مقام و منزلت افراد ديگر و حدود صلاحيّت آنها اشاره نمايد با اينكه خود همين قضاوت توسط افراد مؤ من صورت مى گيرد ليكن سئوال و جواب مشكلاتى دارد زيرا بشر هر اندازه هم از كمالات معنوى برخوردار باشد باز هم نمى تواند بطور جزمى و قطعى اظهارنظر نمايد اين جَزْميّت وقطعيت در حوزه اطلاعات و آگاهيهاى او نيست بلكه منحصر به خداوند ذوالجلال است .

و در بيان علماء و دانشمندان آمده است كه مُعرِّف بايد از مُعرَّف اَوْلى باشد چون فرد نادان چگونه و درچه شرائطى مى تواند يك فرد عالم و دانشمند را معرّفى كند چون تعريف هر چيزى مستلزم شناختن آنست افرادى كه در مقام تعيين صلاحيّت بنادانى و جهالت گرفتارند چگونه مى توانند انسانهاى كامل را معرفى كنند.

قرآن مجيد مى فرمايد: (اَفَمنْ يَهْدى اِلَى الحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُتَّبعْ اَمَّنْ لايَهدِّى الاّ اَنْ يُهْدى فمالَكم كَيفَ تَحكُمُونَ).(١٨٧)

آيا كسى كه هدايت به سوى حق مى كند شايسته تر براى پيروى است يا آن كس كه خود هدايت نمى شود مگر آنكه هدايتش كنند شمارا چه مى شود؟ چگونه قضاوت مى كنيد؟

بنابراين تعيين صلاحيت انسان توسط انسان به تنهائى نمى تواند حامل پيام واقعى باشد مگر با رعايت الگو و معيارهاى الهى مى توان به چنين عملى دست زد وآن كسى مى خواهد در اين مورد قدم بردارد بايد از صلاحيت فوق العادى برخوردار باشد.

## ٢ - تعيين صلاحيّت توسط خود انسان

يكى از عمده ترين نشانه هاى كمال بشر، پذيرفتن واقعيّات موجود در وجودش مى باشد هر انسان به حقايق باطنى خود و توان استعدادهايش آگاهى دارد و بهتر از هر كس ديگر خود را مى شناسد و به نكات مثبت و منفى خويش اطلاع كامل دارد و از كارائى نيرو و انرژيهاى جهان وجودش در هر شرائط مطلّع است در اين صورت وى نمى تواند زير باريك نوع برنامه هائى برود كه از حيطه قدرت جسم و تفكر وانديشه اش خارج است چون در هر حال به توان كاريش علم حضورى دارد و هيچ چيز در اين راستا از وى پوشيده نيست بكار گرفتن اين واقعيّت كار هركس نيست چون شيرينى و لذّت دنيا و هواهاى نفسانى هميشه آدمى را به مسير خلاف و انحراف مى كشاند و او را از قبول نواقص و عدم توانائى كارها باز مى دارد و در خيال و توهمّات وى لذائذ ثروت ومقام و رياست را تقويت مى كند.

در اين ميان تنها وسيله اى كه آدمى را از شرّ خطرهاى نابود كننده نجات مى دهد تقوا و ايمان به خداى متعال و روز معاد است چون اولين ثمره ايمان ايجاد تعهّد و قبولاندن باز خواست اعمال است يكفرد مؤ من به گفتار ديگران در مورد صلاحيّت و شخصيت خودش توجّهى ندارد بلكه در اثر بصيرت وآگاهى لازمى كه از راه ايمان بدست آورده است خود را در پيشگاه الهى مسئول مى داند و نمى خواهد به لذت چند روز در دنيا، خرابى و خسارت آخرت را بدست آورد بلكه هدف او در جلب رضا و خوشنودى خداى سبحان خلاصه مى شود و لذا با آغوش باز تمامى تلخيها را بجان مى خرد و از ظلم و طغيان بحقوق انسان در هر زمينه اى دست نگه مى دارد.

اساسى ترين راه براى حلّ مشكلات در زمينه هاى اجتماعى و يا فردى توجه به اين نكته ظريف و مهمّ مى باشد چه اگر هر انسانى به اندازه استعداد و توان كاريش از مسئوليّت هاى زندگى پذيرا شود وخود را از كانديد شدن به انجام كارهائى كه در حيط قدرت او نيست باز دارد بطور يقين جامعه لحظه به لحظه ترقى وپيشرفت هاى لازم را بدست مى آورد زيرا عمده ترين عامل در تمدن و پيشرفت جامعه وجود انسانهاى متعهد و كارشناس است و هر مقدار برنامه هاى زندگى توسط اين گونه افراد اداره مى شود كه با مدال افتخار تعهد و تخصّص راه و مسيرهاى سالم را در هر زمينه اى در اختيار علاقمندان قرار مى دهند به همان اندازه خورشيد سعادت برآن محيط و اجتماع نور افشانى نموده است .

تحقق چنين مسئله ازكمال فرد ريشه مى گيرد چون يك انسان عاقل و مؤ من هيچ وقت نمى خواهد با پذيرفتن مسئوليتى كه در توانش نيست خود را ذليل و به اجتماع خود صدمه و زيان وارد كند دراين مورد با چند حديث آشنا شويم :

١ - عن الصادق عليه‌السلام قال : لا يَنْبَغى لِلْمُؤ مِنِ اَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ.(١٨٨)

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: براى مؤ من شايسته نيست كه خويشتن را ذليل و خوار نمايد.

٢ - حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: لا عَقْلَ لِمَنْ يَتجاوَزُ حَدَّهُ و قَدْرَهُ.(١٨٩)

آنكه از حدّ و قدر خويش تجاوز مى نمايد عقل ندارد.

٣ - رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: هَلَكَ اِمرُءً لم يَعْرِفْ قَدْرَهُ وَ تَعَدّى طَوْرَهُ.(١٩٠)

آنكس كه قد رومنزلت خويش را نشناسد واز حدّخويش تجاوزكند خود را درمعرض هلاكت و نابودى قرار داده است .

## ٣ - صلاحيّت انسان توسّط خداى متعال

در اين بخش از تعيين صلاحيّت اگر مقدارى مطالعه شود فاصله هاى زياد و روشنى از اقسام قبلى دارد زيرا دراينجا علم و آگاهيهاى لازم از انسان واعمال و افعالش ، در خلوت وجلوت ، كاملا وجود دارد حتى نسبت به آن ضمير وباطن آدمى كه جز خودش كسى ازآن با خبر نيست آگاهى موجود است .

در يك عبارت : در اين بخش از تعيين صلاحيّت هيچ نوعى عدم آگاهى وجود ندارد در اين زمينه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

(اِنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ و تَعَالى لا يَخْفَى عَليه مَا العِبادُ مُقْتَرِفُونَ فى لَيْلِهِمْ وَ نهارِهمْ لَطُفَ بِهِ خُبْرا و اَحاطَ بِهِ عِلْما اَعْضاؤُكُمْ شُهُودُهُ و جَوَارحِكُمُ جُنُودُهُ، وَ ضَمائِرْكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيانُهُ.) (١٩١)

براى خداوند سبحان پوشيده نيست كه بندگانش در شب و روزهايشان چه كارها مى كنند از تمام اعمال و افعالشان هر اندازه كوچك هم باشد خبردار است و از جهت علم به وى احاطه دارد اعضاء وجود شما [انسانها] گواهان او و جوارح شما لشكرهاى او، ضماير و باطن هاى شما ظاهر و آشكار اوست و جايگاه خلوت شما جلوتگاه اوست .

بدون ترديد هيچ موردى وجود ندارد كه آدمى بتواند اندرون خويش را از خداى متعال مخفى نگاه دارد و در يك تعبير: مسئله خفاء و پنهان و يا آشكار، به جهان مادّه مربوط است موجوداتى كه در قالب ظرف زمان و مكان هستند بالاتر از حواسّ پنجگانه بر ايشان پوشيده است ولى در باره مجردات دائره علم وآگاهيها وسيع تر است زيرا آنها مى توانند به خلوت واندرون نفوذ كرده واز آنجا خبر دهند در مورد علم خداى يكتا كه خالق موجودات مجرد و مادّى است هيچ مانعى وجود ندارد بلكه تمامى مخلوقات با ظهور و باطنشان درحضور او هستند.

وحضرت امير عليه‌السلام مى فرمايد:

يَعْلَمُ عَجيجَ الوُجُوشِ فى الفَلَوَاتِ و معاصِىَ العبادِ فى الخَلَواتِ...(١٩٢)

پروردگار متعال به صداى حيوانات وحشى در دشت پهناور عالم است و به معصيت بندگان در خلوتگاهها آگاهى دارد.

بر خلاف عقيده گروهى از علماء و دانشمندان و فلاسفه مبنى براينكه خداوند به جزئيّات علم ندارد چون آنها هر لحظه در تغيير و تحوّلند... حضرت مى فرمايد به صداى حيوانات وحشى در صحراى وسيع آگاه است (يعنى جزئيّات و كليّات در برابر علم الهى حضور دارند و عدم علم خداوند به جزئيّات يك دعوى بى دليل و بى محتوى است .)

حالا صلاحيت آدم ظى در برابر اين علم مطلق قرار مى گيرد و توان كارى وى بدين وسيله آشكار مى گردد زيرا در اين بخش ‍ هيچ نوع هوى و هوس و انحراف از حق و تجاوز به حقوق ديگران ، وجود ندارد وهر اجر و پاداشى در مقابل اعمال مخلصانه وعذاب و عقاب در برابر اعمال فاسد انسان مى باشد.

و باتمام عدل و انصاف واحسان به او توجّه دارد با آشكار ساختن اعمال نيكش و پنهان كردن لغزش و عيوباتش ، نيك نگرى خود را در حق بندگانش به اثبات مى رساند.

در اين مورد مسئله صلاحيّت انسان به اندرون و فضاى معنوى آن مربوط مى شود يعنى صورت اعمال ملاك نيست نيّت و هدفى كه جايگاهش قلب است صلاحيّت او را در علم الهى مشخّص مى كند بنابراين داشتن ضمير پاك و روشن به خالق متعال و ايجاد مهر و علاقه به قوانين و دستوراتش به امتياز آدمى مى افزايد چون نيروهاى بالقوّه اى كه در اندرون وى آفريده شده است با امتثال به اوامر ونواهى خالق سبحان فعليّت پيدا مى كند.

و در يك كلام : صلاحيت آدمى در پيشگاه حق تعالى به كيفيّت اعمال مربوط مى شود و كميّت چندان مورد توجّه نيست و در آياتش با صراحت كامل بدان اشاره فرموده است : (هو الّذى خَلَق المَوْتَ واَلْحَياة لِيَبْلُوَكُمْ ايّكُمْ اَحسَنُ عمَلا)(١٩٣) (اوست خداوندى كه مرگ و زندگى را آفريد تا شما [انسانها را] بيازمايد كدام يك بهترين عمل را انجام مى دهد.)

پيشوايان معصوم عليهم‌السلام گروهى از انسانها هستند كه در بارگاه الهى از صلاحيّت مطلوبى برخوردار مى باشند زيرا به كيفيّت اعمال نهايت سعى را مبذول كرده اند با اينكه همه آنها حجّت خدايند ليكن رتبه و درجاتشان در يك اندازه نيست چون به اندازه يقين و پرداختن به كيفيت اعمال صاحب صلاحيت مناسبى مى شوند و شخصيت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان انبياء عظام به مشابه آفتابست براى ستارگان ، و حتّى صلاحيّت آنها بوسيله داشتن محبت و قبول ولايت آن حضرت صورت گرفته است و در اين مورد احاديث زيادى وجود دارد كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در وقت معراج برجايگاهى قرار گرفت و پروردگار عالم ارواح تمام انبياء را در خدمتش حاضر نمود و دستور داد كه از آنها سئوال كن چرا مبعوثشان كرده ام بعداز سئوال همگى بطور اتفاق و اجتماع گفتند:

عَلى شَهادةِ اَنْ لا اِله الاّاللّه وَالاْقِرارَ نُبِوَيّكَ وَ الوِلاية لِعلىَّ بن اَبيْطالب .(١٩٤) براى گواهى و شهادت بر وحدانيت خداى متعال و اقرار نبوت شما [پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ] و ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام .

## يقين بخداوند يا رمز سعادت

اساسى ترين معيار براى اخذ صلاحيّت از پيشگاه الهى وجود يقين به خالق هستى در تمام زمينه ها است و هر انسانى كه به يك مقام و منزلتى ، در بارگاه ربوبى صلاحيّت يافته است پيوسته باداشتن يقين به خالق عالم صورت گرفته است و از آنجائى كه رتبه اولياء خدامتفاوت است بعضى در بخشى از امور ولايت دارند گروهى در اغلب موارد صاحب ولايت تكوينى مى باشند و عدّه اى غير از مقام الُوهيّت بر هر مقدورى ولايت دارند مانند حضرت محمد و اهل بيت او عليهم‌السلام .

اين تقسيمات در صلاحيّت انبياء و اولياء خدا، از حجم يقين آنها ريشه مى گيرد.

## يقين و مراتب آن

يقين بر سه بخش تقسيم مى شود: ١ - علم اليقين ٢ - عين اليقين ٣ - حق اليقين .

١ - علم اليقين يعنى از دلائل مختلف به حقيقتى ايمان پيدا كردن مانند اينكه از وجود دود به وجود آتش آگاه شدن .

٢ - عين اليقين وآن درجائى است كه انسان به مرحله مشاهده مى رسد وبا چشم خود مثلا آتش را مشاهده مى كند.

٣ - حق اليقين وآن همانند كسى است كه وارد آتش شود و سوزش آن را لمس كند و اين بالاترين مرحله يقين است .

مرحله اوّل جنبه عمومى دارد ومرحله دوّم براى پرهيزكاران است ومرحل سوّم به مقرّبان و افراد ويژه اختصاص دارد.

و در حديث آمده است كه خدمت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض نمودند شنيده ايم بعضى از ياران عيسى روى آب راه مى رفتند؟ فرمود:

لوكان يَقينُه اَشدّ من ذلِك لَمَشى عَلَى الهَوَاء.(١٩٥)

(اگر يقينش از حالت موجود شديدتر مى بود مى توانست در آسمان و هوا هم حركت كند.)

حديث شريف صلاحيّت هاى آدمى را در پيشگاه الهى به داشتن يقين به پروردگار عالم مورد بررسى قرار مى دهد زيرا داشتن ولايت و قدرت تصرّف درجهان هستى كه به ولايت تكوينى نام گرفته است ازهمان يقين مايه مى گيرد و به قول مرحوم علامّه طباطبائى رحمه‌الله بعد از ذكر اين حديث شريف مى افزايد: (همه چيز بر محور يقين به خداوند سبحان ، و محو كردن اسباب جهان تكوين از استقلال در تاءثير دور مى زند بنابراين هر قدر اعتقاد و ايمان انسان به قدرت مطلقه الهيّه بيشتر گردد اشياء جهان به همان نسبت در برابر او مطيع ومنقاد خواهد شد.) (١٩٦)

واين است رمز رابطه يقين و تصرّف خارق العادّه در عالم آفرينش و دريافت صلاحيت مقام رسالت ونبوّت و امامت .

## صلاحيّت انسان براى امامت

اگر به مقام و مسئوليّت هاى الهى بادقت نظر توجّه شود و اسرار و حكمت هاى موجود خالق متعال در آنها مورد مطالعه قرار بگيرد دو صورت متصور است .

١ - اينكه مقامات الهيّه در اثر رشد و كمال وايجاد يقين در آنها شكل پيدا مى كند و سرمايه هاى بالقوّه به فعليّت مى رسند.

٢ - مقام و مسئوليت هاى الهى به قلب انسان نازل مى شوند يعنى در اثر رشد و كمال و يقين فرودگاهى تشكيل مى شود وبه اندازه آماده گى فرودگاه هواپيما مى تواند در آن بنشيند مثال : اگر در محيطى فرودگاه تاءسيس نشود فرود هواپيما در آن مكان مشكل ، و بلكه محال است ليكن گاهى فرودگاه آمادگى فرود هواپيماهاى كوچك را دارد و گاهى در اثر توسعه باند فرودگاه ، هواپيماهاى بزرگى هم مى توانند به راحتى در آن بنشينند.

اگر درست ملاحظه شود هر دو بخش وجوه اشتراك زيادى دارند ليكن تا جايگاه مناسب براى احراز مقامات الهيّه در دل آدمى محقق نشود و قابليّت وى در اثر يقين ، رشد پيدا نكند نمى تواند بارسنگين مسئوليت امامت را بر دوش گيرد.

تشخيص آماده گى براى مسئوليّت هاى خداوندى و معيّن كردن صلاحيت شخص برآن ، منحصر به پروردگار عالم است هيچ احدى نمى تواند در اين باره اظهار نظر نمايد چون پى بردن به يقين و قابليّت كسى ، امر مشكل است وانسان در مواردى باكنار هم قرار دادن قرائن وشواهدى دست به اين كار مى زند ليكن پايگاه آن قطعيت و جزميّت ندارد.

امام رضا عليه‌السلام در باره امام و مسئوليّت هايش مى فرمايد:

اَلاْمامُ اَمينُ اللّهِ فى اَرْضِهِ و خَلْقِهِ، وحُجَّتِه عَلى عِبادِهِ، و خَليفَتِه فى بِلادِهِ والدّاعى اِلَى اللّهِ والذّابُّ عن حَرِيم اللّهِ.(١٩٧)

امام امين خدا در روى زمين و مخلوقاتش ، و حجت و راهنماى او بربندگانش ، و خليفه خدا دربلادش ، و دعوت كننده [مردم ] بسوى خدا، و دفاع كننده از حريم او مى باشد.

چندين مسئوليت مهّم براى امام عليه‌السلام معين شده است ١ - امين ٢ - حجّت ٣ - خليفه ٤ - داعى ٥ - دفاع كننده .

اگر در مورد هر يك از اين اوصاف مطالعه شود و به واقعيّات آنها اطلاع حاصل نمايد بطور يقين خواهد گفت چنين فردى از يك صلاحيّت فوق العادّه اى برخوردار است زيرا امين بودن براى خدا يك مسئله كوچك و ساده اى نيست بلكه از عظمت وبزرگوارى وحق اليقين حكايت مى كند چنانكه يكى از زيارات حضرت امير المؤ منين على عليه‌السلام (به امين اللّه ) شهرت دارد.

السلام عليكَ يا امينَ اللّهِ فى اَرْضِهِ ...

درود و سلام بر تو اى امين خدا در روى زمين .

سؤ ال : آيا انسان مى تواند در مورد اين صفات براى كسى اظهار نظر كند و او را به يكى از اين اوصاف ، متصّف نمايد؟

جواب : چنين اظهار نظر در مقدورات وى نيست يعنى او نمى تواند صلاحيّت كسى را براى احراز اين مقام و منصب مهّم الهى تاءييد كند مگر توسط قرائن و شواهدى كه از ناحيه بارى تعالى در اختيار او قرار گرفته است مى تواند فردى را توصيف كند امين خدا بودن يك انسان ، اوج كمال و فزونى ايمان لازم دارد و تشخيص اين حقيقت از عهده بشر خارج است .

مثلا: بوسيله سخنان پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نزول آيات الهى ، و آشكار شدن معجزات و كرامات بدست او، مى توان به صلاحيّت كسى آگاهى پيدا كرد زيرا اين نوع اعمال نشان دهنده يقين وايمان او به حضرت اقدس تعالى است .

لازم بذكر است

وجود قرائن در اختيار انسان ، به معناى ايجاد صلاحيّت بدست او نيست بلكه آنها از واقعيّتى موجود و ثابت حكايت مى كند.

وقتى كه آيات و احاديث زيادى در شاءن ائمه اطهار عليهم‌السلام آمده و در ادعيه و زيارات بدان اشاره شده است قابليّت و صلاحيّت كامل آنها را براى احراز مقام و منصب الهى ، نشان مى دهد و رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى كه در مكان و زمانهاى متعدد به امامت و ولايت على عليه‌السلام ويازده فرزند معصومش عليهم‌السلام اشاره مى كند مى خواهد صلاحيّت كامل آنها را براى احراز مقام امامت به مردم روشن نمايد كه هركس نمى تواند خود را براى چنين مسئوليتى نامزد كند هرچند تمام مردم دنيا وى را تاءييد كنند چون تاءييد مردم هيچ تاءثيرى در قابليّت او ندارد بلكه ملاك تاءييد خداى متعال است .

بعنوان نمونه در زيارت جامعه آمده است .

و تَراجِمةً لِوَحْيِهِ: مفسّران و مترجمان وحى

و حَفَظَةً لِسِرِّه :حافظان اسرار الهى

وَ خَزَنَةً لِعِلْمِهِ: خزينه علوم او

و اَرْكانا لِتَوْحِيدهِ: اركان وحدانيّت خدا

و اَدِلاّءَ عَلى صِراطِهِ: هاديان و راهنمايان مسيرش

وَارْتَضاكُمْ لِغَيْبِهِ: به آگاهى شما از علم غيبش خوشنود و راضى است

وَ رضِيَكُمْ خُلَفاءَ فى اَرْضِهِ: و شما را بخلافت الهيّة در زمين پسنديده

واَنْتُم نُورَ الاَخْيار: شما نور قلب خوبانيد

وِ بكُمْ فَتَح اللّهُ و بكُمْ يَخْتِمُ اللّهِ: با شما جهان هستى را شروع و به شما ختم كتاب آفرينش مى كند.

و بِكم يُنَزِّلُ الغَيْثَ: بواسطه شما باران نازل مى كند

وَ بِكُمْ يُنَفِّسُ اَلَهَّم وَ يَكَشِفُ الضُّرَّ: بواسطه شما اندوه و غم و رنجها از دلها برطرف مى گردد

همه از زيارت جامعه كبير نقل شده است .

اين همه توصيف وتعريف از زبان معصوم عليه‌السلام نشان مى دهد كه ائمه هُدى عليهم‌السلام در پيشگاه الهى از يك صلاحيت فوق العاده اى برخوردار بودند چون لسان حديث و آيات و در يك كلام ، وحى ، هميشه حكايت از واقع دارد. مثلا: ترجمه وحى به معناى تبديل لفظ به لفظ ديگر نيست بلكه به معناى پرده بردارى از حقايق و اسرار غيبى ، وشكافتن پوسته هاى حروف ، آشكار ساختن قدرت و عظمت خداوندى ، و دريك عبارت : حَفّارى در معادن و مخازن جهان وحى ، و عينيّت دادن به آن ، كارشناسى مهمّى را مى طلبد وقتى كه امام حجّت وخليفه خدا در روى زمين است يعنى اُبّهت و عظمت و قدرت خدا در سيماى اومتبلور است و مى تواند مرده را زنده كند و از تمام اسرار غيب باخبر باشد همانطورى كه در وجود مقدّس نبىّ اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عظمت و قدرت الهيّة محقّق بود وآن معجزات و كرامات ، و معراج ، و نفوذ در ضمير و باطن ... نشانگر آن واقعيت است .

و در مورد امامان معصوم عليهم‌السلام هم همين ولايت الهيّه وجود دارد كه اجمالا در ابتداء كتاب بدان اشاره شده است .

آنكه براى همگان لازم است اين است كه جهان هستى در بقاء و حدوثش به حجّت و خلفاء وامين الهى محتاج است حتى نزول باران و خير و بركت و رفع غم و اندوه و حوادث تلخ و ناگوار، وايجاد آرامش روانى براى جامعه بشرى به آنها وابسته است و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدت بيست و سه سال در هر شرائط افكار عمومى را به اين نكته معطوف مى داشت تا در شعاع نور ولايت قابليّت ها بالا رود و در دل آدمى يقين به قدرت و عظمت و مهر و محبّت الهى چنان قوى شود كه بشر از خوف و هراس تمامى فشارهاى روزگار نجات يابد وتنها از خدا بترسد.

و يكى از رموزات شناسائى اولياء و خلفاء و حُجج الهى وجود خوف الهى در دلهاى اوست چون چنين ترسى آدمى را در تمام امورات زندگى معتدل مى كند و هميشه به وابستگى توحيديش مى افزايد.

در نتيجه روشن شد كه امام معصوم عليه‌السلام مجموعه اين صفات عاليه را در اختيار دارد و صلاحيت وى براى اين مهم ، از ناحيه ذات اقدسى الهى مورد تاءييد قرار گرفته است و بدين وسيله هيچ احدى نمى تواند خود و يا افراد ديگرى را با آن عزيزان مقايسه نمايد هرچند در اين زمينه صاحب مقام و منزلتى هم باشد چون آن ويژه گى و خصوصيت كه در اهل بيت عليهم‌السلام وجود دارد فقط به آنها اختصاص دارد و در زيارت جامعه آمده است :

حَيْثُ لاَيْلَحقُهُ لاحِقٌ و لا يَفُوقُه فائِقٌ و لاَيْسِبقُهُ سابِقٌ.(١٩٨)

مقام و منزلت اهل بيت عليه‌السلام در يك سطحى قرار گرفته كه از سابقين و لاحقين كسى بدان نخواهد رسيد و فوق آن مرتبه احدى راه نيابد و از آن پيشروى نخواهد كرد.

وَ لا يَطْمَعُ فى اِدْراكِهِ طامِعٌ حَتّى لا يَبْقى مَلَكَ مُقَّربٌ و لا بَنىُّ مُرسَلٌ وَ لا صِدّيقً وَ لا شَهيدٌ وَ لا عالمٌ وَ لا جاهِلٌ وَ لا دَنّىٌ وَ لا فاضِلٌ وَ لا مؤ منٌ صالِحٌ...(١٩٩)

و ابدا طمع نيل به آن مقام را هم كسى نكند تا آنجا كه هيچ ملك مقرّب و پيامبر مرسل و هيچ صديق و شهيد و عالم و جاهل و پست و فاضل و مؤ من صالح و فاجر ستمگر سركش ، و شيطان گمراه و مخلوقات ديگر در ميان آنها وجود ندارد مگر اينكه خدا جلالت و مجد و عظمت ورفيع شاءن شما را به آنها شناسانده است واين معرّفى و شناسائى از ناحيه خداى سبحان نشان دهنده اوج عظمت امام است و كسى را نشايد كه در مقابل خورشيد فروزان رحمت الهى بر سر نقاب انداخته و خود را در باتلاق هاى جهالت ونادانى نابود كند.

اگر تمامى دانشمندان در هر زمينه اى افكار عمومى را بدين جهت هدايت نموده و در شاءن صلاحيّت خودشان حركت مى كردند بطور مسلّم و قطعى صاحب يك فرهنگ غنى بوده وبا تمام امكانات موجود پيشرفت و ترّقى و تمدّن سالم را وارد جامعه مى كردند با كمال تاءسّف شيرينى و لذّت دنيا با ايجاد وابستگی هايش مردم را به فقر معنوى گرفتار ساخت وهر روز مقام و منزلت انسانى و زيست سالم وى در اثر كمبودهاى معنوى وعدم اطاعت از حجّت وامين الهى با خطرهاى جدّى و نابود كننده مواجهه است .

# فصل سيزدهم :امام ، معصوم است

حقيقتى كه براى موجودات ذی شعور خصوصا انسان مطرح است مسئله اعتماد و اطمينان است چون روح و روان يا دل و جان با اين واژه رابطه نزديك دارد و اساس زندگى هم بدان وابسته است .

مثلا اگر حيوانى به انسان يا مكانى اطمينان نداشته باشد هيچ وقت به آن سو توجه نمى كند و در هنگام مشاهده فرار مى كند گروهى از پرنده گان ياحيوانات وحشى با عدّه اى از مردم چنان الفت پيدا كرده اند كه آنها را از خودشان مى دانند زنبور عسل سرزده وارد كند و نمى شود بلكه با حسّ شامّه قوى كه دارد از ميان چند هزار كندو، وارد جايگاه امن و مورد اعتماد مى شود.

اين نكات نشان دهنده اين است كه موجودات ذى شعور ودرك يا حسّ كننده مانند اسب سگ مورچه زنبور عسل كبوتر طوطى گربه ... هميشه در دل جايگاه مورد اعتمادى را جستجو مى كنند اگر انسانى بتواند خود را براى ،آنها مورد اطمينان قلمداد كند به آن گرايش پيدا مى كنند.

اما انسان كه از تمامى موجودات ديگر الهى مجهّز به عقل وشعور كافى است با شدّت و سرعت تمام نيازمندى خود را به اعتماد و اطمينان ابراز مى كند وهميشه در جستجويش مى باشد وقتى كه برايش دوست ويا استاد و همسايه و كارگر و پزشك و عالم و كار فرما و مدير و... پيدا كرد با تمام وجودش بدان عشق مى ورزد و هر سخن يا اسرارى كه دارد بوى مى گويد.

مثال : پدرى صاحب چند فرزند است واز نظر عواطف پدرى تفاوتى در ميان آنها وجود ندارد ليكن براى پدر در اين صورت مسئله اعتماد ضرورت دارد تا بدين وسيله سفارشات خويش را به او بسپارد ازميان فرزندانش به هركدام اعتماد داشته باشد مسئوليتها را بوى واگذار مى كند چون قلب آدمى با هيچ كس آرام نمى گيرد مگر فردى كه مورد اطمينانش باشد.

در بعضى مورد انسان ، كارگرى را بر فرزندان وخويشان با سواد و پر قدرت خويش ترجيح مى دهد و كليد مسئوليتها را به وى مى سپارد چون به وى اعتماد پيدا كرده است .

اهالى روستا چند هزار گوسفند را براى چريدن بدست يك فرد چوپان مى سپارند.

در هر حال ، آنكه دل آدمى را بخود جلب مى كند و از نزديك ترين خويشان وى محبوبترش مى كند مسئله اعتماد و اطمينان است .

س : اعتماد و يا اطمينان يعنى چه

ج : معناى اين دو كلمه به آرام گرفتن دل آدمى برگشت دارند چون اعتماد و يا اطمينان يك امر يا فعل قلبى است وقتى كه فردى در هر زمينه اى از خيانت و جنايت و تجاوز به حقوق ديگران فاصله مى گيرد و در برابر اعمالش ‍ احساس مسئوليّت مى كند براى ديگران مورد اعتماد خواهد بود البته لازم بذكر است كه قلب آدمى بعد از مطالعات و ملاحظات واختيارات فراوان مى تواند اعتماد كند پس بنابراين كسى كه خواسته هاى آدمى را بدون خيانت و با احساس ‍ مسئوليت انجام مى دهد براى وى مورد اطمينان است .

و دركلام اللّه المجيد آمده است :

(اَلا بِذكر اللّهِ تَطْمَئنُّ القُلُوب ) (٢٠٠) (آگاه شويد كه با ياد خدا دلها اطمينان پيدا مى كند) براى اينكه تمام خواسته هاى آدمى در پيشگاه الهى بدست مى آيد و از تمامى وابستگى هاى دنيوى در همان حال كه بياد خداست دست بر مى دارد و لذا آرامش ‍ پيدا مى كند.

تحقق اطمينان در قلب آدمى با هر وسيله كه باشد مورد توجه هركس است و آن وسيله انسان باشد يا موجود ديگر، براى وى قداستى خاصّى پيدا مى كند چون به تمام نگرانى ها و اضطراب هايش پايان مى دهد.

اگر تحقق اطمينان ويا اعتماد توسّط انسانى صورت گيرد در متن اجتماع از مزيّت خاصىّ برخوردار خواهد شد و در طول تاريخ افرادى بودند كه موجبات آرامش خاطر ديگران را فراهم مى نمودند.

س : انسان چگونه و در چه شرائطى مى تواند مورد اعتماد قلوب ديگران واقع شود؟

ج : آنچه دراين زمينه مهمّ است اين است كه انسان با عطاء مال و بخش وسايل زندگى نمى تواند به اين مقام دست يابد بلكه اساسى ترين راه براى جلب قلوب ديگران ، ايجاد يقين كامل در اندرون است و هر مقدار حكومت ايمان در روح و روان يا جسم و جان آدمى گسترده گى پيدا كند به همان اندازه در قلب ها رخنه كرده و اطمينان خاطرشان را فراهم مى سازد و اين از مهمترين آثار ايمان و عمل شايسته است و خداوند متعال در اين زمينه مى فرمايد:

(اِنَّ الَذِّينَ امَنُوا و عَمِلوا الصّالحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّا).(٢٠١)

كسانى كه ايمان آورده و اعمال شايسته از خود نشان داده اند خداى رحمن محبت آنها را در دلها مى افكند.

و در حقيقت اثر موجود متوجّه دو فعل و يا دو حركت است يكى حركت قلبى است و ديگرى حركت و يا فعل اعضاء ظاهرى .

مسئله ايمان يك فعل قلبى است و افعال قلبى بر افعال اعضاء ظاهرى مقدم است چون شايستگى عمل از حركت قلب مايه مى گيرد و در قرآن مجيد متجاوز از پنجاه آيه كلمه (ايمان ) جلوتر از عمل صالح آمده است واين نشان مى دهد كه شايستگى هر عملى به نيت يا فعل قلبى مربوط مى شود و صلاحيت خويش را از او مگيرد چون ظهور عمل نمى تواند اثر اعتمادى در دلها ايجاد كند و مويّد اين ادّعا آيه ديگر است كه مى فرمايد:

(مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثى وَ هُو مؤ مِنٌ فَلَنُحيّينَّهُ حَياةً طَيِّبَةً) (٢٠٢)

هر كس مرد يا زن عمل شايسته اى را انجام دهد در حالى كه مؤ من باشد بنابراين او را در يك زندگى پاك و تواءم با آرامش ‍ قرار مى دهيم .

در نتيجه معلوم شد كه ايمان يك فعل قلبى است و شايستگى اعمال بدان وابسته است و اثراتى كه با خود دارد زياد است كه يكى از آنها ايجاد اطمينان واعتماد در دلهاى ديگران است .

و در مورد كلمه [وَدّ] اگر خوب دقّت شود فعل وانفعالات قلبى را معنى مى دهد و درمورد شاءن نزول آيه از علماء عامّه و خاصه آمده است كه مصداق بارز و كامل آن حضرت على عليه‌السلام است .

علامّه زمخشرى در كشّاف ، سبط ابن الجوزى (تذكره ) و گنجى شافعى و قرطبى در تفسير مشهورش ، محب الدين طبرى (ذخائر العقبى ) نيشابورى در تفسير معروف خود، سيوطى ، در (در المنثور) و هيثمى در صواعق المحرقة آلوسى در روح المعانى ... از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند كه اين آيه در حق حضرت امير عليه‌السلام نازل شده است در كتاب ((صواع ) از محمد بن حنفيه در تفسير اين آيه چنين نقل مى كند: (لا يَبْقى مؤ مِنٌ الاّ وَ فى قَلْبِهِ وَدُّ لِعَلي وَ لاَِهْلِبَيْتهِ) (٢٠٣) هيچ فرد با ايمان پيدا نمى شود مگر اينكه در قلبش ، محبّت به على عليه‌السلام و خاندان اوست .

بطور كامل مشخّص شد ايجاد اعتماد در دلها نياز قطعى به تبعيّت و پيروى از دستورات خداوندى دارد زيرا بدين وسيله نيروهاى بالقوّه در فضاى درون به فعليّت مى رسند و از همين راه با قلوب و دلها ارتباط حاصل مى كند و حقيقت خويش را به آنها گزارش مى دهد كه به احدى جز خدا وابستگى ندارد.

س : وابستگى به خالق متعال چه آثارى بدنبال دارد؟

ج : اساس زندگى آدمى را همين وابستگى تشكيل مى دهد زيرا وى به اندازه آئين نامه و دستورات آن ، برنامه هاى خود را شروع مى كند و دريك كلام معناى عقيده و يا اعتقاد همان وابستگى است زيرا كلمه عِقْد به معناى بندكردن وگره زدن است هر انسانى به عقيده اش بند مى شود و در چهارچوبش حركت مى كند.

مثال : موجود زنده اى را بوسيله ريسمان به ميخى بسته اند واين حيوان زنده به اندازه طول ، ريسمان مى تواند در اطراف ميخ بگردش و چرخش خويش ادامه دهد و از گياهان موجود استفاده كند.

انسان به عقيده اش بند، است وبه اندازه دستوراتش حركت خويش را تنظيم مى كند.

اگر ايمان به پروردگار عالم اساس اعتقاد كسى را تشكيل دهد در شعاع آن وظائف وتكاليفى پيدا مى كند و هميشه خود را به رعايت آن موظّف مى داند و از اعمال و رفتارى كه با تكاليف اعتقاديش مخالفت دارد فاصله مى گيرد و خود را در هر شرائط از آلوده شدن به اعمالِ مخالف با دستورات دينى نگه مى دارد و آن را عصمت گويند.

س : عصمت يعنى چه و چگونه محققّ مى شود؟

ج : كلمه (عِصْمَتْ) از نظر لغت به معناى ، منع كردن و يا حفظ نمودن آمده است وقتى كه انسان خودش را از خطر و ضرر چيزى نگهدارد و حوادث ناگوارش را از دامن خويش بزدايد نسبت به آن مسئله عصمت يافته است .

مثال : آبى در ظاهر تميز از كنار ساختمان بيمارستان جاريست وگروهى مى خواهند از آن استفاده كنند ليكن پزشكى كه در آن محيط مشغول كار است و از آلوده گى آب آگاه است از اين آب استفاده نمى كند و ديگران را از خوردن آن نهى مى نمايد پزشك نسبت به اين كارى كه انجام نمى دهد عصمت دارد.

عصمت همان طورى كه در لغت به معناى منع آمده است و در آيه شريفه هم به همين معنا آمده است (وَاللّهَ يعْصِمكُ مِنَ النّاسِ) اى پيامبر خداوند تو را از خطر وضررهاى مردم منع مى كند.

و در اصطلاح ، تعاريف متعددى در ميان علماء براى عصمت نقل شده است .

١ - گروهى از عدليّه مى گويند: بِاَنَّ العِصْمَةَ لُطْفً مِنْ اللّهِ تعالى اَلْمانِعُ لِلمُكَلِّف مِنْ ترْك الواجِباتِ و فِعْل المُحرَّمات يَفْعَلُه اللّه تَعالى به غَير سالبٍ للقُدْرةِ.(٢٠٤)

حاصلش اين است كه عصمت لطفى است از جانب خداى تعالى ، مكلَّف را از ترك واجبات الهى وانجام محرّمات منع مى كند اين لطف در وجود مكلف فعل الهى است ليكن مشروط براينكه اختيار و قدرت وى را در انجام اعمالش سلب نمى كند.

براى اينكه مكلّف اگر از قدرت و اراده اى برخوردار نباشد وانجام فرائض و ترك محرّمات را با اراده خداوندى انجام دهد وكمترين قدرتى برخلاف آن نداشته باشد هيچ مدح و ذمّى به اعمال وى مترتّب نخواهد شد.

بلكه اين لطف موجب آگاهى و بصيرت مى شود تا مكلف را از دواعى معاصى منصرف نمايد نه اينكه معنى لطف سلب قدرت از او است .

٢ - اشاعره گويند: اَلْعِصْمَة اَنْ لا يَخْلُقَ اللّه فى المعْصُوم ذَنْبا.(٢٠٥)

و اين تعريف مبتنى بر قاعده اشاعره ، كه گويند افعال بندگان را خدا خلق مى كند وآنها هيچ اختيارى از خود ندارند و در اعتقاد گروه ديگر: اينكه عصمت در معاصى كبيره مطرح است واز گناهان صغيره هيچ نوع عصمتى وجود ندارد.

٣ - المعروف عند الحكماء انّ العِصْمَة مَلَكةً تَمْنَعُ الفجُورَ ناشِيَةٌ مِنَ العِلْمِ بِمَثالِب المَعاصِى وَ مناقِب الطّاعاتِ، وَ تتاكَّدُ فى الاَنْبِياء بِتَتَابِعِ الوَحْى اِليهَم بالاوامر الدّاعِيَةُ اِلى ما يَنْبَغى ، و النَّواهِى الزّاجِرَةُ عَمّا لاَيْنَبغى ...(٢٠٦)

حاصل معنى اين است آنكه در نزد علماء و فلاسفه [حكماء] مطرح است عصمت ملكه ايست كه شخص را از انجام جميع معاصى منع مى كند و اين نيرو از علم و آگاهى به كثافت و آلودگى و قبايح گناه و به فضائل و مصالح طاعات ناشى مى شود واين معنى در وجود انبياء از قدرت و تاكيد زيادى برخوردار است چون پى در پى بودن وحى الهى در اوامر، كه دعوت كنند به مصالح و نيكى هاست و درنواهى ، كه منع كننده است آنها را از معاصى و قبائح باز مى دارد.

## مجموعه گفتار عدليه و حكماء

آنچه از ظهور اين دو عقيده بر ميايد عصمت به صورت علم و عمد شامل مى شود يعنى مكلف عالما و عامدا دنبال چنين كارهاى نمى رود ليكن بصورت سهو و نسيان اين تعاريف شمول ندارد چون در مقام معصوم وقتى كه تعريف مى شود اينكه او در تمام موارد اعم از حالت سهو و عمد و نسيان دنبال خطاء و گناه و معاصى حتى در فكر و تصوّرش نخواهد بود و اين تعاريف با عقيده اماميّه مطابقت ندارد چون امامان در همه احوال معصومند و بعد از حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرتبه عصمت ائمه هُدى اَشدَّ و آله از مرتبه ساير انبياء مرسلين و ملائكه مُقرَّبين است چه اگر [ترك اولى ] به انبياء گذشته نسبت داده شود ليكن نسبت به آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين نسبتى هم داده نمى شود.

٣ - عقيده اماميّه در مورد عصمت

اَنَّ العِصْمَة قُوَّةً رَبّانِيَة المانِعَةُ مِنْ جَميعِ الزَّلَلَ و الخَطاءِ عَمْدا او سَهْوا مَع القُدْرَةِ عَليها.(٢٠٧)

عصمت نيرو و قوّه ربّانى است از تمام لغزشها وخطاها در صورت عمد يا سهو با داشتن قدرت مكلف بر انجام آنها، منع مى كند.

حضرت صادق عليه‌السلام در تعريف عصمت و يا معصوم مى فرمايد:

المعصوم هُوَ الممتَنِعَ بِاللّهِ مِنْ جَميعِ مَحارِمِ اللّه و قال اللّه تبارك و تعالى و مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِىَ الى صِراطٍ مُستَقيم .(٢٠٨)

معصوم آن كسى است كه بوسيله قدرت الهى از جميع محارم خدا منع شود و خداى متعال مى فرمايد: هركس بخدا تَمسّك جويد به راه مستقيم هدايت شده است .

وامام على بن الحسين عليه‌السلام مى فرمايد:

الامام مِنّا لا يَكُونُ اِلاّ مَعصُومَا و لَيْسَتِ العِصْمَةُ فى ظاهِر الخِلْقَةِ فَيَعرِف بِها لذلك فَلِذلِك لا يَكُون اِلاّ مَنْصُوصَا فقيلَ لَهُ: يابن رسول اللّهِ فَما مَعنَى المَعصُوم ؟

فَقالَ: هو المُعْتَصِم بِحَبْلِ اللّهِ وَحَبْل اللّه هو القُران لا يفترقان الى يوم القِيمةِ...(٢٠٩)

امام از خاندان ما [اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ] بايد معصوم باشد و عصمت در ظاهر وجود كسى نيست كه تشخيص داده شود و به همين جهت بايد امام مَنْصُوص باشد [توسط خداى متعال برگزيده شود چون اوبه عصمت كه يك نيروى معنوى است آگاهى دارد] كسى عرضه داشت اى فرزند رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معنى معصوم يعنى چه ؟ فرمود: او كسى است كه به ريسمان الهى تمسّك نموده و ريسمان خداى متعال قرآن است قرآن و امام معصوم تا روز قيامت از هم جدا نمى شوند امام بسوى قرآن هدايت مى كند و قرآن بسوى امام هدايت مى نمايد واين معنى قول خداست كه فرمود: (انَّ هَذا القُرانَ يَهْدى لِلَّتى هِىَ اَقْوَمُ).(٢١٠)

(اين قرآن مردم را به آئينى كه مستقيم ترين و پا برجاترين آئين هاست هدايت مى كند.)

كلمه [اَقْوم ] نشان دهنده يك واقعيّت است و آن اينكه : آئين و يا هدايتى كه بتوسط قرآن و امام معصوم صورت مى گيرد مستقيم ترين و پا برجاترين و صافترين طرق و آئين است .

## ويژه گيهاى عصمت

تعريف و شناختن يا شناساندن چيزى كه در ظرف حواسّ آدمى نيست و او از اين راه نمى تواند بدان دست يابد چون يك امر مشكلى است با درنظر گرفتن اين معنى ، كه تعداد زيادى از واقعيّات درميان انسانها مطرح است ليكن از چگونگى آن ، حواسّ پنجگانه بشر بيگانه است مثلا محبّت ، عاطفه ، دشمنى و كينه يا عداوت ... يكسرى واقعيّاتى هستند و هركس در دوران زندگيش آنها را قبول دارد ولى از تشكّل و موجوديّت عينى آنها دست خالى است .

عصمت يك نيروى معنوى است همانطورى كه قبلا تعريف گرديد ليكن عمده ترين مشكل اين است كه اين نيروى بازدارنده چگونه صورت مى گيرد؟ آيا در اثر ممارست و تمرين هاى زياد، يك قدرت باز دارنده در وجود آدمى شكل مى گيرد و او را از گناه و معصيت درحال سهو و نسيان و عمد نگه مى دارد؟ و يا اينكه عصمت يك نيروى معنوى است كه از ظاهر و باطن آدمى را زير نظر مى گيرد و با قدرت خويش او را از ارتكاب به معصيت در تمام حالاتش باز مى دارد؟ در هر صورت راهپيمائى در اين مسير باريك و لغزنده كه در تحققّ و فهم و درك معناى عصمت واقع است براى آدمى به تنهائى نا ممكن است زيرا فراتر از حواس و درك اوست اما به استناد قرائن و شواهد قطعى ، معصوم بودن براى انسان مشخّص ‍ مى شود.

معصوم هر آن موجوديست كه در چهار چوب رضا و خوشنودى خدا واقع شود با اينكه در اذهان عمومى و خصوصى معصوم بودن به صرف معصيت نكردن صدق مى كند ليكن اين معنا با آن عهد و مقصودى كه خدا در آياتش براى امام مدّنظر گرفته فاصله دارد و اگر معناى معصوم را صرفا به عدم عصيان برگردانيم و بگوئيم پيشوايان معصوم يعنى كسانى كه گناه نمى كنند و در تمامى حالات اعم از سهو و نسيان و عمد دنبال معاصى نيستند در اين صورت دايره دلالتش را خيلى تنگ نموده ايم چون چنين حالات در افراد عادّى هم ، بر اثر كثرت ممارست و تمرين مى تواند شكل بگيرد ليكن واجد شرائط مقام امامت و ولايت نيستند در فرهنگ قرآن واژه عصمت ، براى پيشوايان معصوم ، ثمره دوام وابستگى بخدا است يعنى در اثر عبادت و بنده گى كامل ، و يا واقع شدن در يك عرفان و عين اليقين ، تمام لحظات دوران زندگى را بياد خدا بوده اند واين يادآورى و توسل و تمسك در هر لحظه ، نيروى عصمت را در وجودشان مى گستراند خداى سبحان در اين زمينه مى فرمايد: (فَاَذْكُرُونى اَذْكُرْكمْ) (٢١١) پس مرا ياد كنيد من هم شما را ياد مى كنم در آيه ديگر آمده است : (يا اَيُّها الذِّينَ اَمنُوا ان تَنْصُرواللّه يَنْصُركمْ و يُثَبِّتْ اَقْدامَكُمْ...) (٢١٢) اى كسانى كه ايمان آورده ايد اگر به يارى و نصرت خدا قيام كنيد خداوند شما را نصرت و يارى مى كند و قدمهاى تان را ثابت نگه داشته و از لغزشها حفظ مى كند.

ياد خدا و توجه به او و بنده واقعى شدن ، آدمى را در شعاع عنايات والطاف الهى قرار مى دهد و درتمام مراحل زندگى وى را يارى نموده و از لغزشهاى موجود نگهدارى مى كند واين معنى عصمت است كه از نصرت و يارى خداوند،كه همان رعايت اوامر و دستوراتش مى باشد ريشه مى گيرد ثبات قدم ، و نگه داشتن از لغزشها در مقابل توجه بخدا و مراعات كردن رضا و خوشنوديش ، قرار داده شده است .

اگر عصمت را تنها به گناه نكردن معنى كنيم مبنى بر اينكه كسى كه درحال سهو و عمد معصيت نكند معصوم است در اين صورت چه مقام و منزلتى بر آن مترتب خواهد بود زيرا ممكن است بوسيله دارو و يا تمرينهاى خاصى در وجود انسان موقعيتى بوجود آيد كه به گناه ميل نكند در اين صورت به او معصوم گفتن چه ارزشى خواهد داشت ؟

آنچه در لسان احاديث در باره عصمت آمده است معنائى از كمال و توجه مطلق به خالق هستى را نشان مى دهد نه اينكه گناه نكردن تنها مفهوم عصمت را روشن مى كند براى اينكه گناه ومعصيت در اثر فقر مادّى و معنوى ، شكل مى گيرد وبشر در اثر چنين كمبودها ميل به گناه مى كند وقتى كه اين نوع نيازمندى كه عامل اصلى لغزشهاى انسان است از روح و روان وى زدوده شود ديگر زمينه اى براى معصيت در وجودش نخواهد بود و در اين حال عصمت مفهوم پيدا مى كند امامان معصوم عليه‌السلام از چنين كمبودها ونيازمنديها مبّرى هستند و در يك سطح خيلى عالى فراتر از فكر بشرى قرار گرفته اند.

هشام و تفسير عصمت سودمندترين مطلبى از هشام بن حكم شنيده ام اين بود روزى از وى خواستم تا عصمت را كه از صفات امام عليه‌السلام است برايم معنى كند.

از او سئوال كردم : آيا امام معصوم است ؟

گفت : ارى .

پرسيد: عصمت چگونه قابل تعريف است و با چه وسيله شناخته مى شود؟

گفت :

انَّ جميع الذّنوب ، لها اَرْبَعَةُ اَوْجُه ، لا خامِسَ لَها: الحِرْصُ و الحَسَدُ و الغَضَبُ والشَّهْوَةُ فهذه مَنْفِيَّةٌ عنه :(٢١٣)

تمامى گناهان به چهار عامل وابستگى دارند و عامل پنجمى وجود ندارد وآن چهار عامل عبارتند: ١ - حرص ٢ - حسد ٣ - غضب ٤ - شهوت .

و در امام اين عوامل وجود ندارد. [نه اينكه خداوند در آفرينش امام ، زمينه اين عوامل چهارگانه را نيافريده است بلكه در اثر وابستگى بخدا و دوام ياد او، كمبودهائى كه ، آدمى را بسوى اين عوامل سوق مى دهد در آنها وجود ندارد.]

هشام به ترتيب توضيح مى دهد و انگيزه نبودن عوامل مذكور را در امام روشن مى سازد:

١ - وَ لا يَجُوز اَنْ يُكُونَ حَريصَا عَلى هذهِ الدُّنيا وَهِىَ تَحت خاتَمْهِ لاَِنَّهُ خازِنُ المُسلمينَ فَعَلى ماذا يَحْرُصُ؟(٢١٤)

سزاوار نيست كه امام به اين دنيا حريص شود براى اينكه تمام دنيا و امكاناتش در زير انگشتر اوست و اوخزينه مسلمانان است پس براى چه چيزى مى خواهد حريص شود؟

٢ - وَ لا يَجُوزُ اَنْ يَكُونَ حَسُودَا لاَِنَّ الاِنْسانَ اِنَّما يَحْسُد مَنْ هُوَ فَوْقَه اَحَدٌ، فَكَيفَ يَحْسدُ مَنْ هُوَ دُوُنَه .(٢١٥)

سزاوار نيست كه امام حسود باشد براى اينكه انسان هميشه حسادت را زمانى بكار مى گيرد كه بالاتر از او كسى باشد اما به كسى كه در هر جهت از او پائين تر است چگونه حسادت مى كند؟ [مقام امام درميان خلائق بالاترين مقام است كه تمامى موجودات اعم از انسان و جنّ و كوه دشت و حيوانات و درختان و منظومه شمسى و هر موجودى كه خلق شده است در اطاعت اوهستند.]

٣ - وَ لا يَجوزَ اَنْ يَغْضِبَ لِشَى ء مِنْ اُمُورِ الدُّنيا اِلاّ اَنْ يَكُونَ غَضَبُه لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ...(٢١٦)

سزاوار نيست كه امام به چيزى از امورات و مسائل دنيوى خشم و غضب نشان دهد مگر اينكه خشمش بخاطر خداى عزوّجل باشد زيرا خداوند اقامه و اجراى حدود و قوانين را بر او واجب نموده و در جلب رضاى پروردگار به هيچ ملامتى اعتناء نمى كند راءفت و محبّت دينش را در سطحى قرار نمى دهد كه از اقامه حدود خداى عزوّجل بازماند.

٤ - وَ لا يَجُوزُ اَنْ يَتَّبعَ الشَّهَوات ويُؤ ثر الدُّنيا عَلَى الاخِرَةِ...(٢١٧)

و سزاوار نيست كه امام به شهوات وغرائز نفسانى تمايل نشان داده و زندگى دنيوى را بر آخرت و لذّتهايش ترجيح دهد چون خداى عزوّجل آخرت را به او مورد علاقه قرار داده است همانطورى كه دنيا را براى ما مورد توجه قرار داده است او [امام ] در مورد آخرت مى انديشد همانطورى كه ما در باره دنيا فكر مى كنيم آيا شما ديده ايد كسى چهره زيبائى را بر چهره زشت وقبيح از دست دهد؟ يا غذاى تميز و گوارائى را با طعام تلخ عوض كند؟ يا لباس نرم و زيبائى را به لباس زبر و خشن ازدست دهد؟ و يا نعمت دائم و جاودانه را براى دنيائى كه فانى و نابود شدنى است ترك كند؟

امام عليه‌السلام دراثر وابستگى بخداوند متعال وتمسّك به او، عوامل معاصى را از روح و روانش زدوده است و خود را چنان ساخته كه اشتغال اعمال مباح دنيوى را براى خودش در برابر خداوند گناه تلقّى كرده واستغفار مى كند اگر مقدارى به ادعيه موجود از امامان معصوم عليهم‌السلام مانند دعاى كه به نام (كميل ) معروف است توجه شود حضرت امير عليه‌السلام با يك خضوع و خشوع خاصّى ، استغفار مى كند اين نوع گناه و يا استغفار از تصوّرات عادّى فراتر است كه آدمى بعد از طىّ مراحلى معرفت وبندگى آنها را درك خواهد كرد مبنى براينكه : اين استغفار از يك كمال و معرفت حكايت دارد چون هدف و مقصودى كه در عمق وجودشان مورد توجه است خداست و براى از دست دادن بهشت و يا ترس از جهنم استغفار نمى كند و در سخنان گهربار شان اين نكته متبلور است كه مى فرمايد:

اِلهى ما عَبَدتُّكَ خَوْفَا مِنْ نارِكَ وَ لا طَمَعا فى جَنَتِّكَ بَلْ وَجْدتُكَ اَهْلا للِعبادَة فَعَبدتُّكَ.(٢١٨)

اى خداى من ، تو را بخاطر ترس از آتش جهنم و طمع به بهشت برين تو، ستايش نمى كنم بلكه تو را اهل و سزاوار عبادت يافتم و لذا بنده گى تو را نمودم .

درك اين معنا از عرفان حضرت امير عليه‌السلام نشان مى دهد بهشت كه يك جايگاه خيلى عالى و تسكين دهنده ناراحتى ها و رسيدن به تمام لذتهاست براى امامان معصوم عليهم‌السلام مورد توجه نبوده است زيرا بهشت آنها همان ارتباط باذات اقدس تعالى است .

حضرت امام رضا عليه‌السلام در باره امام مى فرمايد:

الامام مُطَهرّ مِنَ الذُّنُوب ، مُبَّرِء مِنَ العُيُوبِ مَخْصُوصُ بِالعِلْمِ، مُوسُومٌ بِالحِلْمِ، نِظامُ الدّين ، و عِزُّ المُسْلِمينَ، و غَيْظُ المُنافِقينَ و بوار الكافرِين .(٢١٩)

امام از تمام گناهان پاك و از عيبها مُبرّى ، به علم و معرفت مخصوص شده است و به حلم ، نام و نشان يافته ، امام نظام دين ، عزّت مسلمانان ، خشم منافقين و نابودى كافران است .

## ريشه هاى عصيان

در يك نگاه عميق به ريشه و عوامل عصيان و تخلّف روشن مى شود كه اساس و يا عمده ترين عللِ، معاصى بشر، كمبودهاست وآن بر دو بخش است :

١ - اقتصادى ويا مادّى ٢ - فرهنگى يا معنوى

اين كمبودها بوسيله امكانات مناسبى كه خالق متعال در اختيار بشر قرار داده است جبران مى شود كره زمين با تمام امكاناتش مخصوص انسان است كه خداوند مى فرمايد: (خَلَقَ لَكُمْ ما فىِ الاَرْضِ جَميعا).(٢٢٠)

هرچه در زمين وجود دارد همه براى شما [انسان ] آفريده شده است . و هر انسانى با حول و قوّة الهى بكار و كوشش و فعاليّت ها دست بزند مى تواند كمبودهاى مالى خود را تاءمين كند.

و در زمينه فرهنگى و يا معنوى ، آئين آسمانى به وسيله پيامبران و امامان معصوم عليهم‌السلام در اختيار همگان مى باشد كه به تمامى جوانب انسان وزندگيش توجّه دارد و فرمولهاى سالم را بدون هيچ مشكلى ، براى رشد وكمال او آموزش مى دهد.

و هر انسانى كه زندگى را از وابستگى بخدا شروع كند و خود را در شعاع نور ايمان رشد دهد بطور كامل ، كمبودهاى روحى و مالى خويش را جبران خواهد كرد در نتيجه از گناه و عيب و نقص نجات پيدا مى كند.

امام بوسيله كمال بنده گى و تسليم در برابر خداى متعال از نيروى عصمت الهى برخوردار است و آنچه براى خودش از خدا مى خواهد افزودن به همان مقام بنده گى است وبه همين جهت تنظيم كننده امورات و برنامه هاى دينى و عزّت و افتخار جامعه اسلامى مى باشد و در يك كلام : حقيقت توحيد را ازهر جهت اعم از: عدل ، رحمت ، مهر و محبت ، قدرت و ولايت ، نفوذ بر ضماير و خبر از غيب ، و... به مَعْرَضِ نمايش مى گذارد افراد منافق و كافر را ناراحت و نابود كننده مى باشد.

ودر زيارت جامعه آمده است :

عَصَمَكُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ... و طَهَّركُم مِنَ الدَّنَسِ و اَذْهَبْ عَنْكُمُالرِّجسَ وطَهَّرَكُمْ تَطْهيرا... .(٢٢١)

خداوند شما [امامان ] را از لغزش نگه داشت واز نجاست و زشتى اعمال خلاف پاك كرد و رجْس و ناپاكى را از شما دور، و شما را در تمام زمينه ها پاك و تميز قرار داد.

دوام واستمرار وابستگى بخداى متعال با خود بركاتى دارد و پاكى از رجس گناه و عصيان ومبرّا بودن از عيوب از همين كانال مايه مى گيرد وقتى آيات قرآنى واحاديث شريف در مورد پاكى وطهارت ويا عصمت امامان معصوم عليهم‌السلام مطالبى بيان مى كند گروهى بدون توجّه والتفات به حقيقت عنايات الهى در مورد انسان خصوصا اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسير انحراف و اشتباه واقع شده اند ولى لازم است در هر زمينه اى آيات الهى واحاديث معصومين عليه‌السلام را دركنار هم قرار داده تا به كمك يك ديگر، معناى درست بدست آيد.

در قرآن عامل اصلى براى نزول رحمت خدا و باز شدن بركات آسمان و زمين بروى انسان تقوا وپرهيزكارى معرّفى شده است هر انسان يا هر جامعه اى اگر بوسيله پرهيز از گناه و عصيان ، برنامه هاى زندگيش را آغاز كند خداوند بركات آسمان وزمين را بر او نازل مى كند به يك آيه در اين مورد توجه كنيم .

(لَوْ اَنَّ اهل القُرى امَنُوا واتَّقوا لَفتحنا عليهم بَركاتٍ مِنَ السَّماء والاَرض ).(٢٢٢)

اگر اهل شهر و روستا ايمان آورده و تقوا پيشه كنند بر آنها بركات آسمان و زمين را مى گشائيم .

بنابراين نزول بركات و وصول عنايات الهى براى انسان اعم از فردى ويا اجتماعى ، منوط به ايمان وتقواست و هر مقدار اين دو عامل مهم شكل پيدا كنند توفيق آدمى را در جذب رحمت و عنايت خداوندى ، بيشتر خواهد كرد و در باره امامان معصوم عليهم‌السلام وقتى كه مسئله طهارت و پاكى آنها بخداى متعال نسبت داده مى شود سلب اراده واختيار را معنا نمى دهد كه خدا آنها را در مسير بنده گى طورى آفريده است كه به گناه و عصيان ميل ندارند بلكه اين عنايت وتاءييد از ناحيه ذات اقدس تعالى نشانگر يك ايمان قوى وتقواى درونى و بيرونى ائمه عليه‌السلام است و چون در تمسّك وتوجّه وتوسّل وبنده گى خداى سبحان به درجات نهائى قدم نهاده اند و در احساس خودشان لذّتى شيرين تر و لذيذتر وعاشقانه تر از لذّت بنده گى خدا ندارند و لذا به يك نيروى معنوى بنام عصمت مزين شده اند وقتى كه لذّت ياد خداى سبحان از تمام لذّت ها مطلوب تر است بلكه جز آن لذّتى براى آنها وجود ندارد اشتغال به چنين لذّت ، بركات و ثمرات خود را به تمام موارد زندگى منتقل مى كند.

ياد خدا وسخن گفتن با او و توجّه به رضا و خوشنوديش ، آدمى را از نجاست و آلوده گى و پليدى گناه و معصيت باز مى دارد و اين معنى آيات واحاديثى است كه خداى را پاك كننده رجس گناه از امامان معصوم عليه‌السلام معرّفى مى كند.

# فصل چهاردهم :امام يگانه روزگار است

در مورد امتيازات انسان وقتى مطالعه مى شود افكار و انديشه هاى متعدّدى به چشم مى خورد عدّه اى امتياز را در بخش روح وى مورد تعريف و شناسائى قرار داده اند و گروهى در بُعد مادّى و دنيوى ، و برخى به مجموعه آنها التفات نموده است به هر حال موضوع بحث امتيازات انسان است وقتى كه نوع بشر به متن زندگى وارد مى شود كلمه [انسان ، بشر، آدم ناس ...] بر همه صدق داردليكن تشخيص آنها از يك ديگر، اسباب و لوازمى را لازم دارد يعنى بوسيله يك صفت از صفات انسانى ، كه در كسى شكل گرفته است او را از ديگران ممتاز قرار مى دهد واتصّاف آدمى به صفات امتياز دهنده زمانى صورت مى گيرد كه او به چنين حركتى دست زده باشد يعنى خود را براى متّصف شدن به يك صفت ممتاز آماده كند.

مثال : اگر عالم را كه يكى از صفات امتياز بخش است بر كسى قرار داده او را در شعاع آن مورد توجه قرار دهند كه فلان كس عالم است در اين صورت ، فراهم كردن مقدّمات علم بر اين فرد قبل از اتصّاف ضرورت دارد زيرا صفت حكايت از حقيقى دارد كه در وجود موصوف شكل گرفته است و اين برداشت از صفات در تمامى زمينه ها زندگى انسان ، مطرح است حتى در حيوانات هم متصّف كردن سگ به وفا يا روباه به حيله و نيرنگ ... حاكى از واقعيات است .

چون با گفتن (عالم ) هيچ وقت كسى عالِم نمى شود يا فلانى سخى يا شجاع و غيرتمند است نمى توان به آن يقين پيدا كرد در هر صورت معنى صفات در هر موردى ، آدرس و نشانى است كه شنونده ويا بيننده را بسوى آن هدايت مى كند مگر اينكه خدا و يا رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى را توصيف كنند كه يقين آور است .

در جامعه انسانى ازطرق متعددّى مزيّت ها مشخّص مى شود و هر كس با دارا بودن صفت و يا صفاتى ، خودش را نشان مى دهد و در اين معنى فرق بين صفات مذموم و يا ممدوح وجود ندارد چون در ابتداء كار هر دو از آنها حكايت كننده گى است با گفتن ظالم ، بركسى ذلّت وكمبودهاى روحى او مشخّص مى گردد و با گفتن عادل ، بر كسى ، كمالات روحى و عزّت وافتخارات وى هويدا مى شود مخفى نماند كه اتصّاف دو حالت دارد:

١ - مطابق با معيارهاى دينى ٢ - براى بدست آوردن خواستهاى خويش اتصاف گاهى مطابق با الگو و معيارهاى دينى صورت مى گيرد يعنى كمترين تخلّف از مسير حق صورت نمى گيرد وموجوديت يا بود ونبود هرچيز به ميان مى آيد و به تعبير ديگر: خزينه و دفينه هاى وى با متّصف كردن ظاهر مى شود مثلا پروردگار عالم جلّت عظمته رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را توصيف مى كند و مى فرمايد:

(اِنَّك لَعَلى خُلْقٍ عَظيمٌ).

تو اى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چقدر اخلاق زيبا وحوصله بيشترى دارى .

اتّصاف نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خُلق عظيم از ناحيه خداى حكيم نشان دهنده يك واقعيت عظيم و اسرار نهان است كه بوسيله صفت ، نشانى آن مشخصّ مى گردد.

يا اينكه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در باره حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

(الحق مَعَ عَلىٍ وَ عَلّى مَعَ الحق ) (٢٢٣) حق با على ، و على باحق است .

اين اتصاف نشان دهنده واقعيّت حضرت امير عليه‌السلام است كه تمام وجودش نشان حق ، بلكه او خود حق است .

٢ - اتصافى كه فقط جنبه ظاهرى دارد.

وقتى كه مسئله نفع شخصى در برنامه هاى زندگى انسان پا درميانى كند الگو و معيارهاى مناسب با آن را انتخاب مى كند وتمامى سخنانش در هر زمينه اى كه باشد بر آن محور دور مى زندو اگر كسى را توصيف كند باز همين ملاك را مدّنظر قرار مى دهد در اين صورت وصف ايشان ديگرى را از نفع طلبى خودش حكايت مى كند و موصوف او صاحب هيچ مزيّتى نمى باشد و تنها هدف يك شكارچى چيره دست واقع شده است .

## وظيفه مادر مقابل توصيفات

عمده ترين مسئوليّت آدمى بر اين است كه در هنگام توصيف فراتر از حق سخن نگويد زيرا هر لحظه حوادث ناگوارى با اين گونه حرفها در روح و روان شنوندگان و توصيف شونده ايجاد مى شود و موقعيّت هاى زندگى انسانى به اعمال واخلاق ضد ارزش ، در مى آورد در نتيجه مفهوم تعريف ويا توصيف انسان و يا هرچيز ديگر بيك عمل خلاف وتقلّبى تبديل مى شود و جامعه به روزگار هلاكت واضمحلال سقوط مى كند براى اجتماع بشرى در شناسائى اشخاص و ياموجودات ديگر، صفاتى لازم است تا بوسيله آنها حقائق هرچيز روشن شود.

اگر به جاهل ، عالم وبه دَنى و پست ، فاضل ، و به ظالم ، عادل ، و به فاسق عارف گفته شود چگونه مى توان به اسرار و حقائق اشخاص از راه توصيف مطلع شد اگر چنين متد و روشى در محيط يا جامعه اى رشد پيدا نمايد وافكار عمومى براى كسب علم و دانش به اطراف جُهّال و فضل و آگاهى به سمت افراد پَست و و... روى آورند چه اميد براى نجات چنين جوامعى وجود دارد؟

هدف نهائى از تعريف وتوصيف آگاه كردن و شناساندن است اگر درمقام تعريف هر چيزى ملاك و معيار درستى وجود نداشته باشد يعنى گفتار مردم ، هميشه در جهت سود و نفع خودشان دور بزند براى تشخيص حقائق چه نوع ابزارى وجود دارد مثلا وقتى يك فرد سودجو آهن يا فلزّى را بنام طلا مى فروشد و با تبديل صورت آن به طلا، آن را در مقام توصيف يا تعريف ، بنام واقعى معرّفى مى كند در اين صورت خريدار با وسيله اى بنام مَحَكَ آن را مى سَنجد وسپس ارزيابى مى كند.

براى شناسائى انسانها در صورتى كه معيار، سود جوئى ونفع شخصى باشد چه وسيله اى وجود دارد تا بتوان بوسيله آن افراد واقعى را از غير واقعى تشخيص داد مثلا اميرالمؤ منين بودن يك از صفات عاليه است وحكايت از كمالات روحى و معنوى شخص دارد در تاريخ اسلام اين لقب يا صفت از ناحيه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت على عليه‌السلام داده شد و دستور داد كه ايشان را درهنگام سلام گفتن به اميرالمؤ منين ياد كنيد.(٢٢٤)

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : سلِّمُوا على علّىٍ بِاءمْرَةِ المؤ منين .

در ازمنه بعد امارت مؤ منين به افراد مثل يزيد معاويه متوكل منصور يا به تمام خلفاء ظلم و جور گفته شد همان گونه كه در تاريخ آمده است در اينجا لازم است به اين دو نقل و يا اتصاف توجه شود تا حقيقت براى ديگران معلوم گردد آن دو حالتى كه در هنگام تعريف و يا توصيف چيزى مورد استفاده انسان واقع مى شود در اينجا قابل استفاده است زيرا سخن پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معصوم و وحى الهى است ليكن خودحضرت على عليه‌السلام را با اين صفت يا لقب ، بايد مدّنظر قرار داد تا ارتباط عناوين روشن شود شخصيّتى كه دوست و دشمن در مقابل ايمان ، علم وكمالات او خضوع و خشوع مى كنند و اولين نفر از گروه مردان است كه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان آورده در حاليكه ازعمر شريفش شش ‍ سال گذشته بود.

و اين طرف بحث امارت ويا امير مؤ منان بودن اگر مورد دّقت قرار گيرد يك مطلب ساختگى نيست و با انتساب يااتّصاف كسى ، بدست وى نمى رسد بلكه آن كسى كه در اين مرحله حجاب هاى را كنار زده و براى خالق خويش يقين وايمانى پيدا كرده است كه در هنگام نماز و عبادت چنان عاشقانه بر خورد مى كند كه تمام حواسّ ظاهرى خود را در شعاع همان عشق و محبت استخدام مى نمايد تا جاى كه از پاى مباركش تيرى كه درموقع جنگ اصابت كرده بود در حال سجده بيرون مى كشند.

و در عبارت ديگر: كسى كه طعم و مزه ايمان را كشيده و با تمام وجودش مؤ من است مى تواند امارت مؤ منين را به عهده بگيرد در غير اين صورت اتّصاف و انتساب اميرالمؤ منين به افرادى مانند يزيد هارون متوكل ... جز نفع شخصى ، و شكار آنها براى استخدام به هواهاى نفسانى خود، معيار ديگرى ندارد.

در اين صورت معيار و الگو براى شناسائى افراد، هدف و نيّت گوينده است چرا او به چه جهت در مقام تعريف وتوصيف فلانى بر آمده است آيا با توصيف كردن فردى به عدالت ، حقيقى را روشن مى كند يا در جهت زياد كردن سود و نفع خودش دست به چنين كارى زده است ؟

دومين ملاك يا الگو، واقعيت شخص است كه درمقام عمل تا چه حد با اين وصف تطبيق مى كند؟

در مورد امام معصوم عليه‌السلام هر تعريف و يا توصيفى كه شده است مطابق با واقع است زيرا وجودشان مصداق تمامى كمالات روحى واخلاقى است يعنى در هر مورد از صفات عاليه و حميده بحث شود و يا كسى را به آن متصّف نمايند كاملترين آن در امام است وبه همين سبب امام يگانه روزگار است چون در عصر وزمان خودش اعلم وافضل واكمل ازهمه مردم بوده است واگر به تاريخ وسيره معصومين عليهم‌السلام نگاه كنيم اين حقيقت مانند خورشيد براى همگان روشن مى شود كه هيچ احدى درهرزمينه اى كه باشد نمى تواند خودش را با امام معصوم عليه‌السلام برابر كند و در اين زمينه حضرت امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

الامام واحدُ دَهرْه ، لاُيدانيهِ اَحَد ولا يُعادِلُه عالمٌ و لايُوجَدُ لَهُ بَدلٌ و لاَلُه مَثَل ، وَ لا نَظيرٌ، مخْصُوصٌ بالفَضْلِ كُلُّه مِن غَير طَلَبٍ مِنْهُ و لااكتسابٍ بَلْ اِختصاصٌ مِنَ المُفَضِّل الوَهّاب فَمَنْ ذا يَبْلُغ مَعْرِفَة الامام اَوْكنه وصفه .(٢٢٥)

امام يگانه روزگار است هيچ كسى به پايه او نيست در برابر اودانشمند و عالمى نيست براى او عوض ومثل و مانندونظيرى وجودندارد وتمام فضائل و مناقب مخصوص اوست كه بدون طلب واكتساب او، از ناحيه حضرت وهّاب [خداى متعال ] به او اختصاص يافته است چه كسى مى تواند امام را بشناسد و يا به ريشه و كنه اوصافش پى ببرد؟

س : حديث شريف چه مى گويد؟

ج : حديث معصوم براى شناساندن امام معصوم عليه‌السلام از مسيرهاى كاملاً دقيق و روشن افكار انسان را هدايت مى كند واين خود يكى از مهمترين متدوروش هدايت وبيدار كردن وجدانهاست چون شنونده و يا سؤ ال كننده را بطور دقيق تحت نظر قرار مى دهد وبا قلب سليم او چنان نزديك مى شود كه در هنگام پاسخ گفتن يك جواب بيشتر نيست .

يگانه عالم يا وحيد دهر بودن يك مطلب سهل و ساده نيست كه براى هر كس قابل تصوّر باشديعنى هر كس را نمى توان بر يك چنين موضوعى كانديد كرد چون فردى كه بتواند تمام فضائل ومناقب را اعم از جسمى و روحى در خود جمع كند واز تمامى مخلوقات وهم نوعانش پيشرو باشد كمياب است زيرا هركسى در يك بخش مى تواند صاحب فضائل بوده وخود را از ديگران جلوتر قرار دهد مثلاً، فردى د رعلم پزشكى يا رياضى فيزيك يا در معارف و علوم انسانى و... مى تواند خود را بيك مرحله خيلى والائى نائل كند ليكن نمى تواند با اينكه يك پزشك حاذق است يك مهندس يا حقوقدان و يا معمار وو... نيز بشود زيرا توان استعداد وى قادر نيست مجموعه علوم را در خودجمع كند بلكه در يك رشته هم نمى تواند به تمام شاخ و برگ هاى آن تخصص و آگاهى هاى لازم را فرا گيرد.

اما آن انسان كيست كه در هر رشته اى استاد و متخصّص و بر تمام جزئيات هر علم واقف است با اينكه يك مفسّر كامل است و در فضاى روحانى و معنوى قرآن غواصّ زبر دست مى باشد از عمق آن اقيانوس بى كران الهى گوهرهاى گرانقيمت را در اختيار بشر قرار مى دهد با اين حال در تمام علوم اعم از پزشكى رياضى فيزيك وشيمى جغرافى معارف انسان شناسى گياه شناسى ، تصرّف در قوانين طبيعت ، بزبان كوه و دشت وصحرا ودرختان وحيوانات و ساير مخلوقات الهى ، شفاى بيمار زنده كردن مرده ، نفوذ بر قلبها و و... متخصص است اگر ما بخواهيم كسى را بر تمام كمالات مصداق قرار دهيم كه در هر زمينه اى بتواند به سؤ الات پاسخ دهد مطمئناً وحيد دهر ويگانه عالم اوست واو امام معصوم است زيرا جز او كسى راچنين شايستگى وجود ندارد.

[فضائل و كمالات على عليه‌السلام در كتب عامّه و خاصّه

## مصدر تمام علوم حضرت على عليه‌السلام است

در اين زمينه به احاديث و سخنان علماء و بزرگان از عامّه و خاصّه وارد مى شويم تا روشن شود كه با خاندان عصمت و طهارت عليهم‌السلام هيچ فردى را نمى توان مقايسه كرد بعنوان نمونه ، هيچ فردى تابه امروز نتوانسته درميان مردم ، ظاهر شود و با صراحت تمام اعلام كند هرچيزى مى خواهيد در هر زمينه اى هم باشد از من سئوال كنيد فقط حضرت امير عليه‌السلام بعداز رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بالاى منبر چنين سخنى را مطرح كرد.

سَلُونى قَبْل اَنْ تَفْقِدُوُنى ، سَلُونى عن كِتابِ اللّهِ و سلونى عَنْ طُرُقِ السَّمآء... .(٢٢٦)

تا از ميان شما نرفته ام [و عمرم باقيست ] هرچه مى خواهيد از من بپرسيد از من در باره كتاب خدا سئوال كنيد هيچ آيه اى وجود ندارد مگر اينكه من به نزول آن دركوه و يا دشت و بيابان ، و براى چه هدف ومقصودى است آگاه هستم از فتن ها وحوادث تلخ آينده بپرسيد كه من به تمام جريانات واتفاقات وكشتارها عالم هستم .

از راههاى آسمان سئوال كنيد كه من به آنها از راههاى زمين آگاه ترم رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هزار باب از علم برايم تعليم دادكه از هر بابش هزار باب برايم روشن شد [مخفى نماند كه تعليم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك آموزش ‍ كلاسيك نبوده بلكه در مقام امامت و رسالت پرده ها كنار كشيده مى شوند و در يك لحظه هزاران آگاهيها در اختيار شان قرار مى گيرد.]

در اخبار از غيب روايات زيادى وجود دارد از جمله آنها كه مى فرمايد:

سَلُونى قَبْلَ اَنْ تفقدونى ، فواللّه لا تَسْاءلوننى عن فئةٍ تَضِلّ مِائَة ... .(٢٢٧)

تا از ميان شما نرفته ام هرچه مى خواهيد از من بپرسيد بخدا قسم از من سئوال نمى كنيد از حوادثى كه صد نفر را گمراهى وصد نفر را هدايت مگر اينكه من بشما خبر مى دهم گردانندگان وحركت دهندگان آنها تا روز قيامت چه كسانى هستند.

و در صفات نفسانى كاملترين فرد بود.

در شجاعت ، همه اتفاق نظر دارند كه بعد از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شجاع ترين فرد حضرت امير عليه‌السلام است .

در ذهد اَزْهَد زمانش بود كه دنيا را سه بار طلاق داد و در اين زمينه از عامه وخاصه مطالب زيادى نقل شده است از جمله : بحار الانوار ج ٤٠/٣٣٣ نيابيع المودة /١٥٧، شرح نهج ابى الحديد ج /١/١٦ و ١٧، نهايه ابن اشير ج ٣/٣٥٣ بحار ج ٤٠/٣٢٠ كترالعمال ج ٦/١٥٩، نيابيع المودة /٢١٨ مناقب ابن مغازلى ١٢١، شرح نهج ابى الحديد ج ٢/٤٢٩.

در مقام كرم و بذل وبخشش نمونه عالم بود تا جائى كه آيه شريفه : (وِمنَ النّاس من يَشْرِى نَفْسَه اتبغاء مَرْضات اللّه ).(٢٢٨) از ميان مردم آن كسى كه وجودش را براى بدست آوردن رضا و خوشنودى خداى متعال معامله كرد.

همان شبى كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مكه خارج شد وحضرت امير عليه‌السلام براى نجات آن حضرت در رختخواب او آرميد كه بطور قطع خوابيدن در آن رختخواب درهمان شب با مرگ قطعى روبرو بود.(٢٢٩)

## در استجابت دعايش

مستجاب شدن دعاى آن حضرت در چندين مورد چه درحال حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ويا بعداز او، مورد قبول همگان بود از جمله :

١ - دوبار آفتاب برايش از مغرب به محل ظهر برگشت .(٢٣٠)

٢ - براى [براء] كه اخبارش را به معاويه گزارش داده بود نفرين كرد كه بلافاصله كور گرديد.(٢٣١)

٣ - كسى كه با ديدن جريان روز غدير وسخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق حضرت على عليه‌السلام گفت من فراموش كرده ام حضرت عرض كرد: خدايا اگر دروغ مى گويد او را به يك سفيدى كه از بيمارى بَرَص ناشى مى شود گرفتار كن كه با عمامه قابل پوشش نباشد بلا فاصله به همان مرض مبتلا شد.(٢٣٢)

## در حُسن اخلاق و حلم

يكى از عالى ترين اوصاف كمال همين حسن اخلاق و بردبارى است حضرت امير عليه‌السلام در حلم و بردبارى به يك سطح خيلى بالائى قدم گذاشته بود وقتى كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى حضرت فاطمه عليها‌السلام در هنگام ازدواجش حضرت على عليه‌السلام را معرّفى كرد فرمود:

انّى زَوّْجتُكِ مَن اَقْدَم النّاس سِلْماءً واكثرهم عِلْما و اَعْظُمهم حِلْما.(٢٣٣)

فاطمه جان ، تو را عيال كسى قرار داده ام كه از تمام مردم در مسلمان شدن مقدم بود و ازهمه آنها عالم تر و در حلم وبردبارى اعظم آنهاست .

وحُسن اخلاقش به نهايت و غايت رسيده بود تاجائى كه دشمنانش نسبت مزاح وشوخى به او مى دادند.(٢٣٤)

و در عبادت و جهاد واجراى عدالت و رسيدگى به ضعفاء ومحرومان زبانزد عام و خاصّ بود كه در كتب عامه و خاصه نقل شده است كه دربخشهاى قبلى بدان اشاره شده است همان طورى كه در حديث شريف مطرح است براى امام عليه‌السلام مانند ونظير و بدلى وجود ندارد.

## جايگاه تمام فضائل امام است

انسان به قدرت واستعدادهاى خويش وقتى مى نگرد خود را در ميان مجهولات فراوان مى بيند به اعتراف دانشمندان هر مقدار به معلوماتمان اضافه شود چندين برابر مجهول به سراغ ما مى آيند.

به اعتماد و اتّكاء علم و دانش يا عبادت و اطاعت نمى توان صاحب فضائل و مناقبى شد چون علم ما هر قدر توسعه يابد ذرّه يا قطره اى از اين اقيانوس بيكران نخواهد بود و يا عبادت و اطاعت ما انسانها هر مقدار باشد نمى تواند بخودى خود ايجاد اثر كند بلكه در هر مواردى نياز مبرم به فضل الهى وجود دارد زيرا عبادت ها بافضل و عنايات خداوندى ، مفهوم پيدا مى كنند چون اگر در مقابل اعمال بشر مسئله پاداش مطرح شود كه هر انسانى مى خواهد باندازه طاعاتش مزد بگيرد در اين صورت همگى دست خالى خواهيم بود زيرا در مقام محاسبه ، همه امورات دخالت دارند، نمازى كه ، حضور قلب نداشته و درمكان و لباس آلوده بحرام واقع شده و اشكالات از اين قبيل ، داشته چطور مى تواند مشكل گشاباشد ولى همين عمل ناقص خود را [با اعتراف به نقص و اينكه قابل پيشگاه الهى نيست ] به فضل و عنايت الهى واگذارى كنيم مطمئنا ايجاد اثر خواهد كرد چون اثر از فضل الهى است كه به طاعت بندگانش دميده شود.

در مورد علم و دانش هم بايد به همين نكته اذعان كرد كه انسان به اتّكاء خودش نمى تواند از مجهولات خودش پرده بردارى كند ليكن اگر فعّاليت و مطالعات خود را با استمداد وتوسّل بخداى عزوّجل آغاز كند بطور يقين با كمترين كار و فعّاليت فوائد درخشانى را بدست خواهد آورد.

درمورد امام معصوم عليه‌السلام طلب و اكتساب وجود ندارد كه ايشان از راه تحصيلات و مطالعات زياد بتوانند اسرار جهان هستى را كشف كنند واز ماوراء عالم طبيعى خبر بدهند بلكه علم و آگاهى هائى پيشوايان معصوم يك امر ويژه اى است كه از ناحيه ذات اقدس تعالى به آنها اختصاص يافته است كه حضرت امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

(بَلْ اِخْتصاصٌ مِنَ المُفَضِّل الوَهّاب ) (٢٣٥) بلكه علم و آگاهيهاى امام از ناحيه بخشنده فضائل به آنها اختصاص يافته است .

در هر صورت شخصيّت امام عليه‌السلام يك موضوع خيلى پيچيده ايست كه بشر نمى تواند آن را بدرستى بشناسد چون انسانى كه بتواند ولايت و صفات كماليه الهى را ظرف باشد و در ميان خلائق ازيك امتيازات ويژه اى كه فراتر از عقل و درك بشرى است برخوردار شود و در يك لحظه از تمام عالم خبر دهد و يا خود را درهر نكته از جهان نشان دهد يك مسئله سهل و ساده اى نيست كه هر كس بتواند آن را شناسائى كند.

عمده ترين دليل براى اينكه امام بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بايد از ناحيه خداى متعال معيّن شود و به وسيله پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابلاغ گردد همين نكته است چون مقامات الهى اعم از نبوت و رسالت و امامت ، هركدام متناسب با خودش ، عظمت و قدرت و ولايت خداى سبحان را نشان مى دهد يك انسانى كه حامل اين مهمّ است ويژه گيهائى دارد كه در حواسّ انسانهاى عادى نمى گنجد حتى مقام تعيين به پيامبران هم اختصاص ندارد بلكه آنها ماءمور به ابلاغ هستند و تنها خدا مى داند چه كسى قابليّت حمل

## مسئوليت نبوت يا امامت را واجد است .

حضرت در ادامه سخنانش مى فرمايد:

فَمَنْ ذا يَبْلغ مَعرِفَةَ الاِمام او كُنْهَ وصْفِه .(٢٣٦)

چه كسى مى تواند با اين اطلاعات محدودى كه دارد مقام رفيع امام را بشناسد و يا به ذات وكُنْه صفات او پى ببرد.

اين سخن كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقام خلافت را در بعد از خودش به مردم واگذار كرد تا خودشان فردى را به جايگاه وى انتخاب كنند و بعنوان خليفه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار گيرد يك ادّعاى كاملا باطل و لغو است بلكه توهين و جسارت به مقام شامخ نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است زيرا تكاليف الهى به مقدار توان و استعداد بشر به آنها واجب مى شود و خداى متعال بيشتر از توان را مكلف نمى سازد و مى فرمايد

(لا يُكَلّف اللّهُ نَفْسا الاّ وُسْعَها) (٢٣٧) خداوند كسى را مكلف نمى سازد مگر به اندازه توان و قدرتى كه دارد.

و بر طبق آيه قرآن سخنان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحى وكلام خداست كه بر مردم ابلاغ مى شوند.

(مايَنْطِقُ عَنِ الهَوى اِنْ هو الاّ وَحْىٌ يُوحى ).(٢٣٨)

پيامبر مطابق هوى وهوس سخن نمى گويد هرچه مى گويد نيست مگر وحى الهى كه بوى رسيده است .

س : اگر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسئله خلافت را به مردم واگذار كند همانطورى كه اهل سنت قائلند كه بعد از من كسى را بعنوان خليفه انتخاب كنيد در اين صورت تناقض لازم مى آيد چون بر طبق آيه قرآن تكاليف بشر به اندازه توان و قدرت اوست وقتى كه تشخيص امام مطابق ادله عقلى ونقلى در توان وقدرت او نيست و انسان نمى تواند چنين شخصى را با آن ويژه گيهايش بشناسد چگونه بريك امر غير ممكن از ناحيه خدامكلّف مى شود؟

در هر صورت دعوى اين گونه موضوعات از دو حالت بيرون نيست :

١ - جهالت و نادانى . ٢ - پيروى از هوى نفسانى .

زيرا واگذار نمودن امرى كه براى انسان درك و شناختش مشكل بلكه غير ممكن است چطور با معيارهاى عقلى و نقلى تطبيق دارد مثلا عمل جرّاحى در وجود انسان مريض به عهده گروهى كه كمترين اطلاع وآگاهى از مسائل پزشكى ندارند گذاشته شود مبنى بر اينكه خودتان هركس را صلاح بدانيد بر اين كار انتخاب كنيد اين واگذارى از نادانى و جهالت حكايت مى كند چون با انتخاب عدّه اى فرد بيسواد دكتر نمى شود.

ثانيا: اگر ملاك آدمى ، رسيدن لذّتهاى دنيوى باشد در اين صورت راهى جز اين وجود ندارد كه فرد نادانى را در يك جايگاه قرار داده ، براى رسيدن بخواستهاى نفسانى خود، از همين پل استفاده كنند.

اما يك انسان عاقل و با انصاف نمى تواند خود را در كشف حقائق تسليم نادانى و هوا پرستيها بكند در ماشينى كه راننده گى آن صفات ويژه اى لازم دارد و هركس نمى تواند در پشت فرمان اين ماشين پيچيده وحسّاس بنشيند وبطور مطمئن از عهده رانندگيش برآيد عقل اجازه نمى دهد با راننده اى كه مسافرين انتخاب مى كنند هم سفر شد در دنيائى كه افكار و انديشه هاى نوين وارد جامعه مى شود و هر لحظه به انسانها، اخطار مى كند كه در بايد و نبايدهاى زندگى مطالعات عميق و عقل پسند داشته و درمقام قضاوت ويا تسليم در باره هر مسئله اى ، توان و استعداد خود را ملاحظه كنيد و پا را از گليم خويش فراتر نكشيد، لازم است در شاءن و مقام امام معصوم عليه‌السلام ، به اين نكته اكتفاءكنيم كه وجود مقدّس شان آئينه تمام نماى اسرار و حكمت الهى است . و حركت ماشين دين با هدايت آنها ممكن خواهد بود.

## عجز و درماندگى دانشمندان از وصف امام عليه‌السلام

يك از نكات ظريف ودقيق در صحنه زندگى بشر ناتوانى وعجر است و هر فردى در برابر عدّه اى از مسائل موجود درجهان هستى ، به قسمتى از اطلاعات دست مى يابد و بقولى ، مجهولاتى را به معلوم تبديل مى كند ولى با مختصر آگاهى واكتشاف مشكل بشر حلّ نمى شود زيرا وى علاقمند است در نردبان ترّقى قدم نهاده و خود را از حهان خاكى به يك عالم ملكوتى متصّل سازد.

س : موقعيّت انسان در برابر مشكلات و وظائف لازم خود چگونه است ؟

ج : انسان در برابر مسائل زندگيش دوحالت دارد:

١ - مخفى و پنهان كردن مجهولات .

٢ - اعتراف و پذيرفتن مجهولات اعم از عيب ونقص و گناه و...

١ - گروهى از مردم بر اين باورند كه پنهان كردن عيب و نقص ، و نشان دادن خود، در يك قيافه بظاهر سالم ، راهى است براى حلّ مشكلات ، و پيدا كردن يك شخصيت سالم در متن اجتماع ...

گروه ديگر معتقد عمده ترين راه براى پيدا كردن يك شخصيّت واقعى در حل گرفتارى و مشكلات دوران زندگى اعم از علم و دانش و هنر و يا مسائل اخلاقى ،اعتراف به عيب ونقص و پذيرفتن آنهاست .

انسانى كه خود مى داند در ميان هزاران عيوب و نواقص ، گرفتار است نمى تواند با پنهان كردن آنها از ديد مردم ، خود را راحت كند بلكه اعتراف و پذيرفتن آنها، اولين قدم براى درمان و معالجات است .

## نگاهى به جامعه بشرى

در يك نگاه ويا نگرش بوضع اجتماع ، و ملاحظه حالات روحى و روانى آنها روشن مى شود كه اغلب افراد جامعه از گروه اول هستند و با پنهان ساختن لغزش و عيوبات خود، در يك قيافه سالم ، تظاهر مى كنند و چنين وانمود مى كنند كه هيچ عيبى و يا نقصى بسراغ آنها نيآمده است ليكن سمّى كه وارد بدن انسان شده است وتمام وجودش را مسموم كرده است با پنهان ساختن ونپذيرفتن ، خنثى نمى شود انسانى كه در ميان كمبودها و ناراحتى روانى و عدم بهداشت روانى واقع شده و از آنها رنج مى برد چگونه و در چه شرائطى مى خواهد با پنهان ساختن آنها، يك شخصيّت مطلوب و محبوب و آرام و مطمئن ، پيدا كند؟

س : چرا چنين طرز تفكرى در روح و روان آدمى ايجاد مى شود؟

ج : اولين عامل در گرايش بشر، به يك طرز تفكر مه آلود و خطرناك ، كمبود ايمان به پروردگار عالم است يعنى نداشتن وابستگى بخداى متعال ، تمامى برنامه وجريانات واخلاق و معاشرتهاى آدمى را تغيير مى دهد واو را در يك وابستگى نامناسبى قرار مى دهد.

به عبارت ديگر: انسان به وابسته شدن نيازمند است چون نمى تواند بار سنگين زندگى و مسئوليتهايش را به تنهائى بردوش كشد و در هر شرائطى مى خواهد خود را از چنگ مشكلات و مجهولات نجات دهد دو نوع وابستگى در برابرش وجود دارد: ١ خداى متعال ٢ - مخلوقات او شايد عدّه اى از شنيدن كلمه وابستگى نفرت دارند و هميشه براى انسان برنامه هاى عدم وابستگى طرّاحى مى كنند اين بزرگترين اشتباه و عدم شناخت درست را، علامت است زيرا موجودى كه لباس خلقت بر اندامش دوخته شده و در قالب مكان و زمان ... واقع شده است چگونه مى تواند روى پاى خودش ‍ بايستد؟ و بدون وابستگى براه زندگى ادامه دهد و اين نداى درونى هر مخلوق است كه مى خواهد با وابسته شدن آرامش و آسايشهاى واقعى را بدست آورد.

عمده ترين مسئله در اينجا، تشخيص انسان است كه به كدام قدرت وابسته مى شود؟ از اول خلقت نوع بشر، اين موضوع در ميان جوامع مطرح بوده و هست و گرايش هاى بت پرستى در قالبها متعدد نشانگراين واقعيت است و علت بعثت انبياء عظام ، هم براين بود كه انسان را در جهت وابستگى به تشخيص سالم نائل سازند.

نكته مهمّ

چون وابستگى بخداى متعال يك امر فطرى وآميخته با روح و روان بشر است و تحقق آن تظاهرى را لازم ندارد بلكه از عمق جان او ريشه مى گيرد و به تمامى نواقصات و كمبودهاى وى پايان مى دهد و در صحنه گيتى از يك وجود خاكى ، يك عالم ارزش و عظمت و افتخار مى آفريند و با اعتماد واطمينان كامل قدم به عرصه زندگى مى گذارد.

انسان با اين ويژه گى از طرز تفكرهاى كدر و منفى وخود پسندانه فاصله دارد وهيچ وقت اعتراف و پذيرفتن عيب ونقص را براى خود مشكل نمى داند بلكه آن را روزنه تكامل خود، در تمام زمينه ها معرّفى مى كند.

اما اگر وابستگى درمسير انحراف واقع شود آدمى را در روزگار سياه وذلت آور قرار مى دهد كه با يك تفكر غضب آلود ومنفى ، مطابق ميل نفسانى حركت مى كند و به عبارت ديگر: خود را به مخلوقات وابسته كردن عامل اصلى طرز تفكّرهاى منفى وخشم آلود است زيرا چنين فردى بفكر اين است كه خودش را خوب جلوه دهد واز داشتن علم و دانش و مال و ثروت و طرفداران زياد احساس خوشحالى مى كند و پذيرفتن عيب ويا نقص را براى خودش ، بمشابه از دست دادن تمام لذتهاى دنيا مى داند در هر صورت قبول نكردن واقعيّات زندگى از كمبودهاى روحى حكايت دارد زيرا تزلزل انسان در از دست دادن موقعيّت هاى دنيوى موجب مى شود كه او از قبول عيوب و نقص واشتباهاتش امتناع ورزد.

## اعتدال ونقش آن در پيشرفت جامعه :

صفت عاليه اى كه براى هر انسان موجبات كمال و آرامش روحى را فراهم مى كند اعتدال است .

معنى اعتدال اين است كه انسان نسبت به برنامه هاى زندگى درخود و يا ديگران ، برخورد عادلانه داشته باشد و آنها را به صورت واقع بينانه مورد ارزيابى قرار دهد وراضى نشود كه واقعيات فداى هوسها شده و موجب اذيّت و عقب ماندگيهاى اجتماع بشرى قرار گيرد.

اعتدال چگونه بوجود مى آيد؟ در كتاب بهداشت روانى در اسلام (٢٣٩) يك بخش بدان اختصاص يافته است علاقمندان به آنجا مراجعه كنند.

اما بطور اختصار مى توان گفت :

كمالات بشر در هر شكلى ظاهر شود از ايمان و تقواى او مايه مى گيرد و در عبارت ديگر: ايمان به پروردگار عالم و رعايت تقواى او، به صفات كمال مبدّل شده و در اشكال عادل عالم معتدل منصف شريف محبوب و... تجلّى پيدا مى كند.

اعتدال كه از مادّه [عدل ] مايه مى گيرد اوج تعالى و تكامل روحى فرد را نشان مى دهد و آدمى را هميشه به انتخاب و طرق معقول و منطقى در رابطه با خود يا با ديگران وادار مى كند.

يك انسانى كه به بركت ايمان و يقين بخداى متعال ، مزّين به زينت اعتدال شده است بخود اجازه نمى دهد در موردى كه از توان و قدرت روحى و جسمى وى خارج است وارد ميدان شود با اينكه دست به يك چنين عمل زدن جز نابودى عايد ديگرى ندارد ليكن صدمات و خسارت جبران ناپذيرى وارد جامعه مى كند.

وقتى كه از صميم دل گرايشات به سمت اعتدال باشد تمامى آرامشها و آسايشها در زندگى براى انسان فراهم مى شود و اجتماع بدون برخورد واصطكاك مسير كمالى خويش ادامه مى دهد.

تمام خشونت ها و برخوردها در اجتماع و بدنبالش عقب ماندگى اجتماع بشرى از زمانى شروع مى شود كه انسانها معتدل نباشند و هركس با علم و آگاهى به قابليّت ديگران در انجام امورى از اُمورات زندگى ، خود را نامزد كند روز به روز بدرد اجتماع افزوده مى شود.

براى اينكه فرد نادان و جاهل چگونه مى تواند مسئوليّت هاى سنگين را بدست گيرد، و موجبات پيشرفت جوامع بشرى را فراهم آورد؟

اما اعتدال آدمى را وادار مى كند كه با قبول و پذيرفتن ناتوانى خويش ، به كسى كه مى تواند اين كار را انجام دهد روى آورد و با استفاده از فيوضات وى ، به نادانيش پايان دهد اين اولين فائده قبول كردن عيب و نقص هاست كه وى را برحمت علم و آگاهى موفّق مى سازد.

دومين فائده اعتدال ، نجات يافتن از محاسبات ومحاكمات الهيّه است زيرا عدم قبول نقص و عيب آدمى را گرفتار غرور وهواهاى نفسانى مى كند و در اين صورت شيرينى و لذّت مسائل دنيوى به كامش رسيده و مجازات سخت الهى را فراموش ‍ مى كند.

اما شخص معتدل ، به گفتار ديگران در تعريف و تمجيد وى اعتناء نمى كند فردائى را به ياد دارد كه جز اعمال و رفتارش هيچ كس در كنارش نخواهد بود در اين صورت به افراد لايق و قابل سفارش مى كند كه در اين كار از آنها استفاده شود و از پذيرفتن مسئوليّت كارهائى كه در صلاحيت شان نيست و نمى توانند بطرز سالمى آن را عملى سازند امتناع ورزند.

## امامت و بی عدالتيهاى مردم

در هر عصر وزمانى زندگى انسان در مسير اعتدال قرار نگرفته است و هميشه با برخورد واصطكاك و خونريزى و بيعدالتى كامل ، عقب ماندگيهاى خود را، روشن ساخته است روزگارى كه تمام ابزار وامكانات پيشرفت وترقى براى نابود ساختن ارزشهاى انسانى بكار گرفته مى شود وهركس در هر مقطع علمى و كارشناسى و يا خبرويّت كه قرار مى گيرد نمى تواند از آنها براى احياء ارزشهاى معنوى استفاده كند.

به تعبير ديگر: بجاى روشن كردن چراغ زندگى ، در خاموش نمودن آن سعى كافى مبذول مى شود چطور و چگونه مى توان در يك چنين شرائطى ، ترقى و پيشرفتهاى اساسى را بدست آورد.

مثال : سلامتى و آسايش بدن انسان ، زمانى تاءمين مى شود كه تمام تشكيلات دنياى بدن معتدل باشند يعنى درهر كارى از فرماندهى عقل اطاعت كنند و از افراط و تفريط فاصله بگيرند.

اجتماع انسانها هم زمانى معتدل خواهد شد كه از افراد لايق و شايسته و واجد تمام صفات كماليّة اطاعت كنند و امّا اگر براى تحقّق هوى وهوسهاى خودشان ، چراغهاى فروزان وحيات بخش وكمال آفرين و بعبارت ديگر: انسانهاى كامل را از صحنه گيتى خاموش كنند ديگر اميدى براى تحقق اعتدال در تمامى زمينه هاى زندگى صورت نمى گيرد.

بعنوان مثال : اگر در موقع شب چراغ منزل خاموش شود و هيچ وسيله اى روشنائى در اختيار نباشد در اين صورت تمامى برنامه هاى انسان از اعتدال خارج مى شود راه رفتن تنظيم برنامه هاى خانواده تهيّه غذا... نمى تواند در تاريكى و ظلمت حالت ايده آل و مطلوب داشته باشد.

جهانى كه درحرص و غرور و غفلت به اوج خودش رسيده واز نور ولايت و امامت كه معدن و مخزن تمام ارزشهاى انسانى مى باشند و در تمام زمينه ها يار وياور و حلاّل مشكلات ، و ايجاد كننده موجبات كمال و ترّقى ، ذرّه اى بردلها تابش ندارد چگونه مى توان از راه اعتدال ، به آسايشهاى زندگى دست پيدا نمود؟

اعتدال جامعه انسانى با امام عليه‌السلام است زيرا در هر زمينه اى نيازمنديها و احتياجات انسان را تاءمين مى كند بنابراين اعتدال در انسان اعمّ از فردى و يا اجتماعى زمانى صورت مى گيرد كه كمبودهاى او اعم از مادّى و يا معنوى تاءمين شود زيرا اساسى ترين عامل بر بيعدالتيهاى همان فقر است و آن بردو قسم است ١ - مادّى ٢ - فرهنگى معنوى امام عليه‌السلام كسى است كه بر هر دو فقر پاسخ دهد و آنها را از صحنه زندگى بزدايد.

ليكن بی عدالتيهاى مردم درحق امام بجائى رسيد كه با وجود قبول تمام ارزشها در وجود امام ، و تمام ذلّت و پستى در دشمنان شان ، شمشيرها را بر دست گرفته و با آن مى جنگند گاهى شمشير همان آهن تيز وبرّنده است و گاهى قلم و گاهى بيان و...

دانشمندان بزرگ در صحنه جهان با علم و دانش خودشان زمينه اين بيعدالتيها را فراهم كرده و براى هميشه اميدهاى تكامل وترقى را در روح و روان مردم به ياءس و نوميدى مبدّل مى سازند.

دراينجا به بخشى از فضائل و مناقب اشاره كرده و سپس به بيعدالتيها در برابر اين همه فضائل و كمالات اشاره خواهيم كرد تا روشن شود عدم قبول فضائل و كمالات در ديگران از بزرگترين عقب ماندگى وبيمارى روحى حكايت مى كند.

## عجز و ناتوانى از توصيف امام عليه‌السلام

حضرت امام رضا عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:

هَيْهات هَيْهات ، ضَلَّتِ العُقُولُ وَ تاهَتِالحُلُومَ و حارَتِ الاَلْبابِ وَ حَصُرَتِ الخُطَباء و كَلَّتِ الشُعَراء و عَجَزتِ الاُدَباء و عَيَيتْ البُلَغاء و فَحَمت العُلَماء عَنْ وَصْفِ شَاءنِهِ مِنْ شَاءنِهِ او فُضِلةٍ مِنْ فَضائِله فَاَقرَّتْ بِالعِجْز والتَّقصير...(٢٤٠)

هيهات هيات [يعنى خيلى بعيد است كه بشر با اين عقل و شعور ضعيف بتواند امام را توصيف كند] عقلها راه گم كرده ، خاطره ها سرگردان خردها حيران ، سخنرانان درمانده ، شاعران دلخسته ، اديبان عاجر وناتوان بليغان لال و ساكت ، دانشمندان خاموش و سر افكنده ، در مقابل توصيف شاءنى از شئونات و مقامات عاليه ، يايك فضيلتى از فضائل ، امام عاجز و درمانده اند به ناتوانى وتقصير خودشان از درك شاءن و فضائل امام معصوم عليه‌السلام اقرار و اعتراف مى كنند، پس ‍ چگونه مى توان به تمام به كليّة كمالات آگاه شد و از آنها تعريف نمود؟ [يعنى وقتى كه جزئى از شؤ نات امام قابل درك نيست چگونه تمام اوصافش را مى توان درك كرد؟]

يا به چگونگى آنها اشاره كرد، ياكسى پيدا شود كه در جايگاه او قرار بگيرد، [تمام آثار خير ومثبت وارزشهاى معنوى را تحويل جامعه دهد] يا فوائد و منافع ، كه از بركات وجودى اوست در اختيار مخلوقات قرار دهد؟

وَ اَنّى وهو بِحَيثُ النَّجم عَنْ اَيْدى المُتَناولين وَ وَصْفِ الواصِفين .(٢٤١)

از كجا چنين فردى پيدا خواهد شد [كه اين همه خيرات و بركات باخود داشته باشد] در حالى كه او [امام ] در جايگاهى است كه اختران و چراغان فروزان از دسترس علاقمندان و توصيف وصف كنندگان ، بدوزند.

اءَيَظِنُّونَ اَنَّهُ يُوجَدُ ذلِك فى غَيرِ آلِ رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وعليهم ؟(٢٤٢)

آيا گمان مى كنند كه چنين شخصيتى [با اين همه كمالات و فضائل ومناقب ] در غير از خانواده رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيدا مى شود؟ جزء خاندان عصمت و طهارت رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه كسى ويا كدام خاندانى مى تواند مدّعى چنين مقام ومنزلتى بشود.

كَذِبْتهم وَاللّهُ اَنْفُسَهم وَ مَنُّتهم الاَباطِل اِذا رَتَقُوا مُرْتَقى صَعْبَا وَ مَنْزِلا دَحْضَا...(٢٤٣)

بخدا قسم كه وجدان ونفسهايشان آنها را دروغگو شمارند باطل وبيهودها را هدف و آرمان خود قرار مى دهند وقتى كه به پلّه يا مكان بلند وسختى پا نهاده وبه منزل لغزنده اى كه آنان را به پرتگاه و سقوط اندازد پانهاده اند براى اينكه مى خواهند مطابق راءى و ميل خودشان امامى انتخاب كنند.

لغزشها دو صورت دارد ١ - عمده ٢ - خطا و يا اشتباه انسان در مرحله دوّم مشكلى ندارد كه در مقابل قوانين جزائى احساس شرمنده گى كند چون به مقتضى طبيعت آدمى ، صورت گرفته است و خداى متعال به توسط انوار هدايت خود يعنى پيشوايان دينى و امامان معصوم عليهم‌السلام مى خواهد از خطا و اشتباهات بشر كاسته شود.

اما مرحله اول كه خيلى مذموم است وتمام عقاب و عتاب بر آن متوجه است و مهمترين مسئله در صورت عمد، قبل از توبيخ و مجازات ديگران ، مجازات وجدان اخلاقى است يعنى انسان وقتى كه كار خلاف را با علم بخلاف آن انجام مى دهد وجدان او، قبل ازهركس توبيخات خود را شروع مى كند.

امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد: كذبتهم واللّه اَنفسهم ...(٢٤٤)

يعنى بخدا قسم وجدان و نفس شان آنها را دروغگو شمارند كه در مقابل خاندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باداشتن تمام فضائل و مناقب ، به دلائل عقلى و نقلى براى احراز مقام رهبرى و امامت ، مى خواهند براى خودشان امام انتخاب كنند؟

كَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيار امام .(٢٤٥)

چگونه آنها خودشان را فريب داده و امام تعيين مى كنند آيا چنين كارى در صلاحيّت بشر اعم از پيامبر و ديگران است ؟ يا اينكه بشر در هر مقام ومنزلتى هم قرار گيرد كارى كه منحصر بخداست نمى تواند آن را انجام دهد تعيين امام از جمله آنهاست ؟

آيا منتخب بشر مانند خودش نخواهد بود در اين صورت انتخاب چه مزيّتى خواهد داشت ؟ اگر مقصود انتخاب اصلح است اينكه در صلاحيت انسان نيست چون اصلحيّت يك امر باطنى است و از آن جز خدا كسى با خبر نيست واگر مراد اين است كه انسان براى اجراى برنامه هاى خداوند كسى را انتخاب مى كند در اين صورت لازم مى آيد كه مخلوق نسبت به خالق اولوّيت پيدا كند واين هم بدليل عقلى ونقلى باطل ومحال است .

بعد از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همانطورى كه در حديث و نقل مورخين آمده است مسئله تعيين خليفه وجانشينى سقيفه بنى ساعده وبيعت گرفتن از مردم و آنها را در مقام انتخاب كننده قرار دادن ، هيچ مبناى قانون نداشت و از عمده ترين عوامل براى نفوذ شياطين جامعه اسلامى بشمار مى رود و درعبارت ديگر: تخم عداوت وشيطنت و از بين بردن ارزش هاى اسلامى ، و هتك حرمت به مقام شامخ اولياء خداى متعال ، بى اعتنائى به حقوق انسانهاى خداپسند، و از بين بردن سُنّت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و هم چنين به صحنه در آمدن افراد منافق و فاسق و متجاهر و ظالم و بى تقوا ومانند آنها از همان سقيفه بنى ساعده كاشته شد و قوانين الهى بدست نامحرمان بيك ملعبه تبديل گرديد تاجائى كه جهّال و نادان قوم براى احراز مقام خلافت انتخاب مى شود.

## پذيرفتن نقص خود و كمالات ديگران علامت ايمان است

در هر حال داشتن ايمان قوى بخداى ذوالجلال و روز معاده آدمى را وادار مى كند از هوى و هوسهاى دنيا فاصله بگيرد و با ديدن فضل و كرامت الهى در وجود ديگران دچار بيماريهاى روانى نشود كه هميشه علاقمند خواهد بود متنعّمين پيشگاه الهى را مورد استهزاء و توهين وجسارت قرار دهد تا از محبوبيت او، در ميان مردم كاسته شود وبه سمت وى ميل كند ولى اين علم ضمن اينكه يك حركت شرك آميز است و خشم خدا را فراهم مى كند از ديوانگى و بى ايمان او، حكايت مى كند براى اينكه استقرار نعمت هاى الهى در اختيار بشر، به مشيت و اراده حق تعالى وابسته است وقتى كه از آن رحمت بى پايان عنايتى ، به يك موجود ضعيف وناتوان بشود او را درزمين و آسمان محبوب و عزيز مى كند مخالفت و دشمنى با اين گونه افراد به دشمنى باخدا باز مى گردد چون نعمت را خدا به او داده است اما اگر در مقام غبطه واقع شود و خود را فقير و نيازمند رحمت الهى بپذيرد و از وجود متنعمين نهايت استفاده را عملى سازد خواهد توانست از آن فيض عظمى خداوندى برخوردار شود.

## نگاهى به زيان مخالفتها

وقتى كه شياطين وارد وسوسه ها شدند واز طرق نامعقول ونا مشروع افكار عمومى را مسموم كرده وآنها را در اهداف پليد خودشان بكار گرفتند و امامان معصوم عليهم‌السلام آن معادن علم واسرار الهى را، از مردم جدا كردند زيان و خسارت جبران ناپذير شروع شد چون امام صاحب علمى است كه دركنارش جهلى وجود ندارد وحضرت امام رضا عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:

والاِمامُ عالِمً لا يَجْهُل وَراعٍ لا يَمْكُر، مَعدِنُ النُّبَوةِ لا يُغْمَزُ فيه بِنَسَبٍ وَ لا يُدانِيه ذُوحَسَبٍ...(٢٤٦)

امام عالم ودانائيست كه جهلى ندارد و سرپرستى كه حيله ونيرنگ نبازد، معدن نُبوَّتست ، سلسله نَسبش آلوده گى ندارد و هيچ كسى درحسب به او نرسد سلسله جليلة حسب ونسب امام از طريق رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ادامه مى يابد. و فرد نا صالحى در ميان آنها وجود ندارد بلكه همه آنها از مقام عصمت وايمان بزرگ برخوردار بوده اند:(٢٤٧)

حضرت مى فرمايد: فالبَيتُ مِنْ قُرَيشٍ وِ الذِّروَةُ مِنْ هاشمٍ وَ العِتْرَةُ من الرَّسُول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شَرَفُ الاَشْرافِ، والفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنافٍ...(٢٤٨)

خانواده اش از قريش است و از ذريّه هاشم واز خاندان رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از حيث شرافت از اشراف و بزرگان است و در طول و شاخه عبد مناف مى باشد.

## عقيده اماميّه در حسب ونسب رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروان ائمه اثنى عشرى

معتقدند كه سلسله جليله حسب ونسب رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنائت و پستى پدران و آلوده گى مادران ،مُنزّه است و هيچ نوع عمل رذائل اخلاقى در آنها وجود ندارد.(٢٤٩)

ابوذر رحمه‌الله مى گويد:

لقد سمعت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يقول : خَلَقْتُ اَنَا و عَلىُّ بنْ ابيطالب مِنْ نُورٍ واحدٍ، نُسبِّحِ اللّه تعالى عِنْدَ العَرْشِ، قَبْل ان يخلق آدَم باَلْفَى عامٍ فَلَمّا اَنْ خَلَق اللّه آدَم جَعَلَ ذلِكَ النُّور فى صُلْبِهِ...

ابوذر رحمه‌الله مى گويد از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم مى فرمود: من و على بن ابيطالب ازيك نور آفريده شده ايم و پروردگار را در زير عرش هزار سال قبل از خلقت آدم بود تسبيح مى گفتيم وقتى كه خداوند متعال حضرت آدم را آفريد اين نور را در صلب وى قرار داد، در هنگامى كه او به بهشت وارد شد واقامت كرد ما در صلب اوبوديم ، وقتى كه نوح سوار كشتى شد ما در صلب او بوديم موقعى كه ابراهيم به آتش پرتاب شد ما در صلب وى بوديم ، همين طور خداى عزوّجل مارا [من و على بن ابيطالب عليه‌السلام را] از اصلاب طاهره به ارحام طاهرة انتقال داد تا اينكه به عبدالمطلب رسيد وما را نصف كرد، من را در صُلب عبدالله وعلى عليه‌السلام را در صلب ابيطالب قرار داد.(٢٥٠)

راوى از امام باقر عليه‌السلام در تفسير آيه شريفه (و تُقلِّبك فى السّاجِدين ) سؤ ال كرد؟ قال : يرى تَقَلُبَّه فى اَصْلابِ النَّبيّنَ مِنْ نَبىٍ الى نَبىٍ، حَتّى اَخَرَجَهُ مِنْ صُلْب اِبيهِ من نِكاحٍ غير سَّفاحٍّ، من لدن آدم .(٢٥١)

(انتقال پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در اصلاب انبياء از يكى به ديگرى مى بينم تا اينكه از صلب پدرش خارج ساخت واز نكاحى كه هيچ نوع فساد و آلوده گى از زمان آدم نداشته به دنيا آمد) يعنى پيامبر اسلام وعترت طاهرينش از جهت اجداد و جدّات كاملا سالم بوده و هيچ موردى ، بر خلاف شؤ نات دينى در دوران زندگى آنها وجود نداشته است مطلب ديگر اينكه : ظرف بامظروف بايد تناسب داشته باشد همانطورى كه در حديث آمده است رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت على عليه‌السلام نور واحدى بوده اند و اين نور در اصلابى مى تواند قرار گيرد كه قابليّت آن را داشته باشند و خود را به نجاسات شرك و كفر و عصيان آلوده نكنند.

اين امتياز حسب و نسب امام است كه احدى نمى تواند مدعى چنين مزيّتى در نسب خودش بشود تنها نَسبى كه طهارت و پاكى آن مورد قبول همگان است و كسى در آن شكّى ندارد همان نسب پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عترتش ‍ مى باشد.

## ويژه گيهاى امام از زبان حضرت رضا عليه‌السلام

١ - نامِىِ العِلْم :(٢٥٢) رشد و نُمّوو افزونى علم ودانش از اوست چون در هيچ موردى جهل و ابهامى برايش ‍ وجود ندارد چون امام معدن علم الهى است و در طول تاريخ احدى نتوانسته است درهر زمينه اى با هر زبانى ، سئوالات را پاسخ دهد ولى امام مصداق بارز اين حقيقت است .

٢ - كامِلِ الحِلْم :(٢٥٣) سعه صدر وبردبارى امام در عالى ترين سطح مى باشد باهمه آن امتيازات كه دارد در مقابل توهين و جسارتهاى ، دشمنان و بيگانگان از فرهنگ دينى ، مانند كوههاى بلند قوى و محكم ايستاده و كوچكترين انفعال وعكس العملى از خود نشان نمى دهد بلكه با سخنان شيرين و دعاهاى خير، پاسخ مى دهد، كمال حلم وبردبارى ، چيز ساده اى نيست بلكه از عالى ترين مراحل ايمان و داشتن يك شخصيت كامل ، حكايت دارد.

٣ - مُضَطلِع بِاءَلاَمْرِ:(٢٥٤) در امر امامت نيرومند است يعنى مى تواند مسئوليّت اين بار سنگين را بطور كامل و خداپسندانه به عهده گرفته و اجراء كند در هر مسئوليتى بايد توان كارى خود را مورد مطالعه قرار دادتا مشخّص شود تا چه اندازه مى تواند بطرز زيبا اين سفارش را عملى سازد انسانى كه در عالى ترين مراحل عرفان واقع شده است و در كنار هر مخلوقى ابتداء خدا را مى بيند و به بركت آن از يك ولايت تكوينى برخوردار است كه مى تواند جهان هستى را در يك لحظه پيش روى خود مطالعه كند در بهترين شرائط مى تواند بار سنگين امر الهى را بردوش گيرد.

٤ - عالِمٌ بِالسِيّاسَةِ:(٢٥٥) مسئله سياست در برنامه هاى زندگى معنى واقعى خود را از دست داده است زيرا سياست در لغت و در اصطلاحات فرهنگ دينى به معناى تدبير و مديريت سالم است كسى كه در كارى از يك مديريّت معقول و منطقى برخوردار باشد و مسئوليّت محوّله را به نحو احسن انجام دهد انسان سياستمدار گفته مى شود سياستى كه در آن ملاك عدالت باشد وبا تمام وجود بتواند حريم قانونى هر فرد را مورد احترام همگان قرار دهد و زمينه هاى ظلم و طغيان و كبر و غرور ونفاق وتزوير تملُّق و چاپلوسى ... را بزدايد تا هركس بتواند در يك امنيّت سالم بدون اضطراب و نگرانى و تشويش خاطر، به زندگى خود ادامه دهد در چهره نورانى امام متبلور است زيرا به تمام شئونات يك مديريت كامل در رساندن مخلوقات الهى به هدف نهائى ، يعنى وابستگى كامل بخداى متعال ، دارا مى باشند و در دوران كمى از زندگى گُهر بار حضرت امير عليه‌السلام اين واقعيت غييت پيدا كرد كه سياست واقعى آنست جامعه انسانى را از جهت روح و روان در يك كمالات عاليه اى قرار دهد تا هر لحظه صفا و وفا از تمامى انسانها وارد اجتماع شود و در يك كلام : سياست واقعى آنست امنيّت حقيقى را كه متضّمن آرامش و آسايش دلهاى مردم است ايجاد كند روح و روان انسان و تمامى برنامه هاى زندگى شان را به سمت تقوا و پرهيز از گناه و عصيان سوق دهد.

و بارها شكايت و گلايه داشت چرا مردم از سياست ، خيانت و نيرنگ مى فهمند مگر از راه نفاق و نيرنگ و طرق شيطانى ، آرامش بردلها مى نشيند؟ و در كلامش آمده است :

من سياستمدار و زرنگ ترين فرد در ميان عرب مى باشم اگر تقواى الهى مانع نبود يعنى به تمام فرمولهاى سياست عالم هستم ليكن از چهارچوب تقوا نمى توانم خارج شوم اين سخن در مقابل گفتار كسانى است كه مى گفتند معاويه در سياست چنين و چنان است ولى على بن ابيطالب عليه‌السلام از اين كار عاجز است . مى فرمايد: وَ اللّه ما مُعاوِيةَ باَدْهى مِنّى ، و لكنَّهُ يغدِرُ وَ يَفْحُرْ، و لَولا كِراهِيَّةُ الغَدْر لكَنُتُ مِنْ اَدْهىَ النّاسِ...(٢٥٦)

قسم بخدا معاويه از من زرنگ و سياستمدارتر نيست ليكن وى حيله و نيرنگ نموده و به فجور دست مى زند اگر حيله و نيرنگ يك عمل زشت وپليد نبود من از تمامى مردم زرنگ تر بودم .

در روزگارى كه سياست معناى واقعى خودش را از دست داده است و به يك وسيله نادرست تبديل شده است و هر كسى كه از طرق شيطانى و نفسانى و نيرنگ و خيانت ... وارد شود و افكار عمومى را در يك حالت نگرانى قرار دهد و تمامى اسباب سالم زندگى را فداى خواهشهاى نفسانى خود سازد وانسانهاى كامل و سالم را كه بهترين ابزار خوشبختى مردم هستند از صحنه بيرون سازد... به چنين فردى سياستمدار گويند همان وضعى كه بعد رحلت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيش آمد در چنين سياستى گلها پژمرده مى شوند و لاشه هاى متعفّن با بوى گنديده خود، زمام امور را بر دست مى گيرد و جامعه بشرى را در سيه روزى قرار مى دهد.

سياستى كه عالى ترين فرد اجتماع را تضعيف كند و او را با تمام خبرويّت و علم و دانش كه در تمام زمينه هاى زندگى ، اعمّ از عالم غيب و شهود، و با دارا بودن تخصّص هائى كه در ذهن بشر نمى گُنجد به مدت بيست و پنج سال از مردم جدا كند در اين صورت چه هدفى را دنبال كرده است ؟ آيا در ميان عقلاء مى توان بر چنين شيطنت نام سياست گذاشت ؟ آيا در چنين سياستى بجز نابودى و اضمحلال ارزشهاى زندگى ، و فراهم كردن غفلت وجهالت انسانها... نتيجه ديگرى باخود دارد؟

براى اين سئوالات ومشابه آن بايد وجدانهاى بيدار پاسخ داده و سياستى را كه امام عليه‌السلام مجرى آنست براى خود معنى كند تا روشن شود بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه ظلم و جنايتى براى جامعه انسانى رُخ داده است و بعد از اين همه دليل و بُرهان ، كه به مرور زمان ثابت شد تمام اين سياستهاى بر عليه انسانيت بوده است آيا بازهم براى وابستگان شيطان شكّى وجود دارد؟ چرا اين همه انسانها فداى شياطين و دروغگويان بشوند مگر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدت بيست وسه سال سياست دينى را پياده نكرد؟ مگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبود كه دورترين فرد آفريقائى را مقرّب ونزديكترين خويشاوندانش را از خود دور مى كرد و مى فرمود: ملاك تقرّب ، تقواست .

امام بعد از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تمام جوانب سياست علم و آگاهى كامل دارد وسياستى كه او مجرى آنست همان خواسته خداونديست ليكن بايد بدست افراد آگاه ومؤ من پياده شود و در فرهنگ دينى سياست به معناى موجودش ‍ عبارت است : از احياء كردن ارزشهاى معنوى و ايجاد تفكّر اُلفت و آشتى ، و سوق دادن انسانها بسوى كمالات ، و از بين بردن ريشه هاى كفر و نفاق و امتيازات نفسانى ... مى باشد.

ويگانه شخصيتى كه بتواند اين مسئوليت مهمّ و ظريف را، بنحو احسن پياده كند امام عليه‌السلام است و اين واگذارى از ناحيه خداى متعال صورت گرفته است زيرا او بهتر مى داند چه كسى مى تواند سياست الهى را پياده نمايد؟

مُستحقُّ لِلرّئاسة (٢٥٧)

## امام سزاوار رياست است

معنى استحقاق ، مطلوبيت و محبوبيّت را در انجام كارى توضيح مى دهد چون مسئله رياست يك امر خيلى پيچيده و خطرناكى است و هميشه حوادث تلخ و ناگوارى را با خود دارد در اين صورت لازم است به استحقاق و قابليّت افراد توجه كافى مبذول شود براى اينكه رياست در مفهوم خودش يعنى ابزار و امكانات مهم را در اختيار گرفتن ، آن كسى كه اين همه وسائل و امكانات بالقوّة و يا بالفعل را در اختيار مى گيرد كيست ؟ و چرا؟

در اينجا مراد از كيست تشخيص شناسنامه اى نيست بلكه مراد جايگاه وى در مراحل ايمان و يقين بخداى متعال ، و تربيت و پرورش هاى روحى ، و بدست آوردن كمالات عاليه اى كه هر لحظه خدا را در مقابلش نشان مى دهد، ما منكر اصالت خانواده نيستيم ليكن ابتداء لازم است نكات فوق را مدّنظر قرار داد و گفت ، آن كسى كه به هر نحو، خود را در جهت رياست قرار داده است آيا استحقاق آن را دارد يانه ؟ يعنى مى تواند رياست را در وابستگى به خداى متعال و رعايت خوشنودى او بكارگيرد و هر لحظه اعمال خود را مطابق دستورات آسمانى انجام دهد يانه ؟

تحقق اين شرائط در انسان مستلزم يك ايمان قوى مبتنى بر عين اليقين است و تنها كسى كه مى تواند به آن ايمان مذكور دست يابد امام است وبه همين جهت سزاوار رياست است .

و اگر در صحنه گيتى استحقاق به رياست مورد توجّه همگان قرار مى گرفت اين همه خسارت و عقب ماندگى ، و تفكر منفى به زندگى بشر هجوم نمى آورد و تمام بدبختيها را پايه گذارى نمى كرد.

هدف اسلام در تمام برنامه هاى زندگى براين است كه بهترين ها و لايق و شايسته ترين انسانها در صحنه باشند تا بتوانند با آن تخصصّ قابليّتى كه دارند از رياست يك فضاى معنوى ايجاد كنند و در آن گلهاى زيبا و معطّر كاشته وشعاع رياست خودشان را مبتنى بر ارزشهاى زندگى قرار دهند نمونه بارز اين حقيقت وجود امام است كه قرآن و پيام آور الهى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم را به قبول رياست امام و اطاعت از او دعوت مى كنند چون تمام ارزشها وتخصصّها و كمالات و تمدّن واقعى در وجود اوست و مخالت خويش را با رياست ظالمان و منافقان ، طاغوتيان ، و بندگان هوى و هوس اعلام داشته است زيرا اينها عوامل بدبختى و عقب ماندگى جامعه هستند همانطور كه بعداز وفات رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عوامل بدبختى روى صحنه آمده و مردم را از امام جدا كردند وتا ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام (عجلّ اللّه تعالى له الفرج ) اين بدبختى و هلاكت وجود دارد.

بنابراين اگر استحقاق و قابليت و شايستگى رياست در كسى نباشد قطعا رياست نالايق بدبختى و عقب ماندگيها را بدنبال دارد و هميشه افكار جامعه را با بى لياقتيهاى خودش ، به سمت گمراهى وازبين بردن ارزشهاى انسانى سوق ميدهد.

عمربن خطاب در مورد رياست ابوبكر مى گويد

كانت بيعة ابى بكر فَلْتَة و قى الله المسلمين شرَّها فمن عاد مثلَها فَاقتلوه .(٢٥٨)

بيعت ابوبكر [كه نشان دهنده رياست اوست ] يك كار نسنجيده ونپخته اى بود خداوند مسلمين را از حوادث تلخ آن نگهدارد و هركس بعد از اين چنين حركتى را تكرار كند او را بكشيد.

و در مواردى ابوبكر به عدم شايستگى خود براى رياست دينى اعتراف مى كرد در مقام معرّفى شخص لايق وشايسته رياست قرار مى گرفت .

اَقيلُونى فَلَسْتُ بِخَيرِكُمْ وَ عَلىُّ فيكُم .(٢٥٩)

مرا واگذاريد چون من فرد شايسته ولايق درميان شما نيستم در حالى كه علىّ بن ابيطالب عليه‌السلام درميان شماست .

اين دونكته نشان مى دهد كه حوادث بعداز وفات رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چقدر زيان بار بود تا جائى كه خودشان بدان اعتراف كامل داشتند مبنى براينكه رياست در اختيار افراد ناشايست ثمره اى جز نابودى ارزشهاى معنوى ندارد ليكن همين وسيله اگر در اختيار كسى كه در مبارزات جهاد اكبر پيروز گشته ، قرار بگيرد عامل بزرگيست براى پرورش ‍ استعدادهائى كه در حال شكوفائى هستند.

بنابراين عمده ترين معيار در فرهنگ دينى براى تحويل رياست ، پيروزى وى در مبارزه با نفسش مى باشد و هركسى كه توانسته برخواسته هاى خود غلبه كند وبا مهار كردن غرائز خويش ، خود را از قيد واسارت آنها نجات دهد مى تواند در يك مقام و مسئوليتى ، بنحو احسن از عهده و ظائف محوّله بر آيد.

اما اگر در اسارت نفس خود باشد نمى تواند مستحق رياست شود چون انسان اسير در اختيار ديگريست وبا اراده او كار مى كند.

شايستگى و لياقت واستحقاق حضرت امير عليه‌السلام از آيات الهى و احاديث نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بطور آشكار فهميده مى شود.

(انَّما وَليُّكُم اللّهُ و رَسُولُه ، وَالَذّين آمَنُوا يُقيمونَ الصَّلوةَ و يؤ تونَ الزَّكاةَ وَ هُم راكِعُونَ.)(٢٦٠)

ولى و سرپرست شما منحصر است بخدا و رسولخدا وآن كسى كه ايمان آورده و اقامه نماز مى كند، و در حال ركوع زكاة مى دهد.

در ميان تمام فرق مسلمين اجماع است كه اين آيه شريفه در حق حضرت على عليه‌السلام نازل شده است هنگامى كه درحال ركوع انگشتر خويش را به فقير داد و اين جريان در حضور گروه زيادى از اصحاب واقع شد.(٢٦١)

رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از قرائت آيه شريفه فرمود: من كنت مولاه فَعلى مولاه ...

بر هركسى كه من مولا و رهبرم بنابراين على مولا و رهبر اوست .

مولى همانطورى كه از لغت و احاديث استفاده مى شود به معناى اولويت در تصرّف است يعنى پيامبر و امام بر جان و مال انسان در مقام تصرف از خودشان اولى هستند.

جمهور علماء مى گويند اين آيه در بيان فضائل و مناقب حضرت على عليه‌السلام نازل شده است . شواهد التنزيل ج ١/١٨٧، الدر المنشور ج ٢/٢٩٨ فتح القدير ج ٣/٥٧، روح المعانى ج ٦/١٦٨، المنار ج ٦/٤٦٣ تفسير طبرى ج ٦/١٩٨، الصواعق المحرقة /٧٥، در اين رابطه از كتابهاى اهل سنّت مصادر زيادى است كه بطور اختصار اشاره گرديد.

مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ(٢٦٢)

## اطاعت امام فرض و واجب است

اطاعت از دستورات امام براى تمام بندگان الهى واجب است و اگركسى معصيت آنها را كرده باشد از جرگه ايمان خارج شده است زيرا اطاعت آنها اطاعت خداست همانطورى كه در زيارت جامعه آمده است :

من اَطاعَكُم فقد اَطاع اللّهِ و من عَصيكُمْ فقد عَصَى اللّه و من اَبغَضُكم فقد ابغض اللّه ، ومن اعتصم بكم فَقد اعتصم باللّه ...(٢٦٣)

هر كسى از شما [امامان معصوم ] اطاعت كند در حقيقت خدا را اطاعت نموده است و هركس نافرمانى شما را بكند در واقع معصيت خدا كرده است و هركس شما را به خشم آورد خدا را خشمناك نموده است و هر كه به شما چنگ زند و توسّل جويد در حقيقت به خدا متوسّل شده است .

اطاعت خدا يعنى بكار گرفتن تمامى دستورات و قوانين او در برنامه هاى زندگى مى باشد و عصيان يعنى تخلف و نا فرمانى كردن از دستورات الهى ، با تسليم و عدم تسليم در برابر فرمان حق ، رنگ و قيافه حقيقى آدمى واضح مى شود به اين معنى آنكه تسليم خدا شده چه رنگى دارد و آنكس كه نافرمانى مى كند در چه وضعى بسر مى برد؟

براى هركس لازم است در مورد اوامر و نواهى الهى ، به اندازه استعداد خويش مطالعه كند تا بفهمد با اطاعت و يا نافرمانى از اوامر و نواهى خداى متعال چه موانعى از سر راه زندگى وى برداشته مى شود و يا چه مشكلاتى به او روى مى آورد.

در هر صورت فلسفه اطاعت ازخداى سبحان ، پرورش دادن استعدادهاى باطنى و حفّارى كردن در معادن وجودى مى باشد وهركس كه خود را در بهترين شرايط مطيع خدا قرار دهد در حقيقت تخم هاى سعادت وخوشبختى آفريده شده در وجودش را آبيارى نموده است و بتدريج به آن مراحل عاليه كمالات معنوى قدم مى گذارد و قرآن در اين زمينه مى فرمايد:( وَ مَنْ يُطِعُ اللّه و رَسُولَه يُدْخِله جَنّاتٍ تَجرى مِنْ تَحتِها الاَنْهار).(٢٦٤

هركس از خدا و رسولش اطاعت كند خالق متعال او را به باغهاى بهشتى كه از زير شان نهرها جاريست داخل مى كند.

در آيه ديگر مى فرمايد:( وَمَنْ يُطع اللّهَ وَ رَسُوله فَقَدْفازَ فُوَزا عَظيما).(٢٦٥)

هركس از خدا و رسولش اطاعت كند به يك پيروزى و موفقيتهاى بزرگى دست پيدا كرده است .

بنابراين اطاعت از اوامر و نواهى خداى سبحان ، ضرورت هاى زندگى انسان را تشكيل مى دهد براى اينكه زندگى همه اش ‍ خواسته است و تمامى خواستها با تسليم شدن در برابر فرمان حق ، برآورده مى شوند و در مقام تجربه هم ثابت شده كه موفقيت بشر در اطاعت او از خداست .

نكته ديگرى كه در آيات مطرح است اطاعت خدا با اطاعت پيامبرش آمده است يعنى اطاعت پيامبر همان اطاعت خداست و هيچ تفاوتى وجود ندارد و به عبارت ديگر در اينجا دو اطاعت هم عرض وجود ندارد بلكه يك اطاعت است و آن اطاعت از ذات اقدس تعالى مى باشد و اطاعت از پيامبر هم همان اطاعت از خداست .

قرآن مى فرمايد:( مَنْ يُطع الرَّسُول فَقَدْ اَطاعَ اللّه).(٢٦٦)

هركس از پيامبر اطاعت كند در واقع خدا را اطاعت نموده است .

بنابراين مطابق صراحت قرآن اطاعت از اوامر و نواهى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اطاعت از خداست و هيچ تفاوتى وجود ندارد.

و در آيه ديگر اطاعت سومى مطرح مى شود وآن هم مثل آيات ديگر نشان دهنده يك واقعيت است وآن اطاعت از خداى عزوجل مى باشد.

(يا اَيُّها الذّينَ اَمَنُوا اءَطيعُواللّه و اَطيعُوا الرّسُولَ و اُولى الاَمْرِ مِنْكُمْ).(٢٦٧)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد ازخدا و رسولش و صاحبان امرى كه از شماست اطاعت كنيد.

مراد از اولى الامر حضرت على عليه‌السلام است وامامان معصومى كه بعد از او در مقام امامت قرار مى گيرند همه صاحب امر الهى هستند و بطور اختصار به ماءخذ اشاره مى شود: تفسير البحر المحيط ج ٣/٢٢٨، احقاق الحق ج ٣/٤٣٥ نيابيع المودة /١١٦، شواهد التنزيل ج ١/١٤٩.

بنابراين اطاعت از امام واجب است ومعصيتش كفر مى باشد رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: انّه لايَجُوزُ عَلَى الصِّراط الاّ مَنْ كانَ معه كِتابً بولاية علىَّ بن ابيطالب .(٢٦٨) هيچ كس نمى تواند بدون ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام ازپل خطرناك در روز قيامت عبور كند [و تا خود را از آتش جهنم نجات دهد] قائمٌ بِاَمْرِاللّه (٢٦٩)

## قيام و حركت امام به امر خداست

امام هدفى جز اجراى دستورات خداوندى ندارد و اگر به طور روشن به مقام و منزلت ايشان توجّه شود همين نكته تبلور مى كند كه تمامى برنامه هاى امام بدستور خدا صورت مى گيرد واين نشان دهنده اين است كه مجريان قوانين الهى ويژه گيهاى خاصى دارند وبه همين سبب آماده گى كامل براى دريافت امر خدا و تحويل آن به بندگان را دارا مى باشد در اين صورت لازم است جامعه شناسان و روان شناسان وحتى مورّخان در تحليل هاى خودشان از تاريخ زندگى امام معصوم عليه‌السلام و مباشرت و معاشرت ، سكوت ، جهاد او روشِ معقولى را اتّخاذ كنند.

يعنى امام را در سيماى يك انسان عادّى كه به مغز و انديشه خود متّكى است قرار ندهد چون در چنين تحليلى تمام كار و كوشش عبث وباطل خواهد بود براى اينكه يك فرد عادّى در مقام مبارزه برنامه هاى خود را مطابق معيارهاى خاصّى كه دارد شروع مى كند و در يك لحظه تصميمات عوض مى شود از ره نيرنگ و نفاق وارد شده تا مقصود نهائى خود را پيدا كند اما در باره امام نمى توان چنين تحليلى را اظهار كرد.

زيرا او خليفه خداست و تمامى برنامه هايش مطابق دستورات الهى صورت مى گيرد يك زمان مبارزه را چه يك تكليف الهى است در قيافه جهاد صورت مى دهد مانند حضرت امام حسين عليه‌السلام يك وقت همان تكليف را در معناى صلح پياده مى كند مثل حضرت امام حسن عليه‌السلام زمانى صبر و بردبارى در مقابل شيطنت ها را براى خود تكليف مى داند و زمانى قيام را در يك حالت خيلى دلخراش انجام مى دهد تا جائى كه اسارت فرزندان واهل و عيال و قرار گرفتن آنها در مكانهاى بى سايه بان و مدتى بدون آب و غذا ماندن هم داخل همان تكاليف الهى مى شود.

كسانى كه در باره امام معصوم عليه‌السلام مى خواهند سخن بگويند و از برنامه هاى آنها تحليلاتى ارائه بدهند بايد قبل از هر چيز، خود امام را بشناسند تا بتوانند مطلب درستى را تحويل ديگران داده باشند واينكه گروهى از برنامه هاى امامان معصوم عليهم‌السلام انتقاد مى كنند ويا اينكه نسبت هاى دروغ مى دهند اينها در حقيقت از اشتباه خودشان خبر ندارند وآن عبارت است از اينكه امام به امر خدا قيام وحركت مى كند در در اين صورت تمام كارهاى او مطابق امر پروردگار صورت مى گيرد سكوت و قيامشان همه از اين كانال عبور مى كند نسبت جهل به امام يا انتقاد از برنامه هاى او هيچ معنائى ، جز اشتباه وعدم درك مقام او ندارد در زيارت شريف جامعه الذّين لا يَسْبِقُونَه بِالقَوْلِ و هم بَامْرِه يَعْملونَ...(٢٧٠)

امامان معصوم عليهم‌السلام كسانى هستند يك كلمه از غير خدا حرف نمى زنند و به امر و دستور خدا عمل مى كنند.

(واَشْهَدُانَّكُمْ الائمَةُ الرّاشِدُونَ... المُطيعُونَ لِلّهِ القَوّامُونَ بِاَمْرِهِ العامِلُونَ بِارادَتِهِ...)(٢٧١)

شهادت مى دهم كه شما امامان به عالى ترين مقام معنوى رشد يافته ايد... و با تمام وجود مطيع و تسليم خدائيد و قيام و حركت شما به امر الهى وابسته است و تمام اعمال شما با اراده خدا صورت مى گيرد.

امام معصوم عليه‌السلام نشان دهنده حقيقت توحيد است و تمامى برنامه هاى زندگى شان در اثر وابستگى و تسليم واقعى به خداى عزوّجل از معناى عصمت برخوردار است حتى اخلاق و رفتار ومعاشرت شان در هر شرائط كه باشند مطيع اراده اوست اگر به اين قاعده كلى ايمان داشته باشيم كه امام معصوم عليه‌السلام به امر خدا عمل مى كند در هيچ موردى با مشكل و دشواريهاى تحليلى مواجه نخواهيم شد و در صورت عدم درك و يا توجيهه سالم خود را در مظّان انتقاد و عدم فهم درست مطلب قرار مى دهيم .

به عنوان مثال : شيرينى وخوشمزه بوده عسل براى هر انسانى مورد قبول است و اينكه يك داروى شفابخش ‍ مى باشد مورد تاييد قرآن است اگر كسى در هنگام استفاده بجاى مزه شيرين ، مزه تلخ احساس كند ويا بجاى بهبودى و سلامت كسالت پيدا كند نبايد عسل را مورد انتقاد قرار دهد براى اينكه عسل سالمى كه در خرطوم زنبور از عصاره گلهاى گوناگون ساخته مى شود هيچ وقت تلخ نمى باشد اما آن كسى كه در موقع استفاده ، زيان ديد است بايد به نواقصات و مشكلات حواسّ خود مراجعه نمايد.

امام عليه‌السلام اوامر و نواهى الهى را كه در برگيرنده سعادت و خوشبختى جوامع بشرى است از مقام ملكوتى دريافت مى كند و با اراده و دستور خداوندى آنها را اجراء مى كند وقتى كه ما موردى را نمى توانيم درك كنيم و يا به نظر ما نبايد آن كار صورت مى گرفت و از اين قبيل امورات ، بايدخودمان راتحت نظر گرفته تا مشكل ويا نقص عدم درك درست از برنامه هاى امام ، از بين برود. ناصِحٌ لِعِبادِاللّهِ(٢٧٢)

## امام نصيحت كننده بندگان خداست

در جهان امروز افكار مردم به مسائل صنعت و تكنولوژى و به برنامه هاى علمى ديگر بقدر زيادى ، مبهوت گشته است كه بتدريج تصورّات عجيبى در مسير وابستگى هاى خود شكل مى گيرد مانند اينكه : علم و دانش را حلاّل مشكلات و گره گُشاى برنامه هاى زندگيش قلمداد مى كند.

اما اگر به حقيقت مطلب پى برده شود بشر باهمين وسايل و امكانات موجود مشكلات زيادى در زندگى ايجاد مى كند كه به ناراحتى ونگرانيهاى همگان افزوده مى شود عمده ترين هدف از خلقت بشر، شناخت خدا و تسليم او شدن است و تمامى آسايش وآرامشهاى او درهمين نكته دور مى زندامامان معصوم عليهم‌السلام براى پند واندرزِ بندگان خداى متعال پا به عرصه گيتى نهاده اند براى اينكه نصيحت وسيله ظريف و لطيفى است وقتى كه به عمق قلبها نفوذ مى كند قيافه آدمى را در يك لحظه تغيير مى دهد و او را از باتلاقهاى ياءس و نوميدى و اضطراب بى ايمانى به ساحل آرام و مطمئن ايمان مى رساند در هر صورت اساسى ترين راه براى خوشبختى وسعادت انسان همان مسير پند واندرز است و خداى تبارك و تعالى بندگان خويش را از همين طريق تربيت ميكند و در قرآن مجيد آيات فراوانى در اين مورد آمده است :

١ – (يا ايُّها النّاس قدجائكُم موعظةً مِنْ رَبّكم وشِفاء لما فى الصدُّور).(٢٧٣)

اى مردم از ناحيه پروردگارتان پند وموعظه براى سعادت ومعالجه كسالت هاى روحى وروانى شما آمده است .

٢ – (فمنْ جائهُ موعظة مِنْ رَبِّه فانتهى فله ما سَلَف وامْرُهُ الى اللّه ...)(٢٧٤)

پس به هركس پند و نهى الهى برسد واو نهى پذير باشد و اعمال زشت خود را ترك نمايد در اين صورت پاك و سالم خواهد بود وكارهايش بخدا واگذار مى شود. ٣ – (يَعظكُم اللّه اَنْ تَعودوا لمثله ابدا ان كنتم مؤ منين ).(٢٧٥)

خداى متعال شمارا پند و نصيحت نموده واز برگشتن به گناهان ديگر نهى مى كند و اين مواعظه را بياد داشته و فراموش ‍ شان ننمائيد اگر از اهل ايمان باشيد.

مواعظه ونصائح الهى در شكل هاى متفاوت به انسان مى رسد تا او را از گرفتار شدن به بيماريهاى روحى وروانى ، و درنتيجه از بدبختى دنيا و آخرت نجات دهد گاهى مواعظ بوسيله پيشوايان معصوم عليه‌السلام است و در مواردى بصيرت و آگاهيهاى انسان وى را متوجه نصائح موجودات ويا فصول سال و يا سرنوشت بدكاران ونيكوكاران نموده و او را براى بكار گرفتن راه درست وادار نمايد.

بنابراين موعظه يك امر حيات بخش است و موفق ترين انسان كسى است كه خود را براى موعظه ونصيحت آماده كند زيرا انسان ناصح جز پيشرفت وترقى و خيرخواهى هدف ديگرى ندارد و بعبارت ديگر: فرد نصيحت كننده مانند شمعى است كه با سوزاندن خود، مسير زندگى را براى ديگران هموار مى كند و در طول تاريخ حقيقت اين نكته براى همگان ثابت شده است .

وقت يكه به سيره امامان معصوم عليهم‌السلام نگاه مى كنيم مى بينيم تمامى برنامه هاى خودشان را وقف عامّه مردم نموده اند وبا هر وسيله اى ممكن در مقام نصيحت بر مى آمدند حتى حضرت امام حسين عليه‌السلام آن قيام خونين و دلخراش خود را به همين هدف انجام داده تا جائى كه مى فرمايد:

اَللّهُمَ انِّكَ تَعْلَم اَنَّهُ لم يَكُنْ ماكانَ مِنّا تَنافُسَا فى سُلطانٍ...(٢٧٦)

خدايا تو خود مى دانى آن عملى كه ما انجام مى دهيم در مسير رقابت براى سلطنت و رياست نيست و براى بدست آوردن كالاهاى دنيوى هم نمى باشد لكن هدف اساسى ما اين است كه دين تورا پياده كنيم واصلاحات لازم را در كره زمين و يا بلاد تو انجام دهيم ...

وقتى كه امام هدفى جز نصيحت براى بندگان خدا ندارد و بدين وسيله جهل و نادانى و غفلت ها را كنار مى زند و انسان را درمقابل يك غذاى سالم و آماده قرار مى دهد براى اينكه انسان ناصح مانند ديده بانى است كه در يك مكان خيلى مرتفع واقع شده است و تمامى پيش آمدها را بطور كامل ديده و گزارش مى دهد اگر شنوندگان سخنان وى را بكار گيرند مطمئنّا پيروزى وموفقيّت هاى چشم گيرى در زندگى خواهند داشت .

بعنوان نمونه : افرادى در تاريخ ديده مى شوند كه حالات فوق العاده اى داشته اند تا جائى كه همه را بحيرت وادار كرده اند مثال : سلمان ابوذر عمار مالك اشتر مقداد بلال قنبر...

اين گروه نمونه هاى كارخانه انسان سازى امامت را نشان مى دهد چه اگر مردم در هر عصر و زمان به نصائح ومواعظه آنها، گوش جان مى دادند بطور كامل از مواهب عاليه خداوندى برخوردار مى شدند حضرت سلمان رحمه‌الله در اقيانوس ‍ معارف محارم نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى شود حضرت ابوذر رحمه‌الله در جايگاه راستگوئى زبانزد بود و هركدام از آنها در اثر پذيرفتن مواعظه و نصائح كار شناسان جهان تكوين و تشريع ، توانستند از سعادت هاى زندگى برخوردار شوند با اينكه علم و صنعت در جهان امروز از كشف و اختراع و معالجات دم مى زند ليكن سلمان رحمه‌الله با قبول كردن نصيحت امام عليه‌السلام صاحب ولايت و قدرت خاصّى بود كه مى توانست در اثرات طبعى مخلوقات تصرّف كند آتش را ازكار اصليش كه سوزاندن است جدا كند و نمونه ها زيادى در اين زمينه از ايشان وجود دارد.

در نتيجه امام ناصح بندگان خداست و هركس درهر عصر و زمان پذيراى نصائح شده است بالاتر از پيشرفتهاى تكنولوژى ، پيشرفت پيدا كرده است .

## انبياء و اوصياء عليه‌السلام به تمام تخصّص ها مجهّز هستند

مسئله مهمى كه كه در هر عصر و زمان طرفدار زيادى پيدا مى كند و با سرعت بيشترى دلها را مجذوب خود مى سازد موضوع علم است هر انسان كه بتواند خود را به اين وسيله مجهّز نمايد و در برابر مشكلات از آن بهترين استفاده را بدست آورد بطور قطع ، افكار عمومى را مجذوب خود خواهد ساخت و اگر فردى ازميان تمام دانشوران و عالمان قيام كند وبراى رفع مشكلات و ايجاد تسهيلات ، اعمال وحركات خارق العاده اى از خود نشان دهد وكارهاى نشدنى را به امكان تبديل كند وآنچه براى عموم محال بود ليكن وى ممكنش سازد در اين صورت همه مردم حتى دانشمندان و صاحبان حرفه و فنّ، در مقابل ايشان تعظيم كرده و از او در هر زمينه يارى و مدد خواهند.

در يك آشنائى كوتاه با تاريخ بشر، نكات مهمّى از گرايشات انسانها به سمت علم و دانش بچشم مى خورد براى اينكه عمده ترين عامل در جذب شدن مردم حل مشكلات زندگى وايجاد تسهيلات بوسيله علم است و علم از جهات خودش ‍ موضوعيت ندارد چون طريق است در آسايش و آرامش هاى مردم ، و لذا بدان توجه خاصّى شده است .

گاه شيوه علما از راه معالجات جسمى وگاهى روحى ودر مواردى بوسيله دعا، چهره خودش را نشان مى داد و چون توجه مردم بسوى علم ، بخاطر حل مشكلات شان بوده است و لذا كيفيت خاص از آن مدّنظر نيست كه همه بگويند بيمارى بايد از طريق معالجات جرّاحى ، عافيت يابد زيرا ممكن است اغلب بيماريهاى از مسير روانكاوى و ايجاد اعتماد به نفس ، و توجه دادن قلب بيمار به قدرت خداى عزوّجل شفاپيدا كند براى اينكه وجود بشر از يك قابليّتى برخوردار است كه با يك توجه قلبى فعل وانفعالات شكل مى گيرد وكسالت را پايان مى دهد.

مطابق نقل تاريخ ، در هر عصر و زمان گروهى با بدست آوردن اطلاعات و تجارب علمى مى توانستند كارهاى تعجّب بر انگيزى انجام دهند مثلا بيماريهاى خطرناك بَرَص پيسى را معالجه نمايند.

دراين حال انبياء الهى وارد ميدان شده ومرده را زنده ، نابينا را بينا و مشابه آنها را كه براى انسانها محال بود انجام دهند در اين مرحله پزشكان و معالجه كنندگان ، جلوتر از ديگران جذب مى شدند و به ناتوانى خود از انجام دادن چنين كارهاى اعتراف مى نمودند.

در هر زمينه اى اعم از علم طبّ، رياضى فيزيك شيمى يا در فصاحت وبلاغت ، و... پيشوايان معصوم عليهم‌السلام صاحبان امتياز بوده اند وكسى نمى توانست خود را درمقابل علم و دانش آنها، قرار دهد.

در زمان فرعون ، سحر و جادو رونق زيادى داشت تا جائى كه همگان را مجذوب كرده بود حضرت موسى عليه‌السلام قدم به ميدان نهاد و با عصاى خود كه به اژدها تبديل نمود تمامى ساحران را مجذوب خود ساخت وهمگى بخداى او ايمان آورده اند.(٢٧٧)

در زمان حضرت عيسى عليه‌السلام علم طبّ رونق زيادى داشت كه به امراض خطرناكى معالجه مى كردند و همگان را مجذوب علم پزشكى كرده بودند پيامبر خدا آمده و مرده را زنده كرد نابينائى را به بينائى مبدل نمود عظمت كار حضرت عيسى عليه‌السلام بجائى رسيده بود كه پزشكان هم مبهوت و حيران شده بودند.

در زمان ظهور اسلام ، فصاحت و بلاغت كلام مورد توجه بود وهركس اشعار و مطالب خود را به صورت اعلاميه هاى ديوارى ، در مراكز عمومى قرار مى داد تا امتيازات خويش را از جهت فن بلاغت دريافت كند.

و از نام آوران عصر مردى بنام (امرء القيس ) بود كه در مضاعف و بلاغت كلام زبان زد عام و خاص بود ليكن وقتى كه با آيه اى از قرآن مجيد مواجه شد مضاعف وبلاغت آيه شريفه وى را چنان جذب كرد كه از تمام نوشته هاى خويش دست برداشت .

وقتى كه دوران حضرت على عليه‌السلام مورد مطالعه قرار مى گيرد مراتب علمى آن بزرگوار در تمام زمينه ها، افكار عمومى را مبهوت و حيران ساخته است كه در بالاى منبر مى فرمايد از من هر چيز كه مى خواهيد سئوال كنيد، از آسمانها وكهكشانها و ستاره گان بپرسيد كه من به راه هاى آنها از راههاى زمين آشناترم .(٢٧٨) مصدر تمام علوم حضرت امير عليه‌السلام هستند كه مى فرمود:

(عَلَّمنى رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اءلفَ بابٍ من العلم ، فى كُلِّ بابٍ اَلْف باب ).(٢٧٩)

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى من هزار باب از علم آموخت كه از هر بابش هزار باب ديگر شناخت مى شد.

۶

علوم و فضائل پيشوايان دينى در قرآن

احمد بن حنبل دركتاب مسند خود مى گويد:

لم يَكُنْ اَحدٌ منْ اصحاب النَّبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يقول : سَلُونى الاّ على بن ابيطالب .(٢٨٠)

(هيچ فردى از صحابه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگفته است از من هرچه مى خواهيد سئوال كنيد مگر على بن ابيطالب عليه‌السلام .)

تمامى اصحاب پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت على عليه‌السلام مراجعه مى كردند و مشكلات خود را برطرف مى ساختند و در تمام زمينه ها از ايشان استفاده مى نمودند و اين حقيقتى است كه دركتابهاى عامه و خاصّه نقل شده است .(٢٨١)

آنچه معلوم و مبرهن است اينكه پيشوايان معصوم عليهم‌السلام سرچشمه تمام فضائل و كمالات هستند و هر ترقى و پيشرفت در زندگى انسانها، در هر زمينه اى باشد از آنها دريافت شده است زيرا راه ورود به خزينه علم خداوندى براى آنها بدون مانع است و لذا در هيچ موردى از پاسخ دادن عاجز نشده اند و در عصر و زمان خودشان از تمام مردم ممتاز بوده اند و حضرت امام رضا عليه‌السلام به اين نكته اشاره مى كند:

ان الانبياء و الاوصياء عليهم‌السلام يوفقهم الله و يسدِّدهم ويؤ تيهم من مخزون علمه و حكمته مالايؤ تيه غيرهم ، يكون علمه فوق علم اهل زمانه ...(٢٨٢)

نبياء و جانشينان آنها را خداى متعال توفيق داده و يارى مى كند واز مخزن علم و حكمش به آنها مى دهد كه به غير آنها ندهد علم و دانش او [امام ] برتر از دانش همه اهل زمان خودش مى باشد.

ادلّه عقلى ونقلى حقيقت موضوع را ثابت مى كند كه پيشوايان معصوم عليهم‌السلام در زمان خودشان اعلم و افضل از ديگران بوده اند در غير اين صورت معانى براى امام و يا پيشوائى باقى نمى ماند و عقل اجازه نمى دهد كه انسان با وجود فرد اَعْلم و افضل ، از مفضول پيروى و تبعيّت كند و معنى واقعى امام اين است كه او در جايگاه و رتبه ويژه اى قرار گرفته است كه از تمام مردم هم عصر خودش مقدم است و اين تقدّم از كمالات روحى و معنوى امام حكايت مى كند كه در ديگران نيست و اگر باشد در مرتبه خيلى پائين است .

و علمى كه امتيازات انسانى را مشخص مى كند و او را براى مطالعه كردن در جهان هستى و كشف اسرار آن يارى مى كند معناى وسيعى دارد كه از برنامه هاى دبستان تا پايان دانشگاه تجارب واندوخته هاى حرفه اى وبجريان انداختن سيستم تفكر و انديشه و دريافتن مغز مطالب وو... را شامل مى شود و آن علمى كه در امام عليه‌السلام است همه اين نكات را تحت پوشش خود قرار مى دهد بلكه علوم و تجارب موجود در اختيار بشر امروزى ، سهم خيلى كوچك و ضعيفى از علم است اساسى ترين علمى كه معدن و مخزنش امام معصوم عليه‌السلام است معرفت و شناخت به پروردگار متعال است و در اثر همين شناخت ، نيرو و قدرتى در انسان ايجاد ميشود كه مى تواند دست به بزرگترين اختراعات واكتشافات بزند و در يك چشم بهم زدن مسافتها را طى كند با اينكه امروزه انسان بوسيله علم و دانش دست بكارهائى مى زند كه همگان را مبهوت و حيران مى كند و بتدريج افكار عمومى را بخود متوجه نموده است اما اگر مقدارى معتدل بوده و مطالعات در روى پديده ها از راه اعتدال صورت گيرد روشن مى شود كه بشر نمى تواند به اتكاء فكر و انديشه خودش دست به اختراع واكتشاف بزند زيرا چنين حركتى بر او ميسّر نيست اما اگر علم و دانش و مطالعات خويش را در شعاع شناخت و معرفت بخداى متعال قرار داده باشد مى تواند در مصداق اين حديث شريف واقع شود حضرت امام صادق عليه‌السلام فرمود:

العَلِمُ نورٌ يَقْذِفُهُ اللّهُ فى قَلْبِ مَنْ يَشآء.(٢٨٣)

علم نور و روشنائى است كه خداوند در قلب كسانى كه مى خواهد قرار مى دهد.

در يك نگاه به آثار همين علمى كه از راه شناخت خداى متعال صورت مى گيرد كاربُرد كوچك و ضعيف علم و دانش ‍ امروز، واضح مى شود در اينجا به يك داستانى كه آيات واحاديث مؤ يّد آنست توجه كنيم :

حضرت امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: علم الكتاب كلُّه واللّه عندنا وما اعطى وزير سليمان بن داود عليهم‌السلام انما عنده حرف واحد من الاسم الاعظم وعلم بعض الكتاب كان عنده قال تعالى :( قال الذّى عنده علم من الكتاب اَنَا اَتيكَ به قَبْلَ اَنْ يَرْتَدَّ اليكَ طرفُك ...)(٢٨٤)

در زمان حضرت سليمان حكومتى در كشور صبا بدست فردى بنام بلقيس بود هركسى در باره آوردن وى با تاج و تختش ‍ پيشنهاداتى مى كرد يكى مى گفت در مدت چند روز ديگرى مى گفت در مدت چند دقيقه ... وزير حضرت سليمان عليه‌السلام پيشنهاد كرد كه من آن را تا چشم بهم زنى حاضر مى كنم وبقولش وفا نمود و او را با تاج و تختش در يك لحظه در مقابل حضرت سليمان عليه‌السلام حاضر كرد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: بخداقسم علم تمام كتاب آسمانى پيش ماست وآنچه وزير سليمان بن داود عليهم‌السلام انجام دادبخاطر اينكه يك حرف از اسم اعظم وعلم بعضى از كتاب را در اختيار داشت كه خداوند در قرآن به آن اشاره مى كند: آن كسى كه در پيش او علم بعضى از كتاب بود چنين گفت : كه من او را زودتر از آنچه چشمت را بازكنى دراينجا حاضر مى كنم .(٢٨٥)

در باره حضرت موسى عليه‌السلام مى فرمايد: وَ كَتَبَنا لَهُفى اَلاْلواحِ مِنْ كُلّ شَىٍ مَوْعِظَة .(٢٨٦) و براى او در الواح از بعض ‍ چيزهاى مواعظه نوشتيم . در باره حضرت عيسى عليه‌السلام مى فرمايد: و( ليبيّنَ لكم بعض الذّى تَختلفون فيه) (٢٨٧) تا براى شما روشن كند بعضى از آن چيزها را كه مورد اختلاف شماست .

در اين چند آيه انبياء اولوالعزم مورد خطاب هستند ليكن خداى متعال بعضى از مطالب را در اختيار آنها قرار مى دهد اما در باره حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: (قُل كَفى بِاللّه شهيدا بينى و بينكُمْ و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الكتاب ): اى پيامبر بگو درميان من و شماها خدا و كسى كه علم كتاب پيش اوست كفايت مى كند. ابوسعيد خدرى از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين آيه سئوال كرد آن كسى كه علم كتاب پيش اوست كيست پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آن برادرم على بن ابيطالب است .(٢٨٨)

و مراد از كتاب ممكن است همان قرآن باشد و شايد مقصود از آن كتاب تكوين است و چون قرآن مجيد درمقام (تبيانا لكل شى ) (٢٨٩) قرار گرفته است و هر چيزى كه در عالم هستى وجود پيدا كرده است توسط آيات الهى معرفى مى شود واگر قول اول و دوم را جمع كنيم كه مراد از كتاب همان قرآن است و حضرت امير عليه‌السلام به تمام رموزات قرآن عالم بود واز همين راه مى توانست از گذشته و حال و آينده و زمين و آسمان و ملائك و... و تمام مخلوقات الهى خبر دهد قرآنى كه توضيح دهنده كتاب تكوين ،ومعدن رموزات آن مى باشد كه به صريح آيات مى فرمايد: ما فَرَّطْنا فى الكِتابِ مِنْ شَى : وما در كتاب از گفتن هيچ چيزى فروگذار ننموديم .(٢٩٠)

در آيه ديگر مى فرمايد:( وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِس اِلاّ فىِ كِتابٍ مُبين) : هيچ خشك وتَرى نيست مگر اينكه دركتاب بيان و مطرح شده است .(٢٩١)

در هر حال مراد از كتاب همان قرآن است كه تمام رموزات و مطالب جهان تكوين را با خود دارد و هركس نمى تواند آنها را بفهمد مگر آن بزرگوارى كه تمام علم كتاب پيش او باشد.

## علوم و فضائل پيشوايان دينى در قرآن

اگر در باره علم و فضائل انبياء و امامان معصوم عليهم‌السلام به قرآن مجيد مراجعه كنيم واينكه اين همه علم و دانش چگونه در وجود يكفرد شكل مى گيرد آيات زيادى دستگير ما مى شود براى اينكه بشر هر اندازه از نبوغ فكرى هم برخوردار باشد در يك جزء خيلى كوچك و ضعيف مى تواند تخصص پيدا كند اما پيشوايان دينى عليهم‌السلام كه دركل عالم و ذرّاتش صاحب تخصّص هاى خيلى بالائى بوده اند وحضرت على عليه‌السلام ويا ساير امامان عليه‌السلام به تنهائى براى تمام سئوالات در هر زمينه اى كه بود پاسخ مى دادند شكل گرفتن چنين علم گسترده اى در وجود آنها، مطلبى است كه بايد از آيات الهى رموزاتش را فهميد همانطور كه حضرت امام رضا عليه‌السلام در ادامه سخنانش به آياتى چند، در اين زمينه اشاره فرمودند:

١ - قال الله عزوّجل : (اَفَمنْ يَهْدى اِلى الحَقِّ،اَحَقُّ اَنْ يُتَّبع اَمَّن لا يَهدّى الاّ اَنْ يُهْدى فما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمون ).(٢٩٢)

آن كسى كه بسوى حق هدايت يافته سزوار تبعيت و پيروى است يا آن كسى كه هنوز هدايت نيافته مگر اينكه بعدا هدايت پيدا كند شما چگونه قضاوت مى كنيد؟ وكداميك را انتخاب مى كنيد.

٢ - قال الله تعالى : فى قصة طالوت :( إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّـهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّـهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.)(٢٩٣)

خداوند او را براى شما انتخاب كرده در علم و قدرت جسم بوى گسترده گى خاصّى داد و خداوند ملك و پادشاهى را بر هر كسى كه دوست مى دارد عنايت مى كند. ٣ - و قال الله تعالى فى قصة داود عليه‌السلام : (وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّـهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّـهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) (٢٩٤)

حضرت داود عليه‌السلام جالوت را بقتل رساند و خداوند به او پادشاهى وحكمت عنايت فرمود و از چيزهائى كه مى خواست به او تعليم داد.

٤ - و قال لنبيّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : (وَأَنزَلَ اللَّـهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ  وَكَانَ فَضْلُ اللَّـهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) (٢٩٥)

خداوند به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: به تو (اى پيامبر) كتاب و حكمت نازل كرديم تو را بر آن چيزهائى كه نمى دانستى آگاهى دادم توجه و فضل الهى براى تو خيلى بزرگ است .

٤ و در باره اهل بيت وعترت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:( ام يَحْسدون الناسَ عَلى ما آتاهم اللّه مِنْ فضله ...)

چرا مردم بر نعمتهائى كه خداوند به آنها تفضّل نموده است حسادت مى كنند.

آنچه از آيات استفاده مى شود:

علم پيشوايان معصوم عليهم‌السلام كه از ناحيه خداى متعال در اختيار آنها قرار داده شده است از تحصيلات و آموزشهاى كلاسيك امروز جداست با اينكه علم در غير خداى سبحان كسبى وتحصيلى است وتنها علم او ذاتى است ليكن كسب وتحصيل علم الهى ، متناسب با خودش ، دانشگاه ويژه اى دارد وآن تحقّق مراتب يقين است يقين وقتى كه در قلب بشر شكل بگيرد متناسب با آن ، آگاهى و علم در اختيار انسان قرار مى دهد كه مى تواند از حقايق و اسرار جهان و موجودات با خبر شود و بر محيطى كه حواسّ پنجگانه بشر نفوذ ندارد وارد مى شود و از آن محيط مخفى خبرها وگزارشها مى دهد شعاع علم وگسترده گى آن به يقين وابسته است هركسى كه اين مرحله را به نهايت رسانده و با تمام وجودش از مراحل علم اليقين وحق اليقين گذشته و در عين اليقين قرار گرفته است مى تواند از تمام جهان هستى و مخلوقات موجود در آن گزارشها دهد زيرا در اين صورت عالم هستى يك پارچه در مقابل وى حاضر است در آيه اول هدايت يافتن مورد توجه قرار گرفته است فردى كه به اين مقام نائل شده است لياقت و شايستگى علم الهى را دارا مى باشد پيشوايان دينى خصوصا امامان معصوم (صلوات اللّه عليهم اجمعين ) مصداق روشن [اَفَمنْ يَهدى الى الحق ...] هستند در آيه دوم و سوم و قابليّت انسان از جهت كمالات معنوى براى گسترده گى علم وبدست آوردن پادشاهى و حكومت الهى ملاك قرار گرفته است .

در آيه چهارم شخصيّت رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مدّنظر قرار گرفته است بعد از عنايت كتاب و حكمت ، تعليم دادن هر چيزى كه نمى دانست براى ايشان از ناحيه خداوندى ، بزرگترين تفضّل را معنى مى دهد كه در آخر آيه مى فرمايد: (وَكَانَ فَضْلُ اللَّـهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) يعنى قابليّت پيامبر اسلام عليهم‌السلام و مقام و منزلت در پيشگاه ذات اقدس تعالى در يك سطح خيلى بالائى بوده كه مى توانست در شعاع تفضّل وكرامات بزرگ الهى واقع شود.

در آيه بعد فضل الهى بر امامان معصوم عليهم‌السلام مورد توجّه قرار گرفته است آنها به تمام نعمتهاى الهى متنعّم بودند مقام و منزلت آنها در پيشگاه خداى متعال ، به جز خاتم انبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تمام پيامبران بالاتر است مطابق احاديثى كه قبلا اشاره كرديم تمامى انبياء به ولايت و امامت چهارده اختران عالم هستى يعنى حضرت محمد و فاطمه و على و يازده فرزندان معصومش عليهم‌السلام مقرّ و معترف بوده و آن را سبب نيل به اين مقام مى دانند.

خلاصه مطلب حق مى باشد يعنى به تمام معلومات علم حضورى دارد و زمان و مكان و... مانع آن نمى شود وقتى كه خداى سبحان متناسب با قابليّت ها ازآن علم نامحدودش بر كسى مى بخشد همين اثر را ايفاء مى كند كه امام معصوم عليه‌السلام در كره زمين نشسته و از تمامى عالم و كرات ديگر خبر دهد.

## مقام بندگى ، فضل الهى را جذب مى كند

نكته مهمّى كه براى مطالعه كنندگان در شخصيت و مقامات معصومين عليهم‌السلام ضرورت دارد توجه به مقام بندگى است زيرا بدون احراز مقام بندگى هيچ قابليتى در انسان پيدا نمى شود منشاء تمام قابليّت ها براى كسب فضل و كرامات الهى ، بدست آوردن مقام بندگى است و هر پيامبر و امامى كه به آن مقام شامخ نائل شده است از راه بندگيش بوده است همانطورى كه در تشهّد هر نماز اين نكته مورد اقرار نماز گزاران است كه مى گوئيم : اَشْهَدُ اَنَّ محمّدا عَبْدُه و رَسولُه ...

گواهى مى دهم كه حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و رسول خداست .

اولين مطلب اشاره به مقام بندگى است وقتى كه مقام بندگى وى در برابر خداى متعال محرز شد مقام رسالت نبوت و امامت بعد از آن شكل مى گيرد حضرت امام رضا عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:

و انّ العَبْدَ اذا اَخْتارَه اللّه لاِمور عِبادِه شَرَح صدره لذلك و اءودع قَلْبَهُ يَنابِيع الحكمة واَطْلَق عَلى لِسانِهِ فلم يَعْى بَعده بِجَواب و لم يَجِدْ فيه غَير صَوابٍ...(٢٩٦)

اگر بنده اى را خداوند براى امورات بندگانش انتخاب نمايد حوصله و آمادگى وى را كه همان شرح صدر است براى اين كار كامل مى كند و چشمه هاى حكمت را در قلب وى پايه گذارى نموده و آن را بر زبان وى جارى مى سازد كه بعداز آن در برابر هيچ سئوالى عاجز نمى ماند و هر جوابى كه مى دهد همه صواب و مطابق دستور الهى خواهد بود.

انتخاب خداى متعال انسانى را براى مقام نبوت يا رسالت وامامت يا هر مقامى كه براى پياده كردن دستورات الهى لازم باشد ملاك و الگوى خاصى دارد و آن احراز نمودن مقام بندگى است و در ادعيه و مناجات تكرارا اين نكته مورد اشاره قرار گرفته است و حتى در آيات و روايات مقام بندگى ملاك كسب تمام ارزشهاى معنوى معرّفى شده است در داستان حضرت يوسف عليه‌السلام ميفرمايد: (و لَمّا بَلَغ اَشُدَّهُ آتَيناهُ حُكْما وعِلْما وكذلِكَ نَجْزِى المُحسِنينَ):(٢٩٧) هنگام كه به مرحله بلوغ و قوت و تكامل جسم و جان رسيد [و آماده گى براى دريافت وحى پيدا كرد] ما حكم و علم به او داديم و اين گونه نيكوكاران را پاداش مى دهيم .

در آخر آيه كه مى فرمايد:( وكذلِكَ نَجْزِى المُحسِنينَ) بهترين دليل بر مدعى است كه دريافت مقامات معنوى و رسيدن به آن علم ودانش و حكمتى كه بر كل عالم رسوخ و نفوذ دارد از همين راه بندگى ميسّر است و چون در مبارزه با نفس و مهار كردن غرائز، مجاهدتهاى زيادى كرده است وتنها شيرينى و لذت بندگى خدارا انتخاب نموده است و لذا حضرت رضا عليه‌السلام ميفرمايد: فَهُو موَفّقٌ مُسدَّد مؤ يَّد، قد اءَمِنَ مِنَ الخَطاءِ والذَّلِلَ، خَصّهُ بِذلك ليكُونَ ذلكَ حُجَّةً على خَلْقِهِ، شاهِدا على عِبادِهِ، فهَل يقدِرُونَ عَلى مِثل هذا فيختارونه فَيَكُونَ مختارهم بهذه الصِّفةِ.(٢٩٨)

امام از ناحيه خداوندى موفق و مسدد و مويَّد است و از خطا و لغزش در امان است خداوند آنها را به چنين ويژه گى وامتياز مزيّن نموده است تا براى مخلوقاتش حجت وبر بندگانش گواه باشند آيا آنان [يعنى مردم ] قدرت دارند كسى را به مقام امام انتخاب نمايند كه صاحب اين همه امتياز و صفات كماليه بوده باشد؟

چنانكه در بحث عصمت اشاره شد يك انسان الگو بايد به تمام كمالات مجهز و مسلّح باشد براى اينكه فرد ناقص ، هر مقدار توفيق پيدا كند منحصرا نقص خود را بر طرف خواهد كرد و نمى تواند معيار ارزشهاى الهى قرار گيرد واين عمده ترين دليل براى اثبات ولايت و امامت حضرت على و يازده فرزندان معصومش عليهم‌السلام مى باشد ادعيه و زيارات خصوصا زيارت جامعه اگر مورد دقت قرار بگيرد امامان معصوم عليهم‌السلام را بطور صريح و روشن معرفى مى كند زيرا دعاها و زيارات روزنه و پنچره هائى هستند كه انسان را با عالم معنويت آشنا مى كند وپيشوايان دينى را در آن عالم به ما نشان ميدهد كه مى فرمايد:

(عَصَمكُم اللّه مِنَ الذَّلَلِ واَمَنَكُم من الفِتَن ) (٢٩٩)

خداوند شما را از لغزشهاى باطن و ظاهر منع كرد واز فتنه ها نجات داد.

(اَنْتُم الصِّراطُ الاَقْوَم و شُهداء دار الفَناء... و الرَّحْمَةُ المُوصُولَة ...)(٣٠٠)

شما قوى ترين و محكمترين راه توحيد، و گواهان دنياى فانى ، و رحمت متصل الهى مى باشد.

ما نمى توانيم در اين زمينه بطور كامل مطلب را هضم كنيم براى اينكه ويژه گيهائى امامت در يك سطح خيلى بالائى هستند فكر و انديشه ، انسانها عادّى نمى تواند آنها را بطور كامل حل نمايد بعنوان مثال : نوزادى كه از دنياى رحم مادر جدا مى شود به غذا نيازمند است ليكن معده و دستگاه گوارش وى خيلى كوچك و ظريف است كه به غير از شير مادر، چيز ديگرى را نمى تواند هضم كند اگر غذاى جوان بيست ساله اى را در اختيارش قرار بدهى نمى تواند ميل كند واگر به زور وارد معده اش ‍ بشود دستگاه گوارش قادر نيست آن را هضم نمايد.

وقتى كه مقام عصمت مطرح مى شود عمده گناه نكردن و ميل به سمت آن ننمودن مورد توجه واقع مى شود لكن در باره بنده گى و تمسّك واعتصام امامان بخداى متعال ، مطالعات خيلى محدود است و مغز انسان نمى تواند حتى شنيدن ويژه گيهاى ائمه عليهم‌السلام را تحمّل كند.

ولى در يك صورت ممكن است كه انسان به پيشرفتهاى نائل شود وآن اينكه در ساختمان قلبش طرح و نقشه هاى جديد پياده كند و خود را بتدريج وارد اين مباحث و مراحل بنمايد وقتى كه سلمان (رضوان اللّه عليه ) مدت زيادى از عمرش را در اين مسير قرار داد توانست به مقام محرميّت اهل بيت در معارف نائل شود كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: سلمان از ما اهل بيت است .

عصمت آن اثر و نمودى است كه ازبنده گى و اتصال به خداى سبحان ايجاد مى شود حتى اشتغال به مباحات هم ، بر ايشان يكنوع فاصله از خداى متعال تلّقى شده كه در دعاهاى وارده با بيان استغفار روشن مى كنند در هر حال علم و كمال و مقام عصمت و هر صفت كاملى كه در وجود شان متبلور است از مقام تسليم و بندگى براى ذات اقدس تعالى ريشه مى گيرد يك نمونه از مقام تسليم حضرت امير عليه‌السلام نقل مى كنيم تا روشن شود اين همه عزّت و عظمت آن بزرگوار در پيشگاه الهى به بنده گى و اطاعتش وابسته بود.

در داستان ليلة المبيت (شبى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن شب مخفيانه از مكه به مدينه هجرت فرمود و على عليه‌السلام در بستر او خوابيد) مى خوانيم : هنگامى كه سران قريش بخانه ريختند وعلى عليه‌السلام را در بستر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يافتند، صدا زدند محمد كجا است ؟

فرمود: شما او را به من نسپرده بوديد شما نخواستيد او در شهر شما باشد او خود بيرون رفت در اين هنگام (سراقه بن مالك مخزومى ) گفت : اكنون كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيست على عليه‌السلام را از دست ندهيد وجهان را از وجودش خالى كنيد (ابو جهل ) گفت : دست ازاين ساده لوحى برداريد كه محمد او را فريفته و فدائى خود ساخته است اينجا بود كه حضرت على عليه‌السلام رو به ابوجهل كرده فرمود: يا اباجَهْلُ بلِ اللّه قَدْ اَعْطانى مِنَ العقل ما لو قُسِّمَ عَلى جميعِ حُمَقاء الدُّنيا و مَجانِيِنها لَصارُو بِه عُقَلاء وَ مِنَ القوَّةِ ما لَوْ قُسِّم عَلى جميعِ ضُعَفاءِ الدُّنيا لَصارو به اَقْوِياء و مِنَ الشُجّاعَة ما لو قُسِّمَ عَلى جميع جُبَناء الدُّنيا لَصارُوا شَجْعانا ومِنَ الحِلمِ ما لَو قُسِّمَ على جميعِ سُفَهاء الدُّنيا لَصارُو بِهِ حُلَماءِ...(٣٠١)

اى ابو جهل ، خداوند آن قدر به من عقل وخرد بخشيده كه اگر بر تمام ابلهان و ديوانه هاى دنيا تقسيم كنند همگى عاقل خواهند شد وآن قدر قوت داده است كه اگر بر همه ناتوانهاى جهان قسمت كنند همگى نيرومند مى شوند و آن قدر شجاعت عطا فرموده كه اگر بر تمام ترسوهاى دنياتقسيم نمايند همگى شجاع خواهند شد و آن قدر حلم و تدبير و حوصله در امور بخشيده كه اگر برتما سفيهان جهان تقسيم نمايند همگى صاحب تدبير مى شوند.(٣٠٢)

## جمع بندى و انصاف

آنچه تا اينجا مورد بحث و دقت قرار گرفت نقش امامت در فلسفه زندگى است و هر انسانى با نگاه منصفانه خود اگر آن را مورد ارزيابى قرار دهد با اذعان و يقين اعتراف مى كند كه مسئله امامت يك مقام و منصب الهى است و شايستگى احراز اين مقام را تنها خداى متعال مى تواند بيان كند و از عهده بشر خارج است واز مجموع آيات و احاديث هم استفاده مى شود كه امام و خليفه مسلمين رابايد خدا معرّفى كند زيرا امام معصوم عليه‌السلام حقيقتى است كه جهان هستى بوجود او قائم است و تمامى حركات معنوى و رشد و كمالات جامعه انسانى بوسيله امامت شكل مى گيرد و مانند آفتاب ، تخم هاى معنوى و دينى را كه در فطرت بشر آفريده شده است پرورش داده و بسوى كمال و سعادت سوق مى دهد و شخصيّت ايشان در فكر و انديشه هاى انسانى نمى گنجد كه برنامه هاى امام معصوم عليه‌السلام را، مانند اعمال و رفتار افراد عادّى تحليل نمائيم بلكه امام نماينده تمام عيار و تامّالاختيار پروردگار احديّت جلّت عظمته مى باشد و تمامى برنامه هايش به امر الهى صورت مى گيرد اميد است اين تحفه ناقابل مقبول پيشگاه حضرت بقية اللّه امام زمان (عجل اللّه تعالى فرجه الشريف ) واقع شود و ما را براى ، هميشه به توفيق خدمتگذارى اين آئين آسمانى مزيّن ، و بر همگان باتابش نور ولايت خير و سعادت و آسايش هردو جهان را عطاء فرمايد.

والسّلام على من اتبع الهدى

(التماس دعا سيد حميد فتاحى )

پاورقى ها:

١) مراد از قلب ، روح يا نفس يا مركز ادراكات است .

٢) كافى ج ١/١٦٩ و داستانهاى ما ص ١١٨ دوانى .

٣) نهج البلاغه فيص الاسلام كلمات قصار ٢٤٤.

٤) ٣ خ ٣ نهج البلاغه .

٥) بقره ١٢٤.

٦) ذخرف آيه /٤٥.

٧) الصراط المستقيم ج ١/٢٤٤ بناطى رحمه‌الله نيابيع المودة /٨٢ كترالعمال ج ٦/١٥٦، مجمع الزوائد ٩/١٠٨، لغاية الطالب /٢٥.

٨) خطبه حضرت فاطمه (سلام اللّه عليها).

٩) ينابيع المودة /٢٤٥ شواهد للتنزيل ج ١/٢٩١، مسند احمد ج ٥/١٨١ ج ٤/٣٦٦.

جابر سئوال كرد عترت شما چه كسانى هستند؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: على و فاطمه و حسن و حسين و الائمة مِن وُلدالحسين عليه‌السلام منهاج البراعة ج ٢/١٧٨.

١٠) كافى ١/١٩٨ و تحف /٥١٨.

١١) انعام /٣٨.

١٢) مائده /٣.

١٣) مائده /٦٧.

١٤) نقل از كتب عامّه اختصارا: شواهد التنزيل ج ١/١٨٧ الدر المنشور ج ٢/٢٩٨، فتح القدير ج ٣/٥٧ روح المعانى ج ٦/١٦٨، المنار ج ٦/٤٦٣ تفسير الطبرى ج ٦/١٩٨، صواعق المحرقة /٧٥ و در كتب خاصه متواترا بيان شده است كه هيچ شكى در آن بر دوست و دشمن وجود ندارد.

١٥) و امالى طوسى مجلس دوازده ، كافى ج ١/٢٩٢. و تحت عنوان عالم ذَرّ آمده است حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: در عالم ذَرّ خداوند به حضرت على عليه‌السلام لقب [ اميرالمؤ منين ] داد ..... منهاج البراعة ، ج ٢/١٤٨.

١٦) تاريخ بغداد ٨/٢٩٠ فيض القدير فى شرح جامع الصغير ٦/٢١٧ ٢١٨ عقبات الانوار [خلاصته ج ٧ /٢٠٥ ٣ مائده /٣.]

١٧) مائده /٣.

١٨) كافى /ج ١/١٩٨، تحف العقول ٥١٨.

) كافى /ج ١/١٩٨، تحف العقول ٥١٨.

٢٠) مفردات راغب /١٧٥.

٢١) آل عمران /١٩.

٢٢) نساء /١٢٥.

٢٣) بقره ٢٥٦.

٢٤) آل عمران /٨٥.

٢٥) راغب / ٤٤١.

٢٦) نهج البلاغه خطبه /١.

٢٧) تاريخ يعقوبى ج ٢/٢١٠، نقش ائمه در احياءِ دين ، ج ١٤/١٤٦.

٢٨) حديد/٢٥.

٢٩) تحف العقول /٥١٥.

٣٠) روضه كافى ج ٨/٢٤٢.

٣١) كافى ج ١/١٩٨.

٣٢) حضرت ابراهيم مقام دوستى خود را با خدا بعد از چند امتحان مهّم كسب كرد كه در تاريخ آمده است .

٣٣) بقره /١٢٤.

٣٤) انبياء /٧٢.

٣٥) انبياء/٧٣.

٣٦) آل عمران /٨.

٣٧) آل عمران /٦١.

٣٨) در نيابيع المورة /٥٥ ٥٢، احاديث زيادى از كتابهاى اهل سنت نقل شده است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بارها مى فرمود على نفس وجان من است علاقمندان به آن مراجعه نمايند.

٣٩) الصراط المستقيم ج ١/٢١٢ نيابيع المودة /١٢١، ابى الحديد در شرح نهج ج ٢/٤٢٩.

٤٠) بشارة المصطفى لشيعة المرتضى /١٤٥.

٤١) بشارة المصطفى لشيعة المرتضى /١٤٦.

٤٢) بشارة المصطفى لشيعة المرتضى /١٧٦.

٤٣) انفال /٢٩.

٤٤) روم /٥٦.

٤٥) كافى ج ١/١٩٨، تحف العقول ص ٥١٨.

٤٦) خطبه /١٨٩.

٤٧) خطبه /٥.

٤٨) شرح نهج البلاغه ابى الحديد ج ٢/٢٩٦.

٤٩) شرح نهج البلاغه ابى الحديد ج ١٠/٢١٢.

٥٠) شرح نهج البلاغه ابى الحديد ج ١/٥٢.

٥١) شرح نهج البلاغه ابى الحديد ج ١/٢.

٩٣) بشارة المصطفى لشيعة المرتضى /٨١.

٩٤) تحف العُقول /٥١٥.

٩٥) ينابيع المودة /١٧٣.

٩٦) نحل /٩٧.

٩٧) مائده /٣٥.

٩٨) زيارت جامعه .

٩٩) زيارت جامعه .

١٠٠) زيارت جامعه .

١٠١) اين از بزرگترين معجزات قرآن است كه احدى نتوانسته باهمه اين پيشرفتها مشابه يك آيه ، از آيات قرآن را بيآورد جائيكه قرآن از همين حروف آلفبا تشكيل يافته است .

١٠٢) تمدن اسلام وعرب ص ٧٨ ١٠٢.

١٠٣) آل عمران ١٠٣.

١٠٤) خطبه /٢٦ نهج البلاغه .

١٠٥) حجرات /١٣.

١٠٦) صحيفه دعاى دوم .

١٠٧) بلاّذرى در تاريخش قاضى القضاة عبدالجبار در مغنى ، سيد الصحابة ، نقل گروه رستگاران ج ١/٨٥، ابى الحديد ج ٦/٥٢.

١٠٨) منتهى الامال ج ١/٢٢١.

١٠٩) محجة البيضاء ج ١/٢٣٩.

١١٠) كلام /١٥/٥٧.

١١١) خطبه ١٦٢/٢٣٢.

١١٢) المال الدين ج ١/٣٦٦ و بحار ج ٥٢/٣١٢.

١١٣) زيارت جامعه .

١١٤) نقش ائمه در احياد دين ج ١/٢٦٣، مروج الذهب ٣/٤٥٤.

١١٥) تحف العقول /٥١٧.

١١٦) زيارت جامعه كبير.

١١٧) نهج البلاغه كلمات قصار /٥٠.

١١٨) تحف العقول /٥١٦.

١١٩) نحل /١٢٥.

١٢٠) انعام /١٤٩.

١٢١) از جهانهاى دور ص ٢٩٣.

١٢٢) از جهانهاى دور ٢٩٤.

١٢٣) يس /٣٨.

١٢٤) جهان آفرين ص ١٤٢.

١٢٥) چون بر مبناى حركت جوهرى سنگ وجمادات هم تغيير و تحول دارد.

١٢٦) نامى است كه [شر مِشيه ] انتخاب نموده براى مسئله روشن بينى كه بدون استفاده از اعضاى حسى خود افكار ديگران درك مى كند و اين يك موهبت استثنائى است و جز معدودى در اختيار ندارد مراد اين است كه انسان با ضمير روشن بين خود از اسرار وحقائق جهان هستى وموجوداتش كسب اطلاع كند.

١٢٧) بصائر الدرجات جز ١٠/٤٨٨.

١٢٨) اصول كافى ج ١/١٧٩.

١٢٩) اصول كافى ج ١/١٨٠.

١٣٠) نهج البلاغه /١٩١/٦٣٩، فيض .

١٣١) نيابيع المودّة /١٣٧.

١٣٢) نيابيع المودة /١٣٩.

١٣٣) تحف العقول /٥١٦.

١٣٤) حديث كساء در مفاتيح و كتابهائى روائى آمده است .

١٣٥) تحف العقول /٥١٦.

١٣٦) الشمس (٢ و ١).

١٣٧) تحف العقول ٥١٦.

١٣٨) تحف العقول /٥١٦.

١٣٩) تحف العقول /٥١٦.

١٤٠) تاريخ الخلفاء سيوطى /٦٧ و صحيح بخارى ج ٥/٢٠٨ تاريخ طبرى /٣/٢١٠ صواعق المحرقة ص ٥/٨/٢١ نهج الحق /٢٦٤.

١٤١) مررج الذهب ج ٢/٣٠٢ الامامه والسياسة ج ١/١٤ و ١٨ و ١٩، شرح نهج ابى الحديد ١/١٣٠ و ج ١/٥٨ و ج ٤/١٦٦ و ١٦٩.

١٤٢) مررج الذهب ج ٢/٣٠٢ الامامه والسياسة ج ١/١٤ و ١٨ و ١٩، شرح نهج ابى الحديد ١/١٣٠ و ج ١/٥٨ و ج ٤/١٦٦ و ١٦٩.

١٤٣) مررج الذهب ٢/٣٠٢ شرح نهج ابى الحديد ١/١٣٠ تاريخ يعقوبى ج ٢/١٢٧.

١٤٤) مستدرك حاكم ج ٣/١٥٣ اسد الغابة ٥/٥٢٢ تهذيب التهذيب /١٢/٤٤٢ كترالعمال ٦/٢١٩ ج ٧/١١١.

١٤٥) طبرى ج ١/١٩٨ شرح نهج ابى الحديد ١/١٢٤ ملل ونحل ١/٧٥.

١٤٦) شرح نهج ابى الحديد ج ٣/٩٧ و صحيح مسلم درباب ترك وصية ج ٣/٦٩ بخارى ج ١/٣٦.

١٤٧) منتخب كترالعمال ج ٥/١٠٦ الامامة و السياسة ج ١/١٤.

١٤٨) النص والاجتهاد /٩٩ و كترالعمال ج ٣/٢٧٠، ملل و نحل ج /٢٣١ تاريخ الخميس ٢/١٦٧ تاريخ الكامل ج ٢/٢١٩.

١٤٩) الدر المنثور ج ٦/٩٣ و شرح نهج ابى الحديد ج ١/٦١ و ١٥٢ و الرياض النضرة ج ٢/٤٦ شرح نهج ابى الحديد ج ٣/١٥٣،تاريخ الكامل ج ٢/٣٥١.

١٥٠) اُسد الغابة ج ٤/٤٠٧، تاريخ الكامل ج ٢/٣٧٨ الاصابة ج ٣/٤٥٢، كترالعمال ج ٣/٨٨ و ٩٥/٩٦/١٠١، شرح نهج ابى الحديد ج ٣/١٠٩.

١٥١) تفسير كبير ج ١٠/٥٠، كترالعمال ج ٨/٢٩٣، الدر المنثور ج ٢/١٤٠.

١٥٢) تاريخ الخلفاء؛ /١٣٦، تاريخ الكامل ج ٣/٣ شرح نهج ابى الحديد ج ٣/١٧٨ و ١٧٩ و /١٨٠ تاريخ الخميس ج ٢/٢٤١.

١٥٣) آيه ١٨ مى فرمايد: اَفَمن كان مؤ منا كمن كان فاسقا لايستون )) مراد از مؤ من على عليه‌السلام وفاسق وليد است برطبق نظر مفسّران .

وآيه ٦ مى فرمايد: ان جائكم فاسق بنباء فتبنِّوا... مراد از فاسق وليد است كه داستانش معروف است .

تفسير الخازن ج ٣/٤٧٨، الدر المنشور ج ٥/١٧٨، سيره حلبى ج ٢/٤٧٦ تفسير الخازن ج ٤/١٧٨ روح المعانى ج ٢٤/١٣١.

١٥٤) تاريخ الخميس ج ٢/٢٥٦ و ٢٥٩ و ٢٦٧، تاريخ طبرى ج ٥/٥٥ و ٩٤ شرح نهج ابى الحديد ج ١/٢٢٦ تاريخ الكامل ج ٣/٤٥، اءسد الغابة ج ٢/٣٣ ملل ونحل ج ١/٢٦، تاريخ يعقوبى ٢/٢٥٤.

١٥٥) تاريخ الخميس ج ٢/٢٥٦ و ٢٥٩ و ٢٦٧، تاريخ طبرى ج ٥/٥٥ و ٩٤ شرح نهج ابى الحديد ج ١/٢٢٦ تاريخ الكامل ج ٣/٤٥، اءسد الغابة ج ٢/٣٣ ملل ونحل ج ١/٢٦، تاريخ يعقوبى ٢/٢٥٤.

١٥٦) الاصابة ج ١/٣٤٥، اُسد الغابة ج ٢/٣٣، تاريخ الخميس ج ٢/٢٦٧،ملل نحل ج ١/٢٦.

١٥٧) تاريخ الخميس ج ١/٢٦ ملل ونحل ج ١/٢٦ شرح نهج ابى الحديد ج ١/٢٣٣ و طبقاب ابن سعد ج ٢/٤٤، الاشراف بلاذرى ج ٥/٢٥ عقد الفريد ج ٢/٢٦١ تاريخ يعقوبى ج ١٥٥. سيرة حلبى ج ٢/٧٨ معارف ابن قتيبه /٨٤ شرح نهج ج ١/٢٢٤ يعقوبى ج ٢/١٥٨.

١٥٨) اسد الغابة ج ٣/٢٥٩، تاريخ ابن كثير ج ٧/١٦٣، شرح نهج ابى الحديد ١/٢٣٨ و ٢٣٩ يعقوبى ٢/١٦٢ مروج الذهب ٢/٢٤٠ ملل نحل ج ١/٢٦، صواعق المحترقة /٤٨.

١٥٩) شرح نهج ابى الحديد ١/٢٤٢، تاريخ الخميس ٢/٢٧٣، يعقوبى /٢/١٥٣.

١٦٠) الدرالمنشور ٦/٤٠ احكام القرآن جصّاص ٣/٣٨٩، صحيح مسلم ٢/٥٣٩.

١٦١) رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عمار فرمود: تقتلك الفئة الباغته ، تو را گروه ياغى خواهد كشت ، معاويه به مردم گفت مراد آنست هركسى كه عمار را به جنگ آورده است مى باشد (الاصابة /٢/٥١٢ تهذيب التهذيب ٧/٤٠٩، شرح نهج ابى الحديد ٣/٢٧٢،مروج الذهب ٢/٣٨١.

١٦٢) اُسد الغابة ١/١٣٤، الاصابة ١/٧٧، كامل ابن اثير ٣/٢٠٣ و ٢٠٧، عقد الفريد /٢/١٤٤ صواعق المحرقه /٣٣...

١٦٣) ابى الحديد ٤/٤ و ٧ مروج الذهب ٢/٤٢٧ الامامة و السياسة ١/٢١١ ج ٢/١٤، يعقوبى /٢/٢٣٧ و ٣٩ مسند احمد ١/٣١.

١٦٤) سنن ابن ماجه ٢/٨٧٢.

١٦٥) الفصول العليّة /١٠ ٨، محدث قمى (رحمة اللّه ).

١٦٦) نهج البلاغه /خ /١.

١٦٧) تحف /٥١٦.

١٦٨) نهج البلاغه خطبه /١٤٧/٢٠٦.

١٦٩) خطبه /١٤٧.

١٧٠) تحف العقول /٥١٦.

١٧١) خطبه ١/٤٠.

١٧٢) قرار داد اجتماعى ترجمه زيرك زاده /٨١.

١٧٣) العصر ١ و ٢.

١٧٤) منتهى الامال ج ٢/٢٦٦ شايد مراد حضرت صادق عليه‌السلام ابراهيم ادهم و سفيان ثورى بود كه آنها به خدا و اولياءاش توجه چندانى نداشته و با دعا وى بدون معيار خودشان را محبوب درگاه معرفى مى كردند.

١٧٥) تحف العقول /٥١٦.

١٧٦) كلمات قصار نهج البلاغه شماره ٥٠١.

١٧٧) نفس المهموم حالات امام حسين (ع ).

١٧٨) نهج الحق /علامه حلّى (رحمة اللّه ) ص ٢٢٩ نيابيع المودة /١٩، ٢٠، ذخائر العقبى /٧ كترالعمال ج ٦/١١٦.

١٧٩) صحيح الترمذى ج ٢/٢٩٩ كترالعمال ج ٦/٤٠١، تهذيب التهذيب ج ٦/٣٢٠.

١٨٠) نهج الحق /علامه حلّى (رحمة اللّه ) /٢١١، روح المعانى ج ١٤/١٣٤، تفسير طبرى ج ١٤/٤٩.

١٨١) زيارت جامعه كبير.

١٨٢) زيارت جامعه كبير.

١٨٣) بقره /٣٠.

١٨٤) اعراف /١٧٩.

١٨٥) نهج / كتاب ٥٣ / ٤٢٦.

١٨٦) نهج / كتاب ٥٣ / ٤٢٦.

١٨٧) يونس /٣٥.

١٨٨) وسائل ج /١١/٤٢٥.

١٨٩) غرر الحكم /٨٤١.

١٩٠) كتاب شهاب /٥٨.

١٩١) نهج البلاغه ١٩٩ ص ٣١٨.

١٩٢) نهج خطبه /١٩٨/٣١٢.

١٩٣) ملك /٢.

١٩٤) الصراط المستقيم ج ١/٢٤٤.

١٩٥) بحار ج ٧٠/١٤٣.

١٩٦) الميزان ج ٦/٢٠٠ ذيل آيه /١٠٥ مائده .

١٩٧) تحف العقول /٥١٦.

١٩٨) زيارت جامعه كبير.

١٩٩) زيارت جامعه كبير.

٢٠٠) رعد /٢٨.

٢٠١) مريم /٩٦.

٢٠٢) نحل /٩٧.

٢٠٣) احقاق الحق ج ٣/٨٣.

٢٠٤) كفاية الموجدين ج ٢/١٤٤.

٢٠٥) كفاية الموحدين ج ٢/١٤٤.

٢٠٦) كفاية الموحدين ج ٢/١٤٥.

٢٠٧) كفاية الموحدين ج ٢/١٤٦.

٢٠٨) آل عمران /١٠١.

٢٠٩) كفاية الموحدين ج ٢/١٤٦.

٢١٠) الاسراء آيه .

٢١١) بقره /١٥٢.

٢١٢) محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم /٧.

٢١٣) بحار ج /٢٥/١٩٢.

٢١٤) بحار ج /٢٥/١٩٢.

٢١٥) بحار ج /٢٥/١٩٢.

٢١٦) بحار ج /٢٥/١٩٢.

٢١٧) بحار ج ٢٥/١٩٢.

٢١٨) بحار الانوار ج ٤١/١٤ و زبده البيان ٦٩٦.

٢١٩) تحف العقول ٥١٧.

٢٢٠) بقره /٢٩.

٢٢١) زيارت جامعه كبير.

٢٢٢) اعراف /٩٦.

٢٢٣) تاريخ بغداد ١٤/١٤ مجمع الزوائد ٧/٢٣٥ و ج ٩/١٢٤، كنوز الحائق /٦٥، كترالعمال ٦/١٥٦.

٢٢٤) امالى طوسى مجلس دوازده و كافى ج ١/٢٩٢، احقاق /١٥/٢٨٨.

٢٢٥) تحف العقول /٥١٧.

٢٨٠) ينابيع المودة /٧٤، اُسد الغابة ج ٤/٢٢، الصواعق المحرقة /٧٦ ذخائر العبقى /٨٣ نهج الحق /٢٤٠.

٢٨١) الرياض النضرة ج ٢/١٢٩، ذخائر العقبى /٨٠/٩٧، كترالعمال ج ٣/٩٩/٣٠١، الطبقات المالكية /٢/٤١.

٢٨٢) تحف العقول /٥١٩.

٢٢٦) تهذيب التهذيب ج ٧/٣٣٧ كترالعمال ج ١/٢٢٨ حلية الواولياء ج ١/٦٥ نهج الحق و كشف الصدق للعلامة الحلّى /٢٤٠ مطالب السّؤ ل /٢٦ نيابيع المودة /٦٦ و ٧١ و ٧٣/٧٦/٧٧ اسد الغابة ج ٤/٢٢ الصواعق المحترقه /٧٦ ذخائر العقبى /٨٣ .

٢٢٧) منابع صفحه /٣١٧.

٢٢٨) بقره /٢٠٧.

٢٢٩) اسد الغابة ج ٤/٢٥ شواهد التنزيل ج ١/٩٨، مستدرك الحاكم ج ٣/١٣٢، نور الابصار /٨٦ نيابيع المودة /٩٢، تفسير كبير ج ٥/٢٠٤، مسند احمد ج ١/٣٣١، تفسير طبرى ج ٩/١٤٠.

٢٣٠) معارف ابن قتيبه /٢٥١، ذخائر العبقى /٩٧ اسد الغابة /٣/٣٢١، شرح نهج ابى الحديد ج ١/٣٦١ ج ٦/٣٨٨ نيابيع المودة /١٣٧، خوارزمى در مناقب ، ارجح المطالب /٦٨١.

٢٣١) معارف ابن قتيبه /٢٥١، ذخائر العبقى /٩٧ اسد الغابة /٣/٣٢١، شرح نهج ابى الحديد ج ١/٣٦١ ج ٦/٣٨٨ ينابيع المودة /١٣٧، خوارزمى در مناقب ، ارجح المطالب /٦٨١.

٢٣٢) معارف ابن قتيبه /٢٥١، ذخائر العبقى /٩٧ اسد الغابة /٣/٣٢١، شرح نهج ابى الحديد ج ١/٣٦١ ج ٦/٣٨٨ ينابيع المودة /١٣٧، خوارزمى در مناقب ، ارجح المطالب /٦٨١.

٢٣٣) كترالعمال ج ٢/٣٩٢١٥٣ مسند احمد ج ٥/٢٦.

٢٣٤) شرح نهج ابى الحديد ج ١/٨.

٢٣٥) تحف العقول /٥١٨.

٢٣٦) تحف العقول /٥١٨.

٢٣٧) بقره /٢٧٦.

٢٣٨) النجم /٤٥.

٢٣٩) كه از خود مؤ لف است .

٢٤٠) تحف العقول /٥١٩.

٢٤١) تحف العقول /٥١٨.

٢٤٢) تحف العقول /٥١٨.

٢٤٣) تحف العقول /٥١٨.

٢٤٤) تحف العقول /٥١٨.

٢٤٥) تحف العقول /٥١٨.

٢٤٦) تحف العقول /٥١٩.

٢٤٧) نهج الحق علامه حلّى (رحمة اللّه ) /١٥٩.

٢٤٨) تحف العقول /٥١٨.

٢٤٩) نهج الحق علامه حلّى (رحمة اللّه ) /١٥٩.

٢٥٠) تفسير برهان ج ٢/١٩٢.

٢٥١) بحار ج ١٥/٣

٢٥٢) تحف العقول /٥١٩.

٢٥٣) تحف العقول /٥١٩.

٢٥٤) تحف العقول /٥١٩.

٢٥٥) تحف العقول /٥١٩.

٢٥٦) نهج البلاغه فيض از كلمات /١٩١/٦٣٩.

٢٥٧) تحف العقول /٥١٩.

٢٥٨) تاريخ الخلفا السيوطى /٦٧ صحيح بخارى ج ٥/٢٠٨ سيره حلبى ج ٣/٣٦٣، صواعق المحترقة ص ٥/٨/٢٣١ تاريخ طبرى ج ٣/٢١٠.

٢٥٩) الامامة و السياسة ج ١/١٤، كترالعمال كتاب الخلافة ج ٣/١٣٢/١٣٥ و ١٤١ شرح نهج ابى الحديد ج ١/٥٨ و ج ٤/١٦٦/١٦٩.

٢٦٠) مائده /٥٥.

٢٦١) صحاج الستة ، جامع الاصول ج ٩/٤٧٨، الغدير ج ٢/٢٥، نهج الحق وكشف الصدق /١٧٢.

٢٦٢) تحف العقول /٥١٩.

٢٦٣) زيارت جامعه كبير.

٢٦٤) نساء /١٣.

٢٦٥) احزاب /٧١.

٢٦٦) نساء/٨٠.

٢٦٧) نساء /٥٩.

٢٦٨) مناقب ابن مغازلى ٢٤٢ ميزان الاعتدال ج ١/٢٨ نيابيع المودة /١١١، لسان الميزان ج ١/٤٤/٥١/٧٥ تاريخ بغدادى ج ١٠/٣٥٦ كنوز الحقائق /٥١.

٢٦٩) تحف العقول /٥١٩.

٢٧٠) زيارت جامعه كبير.

٢٧١) زيارت جامعه كبير.

٢٧٢) تحف العقول /٥١٩.

٢٧٣) يونس /٥٧.

٢٧٤) بقره /٢٧٥.

٢٧٥) نور /١٧.

٢٧٦) تحف العقول /٣٤٣.

٢٧٧) طه /٧٠ اين حقيقت را بيان مى كند.

٢٧٨) مطالب السؤ ل /٢٦ نيابيع المودة /٦٦ نهج الحق وكشف الصدق /٢٤٠

٢٧٩) ينابيع المودة /٧١/٧٣/٧٦، نهج الحق وكشف الصدّق /٢٤٠.

٢٨٣) بحار الانوار ١/٢٢٤ و ٧٠/١٤٠.

٢٨٤) نيابيع الموده /١٠٣.

٢٨٥) نمل /٤٠.

٢٨٦) اعراف /١٤٥.

٢٨٧) زخرف /٦٣.

٢٨٨) نيابيع المودة /١٠٣.

٢٨٩) نحل /٨٩.

٢٩٠) انعام /٣٨.

٢٩١) انعام /٥٩.

٢٩٢) يونس /٣٥.

٢٩٣) بقره /٢٤٧.

٢٩٤) بقره /٢٥١.

٢٩٥) نساء ١١٣.

٢٩٦) تحف العقول /٥١٨.

٢٩٧) يوسف /٢٢.

٢٩٨) تحف /٥١٩.

٢٩٩) زيارت جامعه كبير.

٣٠٠) زيارت جامعه كبير.

٣٠١) بحار الانورا ج ١٩/٨٣.

٣٠٢) بحار الانوار ج ١٩/٨٣.

فهرست مطالب

[مقدّمه 2](#_Toc54214126)

[مناظره شنيدنى 4](#_Toc54214127)

[فرق نبوت و رسالت و امامت 9](#_Toc54214128)

[مقام نبوت 9](#_Toc54214129)

[٢ - مقام رسالت 9](#_Toc54214130)

[٣ - مقام امامت 9](#_Toc54214131)

[شاءن نزول آيه و روز اكمال دين 15](#_Toc54214132)

[اسناد و مدارك غديرخم 19](#_Toc54214133)

[امامت وتكميل دين 21](#_Toc54214134)

[قرار دادن مردم در مسير حق 26](#_Toc54214135)

[درك مقام امامت 30](#_Toc54214136)

[سند زنده براى امتياز و عظمت اهل بيت عليهم‌السلام 38](#_Toc54214137)

[ناتوانى انسان از درك مقام امامت است 49](#_Toc54214138)

[ارتباط پيام آوران الهى با خداى متعال به سه بخش تقسيم مى شود: 53](#_Toc54214139)

[نكات مهمّ از كلام اميرالمؤ منين على عليه‌السلام 60](#_Toc54214140)

[فصل دوّم :امامت روح اسلام است 64](#_Toc54214141)

[آشنائى با قرآن 68](#_Toc54214142)

[فصل سوم : امامت اساس اسلام است 70](#_Toc54214143)

[امامت علت مبقيه 80](#_Toc54214144)

[فصل چهارم : امامت مُتممّ و مُكمّل جميع عبادات است 83](#_Toc54214145)

[مقام عبادى بشر 85](#_Toc54214146)

[شرط قبولى اعمال چيست ؟ 90](#_Toc54214147)

[نقشه خداوند براى قبولى اعمال 95](#_Toc54214148)

[١ - زندگى پاك 98](#_Toc54214149)

[٢ - فزونى پاداش 99](#_Toc54214150)

[امامت شرط قبولى اعمال است 102](#_Toc54214151)

[فصل پنجم : امام يگانه پاسدار دين خداست 104](#_Toc54214152)

[از بعثت تا امامت 106](#_Toc54214153)

[اعراب قبل از اسلام واشتباه متشرقين 107](#_Toc54214154)

[رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصلاح جامعه 109](#_Toc54214155)

[معيار الهى در امتياز انسان 110](#_Toc54214156)

[تفاوت دو حركت 112](#_Toc54214157)

[بيست و پنج سال بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 115](#_Toc54214158)

[هدف آنها از بين بردن اسلام است 117](#_Toc54214159)

[مرز حلال وحرام الهى 119](#_Toc54214160)

[فصل ششم :امام و ابزار هدايت 121](#_Toc54214161)

[شيوه موعظه 124](#_Toc54214162)

[حجت بالغه چيست ؟ 126](#_Toc54214163)

[شيوه دعوت براه خدا 127](#_Toc54214164)

[فصل هفتم :امام آفتاب رحمت خداست 131](#_Toc54214165)

[نقش خورشيد در پرورش جانداران 133](#_Toc54214166)

[گرمابه تاشكند 134](#_Toc54214167)

[امام همچون خورشيد است 136](#_Toc54214168)

[خورشيد در اطاعت امام عليه‌السلام است 139](#_Toc54214169)

[خورشيد از على عليه‌السلام اطاعت مى كند 140](#_Toc54214170)

[فصل هشتم :امام چراغ نور افكن خداست 146](#_Toc54214171)

[كره ماه يا همسايه ديوار به ديوار زمين 147](#_Toc54214172)

[آيا نور موجود در كره ماه اكتسابى است 148](#_Toc54214173)

[امام اختر راهنما 150](#_Toc54214174)

[بررسى مختصر از اوضاع بيست وپنج ساله 152](#_Toc54214175)

[ابوبكر كانديد خلافت 153](#_Toc54214176)

[و اما عمر بن خطاب 155](#_Toc54214177)

[و اما عثمان بن عفّان 157](#_Toc54214178)

[اما معاوية ابى سفيان 159](#_Toc54214179)

[ملاحظه و قضاوت 161](#_Toc54214180)

[فصل نهم :امام راهنماى گمشده گان وگرسنگان معرفت است 163](#_Toc54214181)

[آتش با خود بركاتى دارد 165](#_Toc54214182)

[فصل دهم :امام باران پيا پى رحمت خداست 170](#_Toc54214183)

[اثر باران در حيات بشر 172](#_Toc54214184)

[امام ابر رحمت و باران پى در پى است 173](#_Toc54214185)

[اما در مورد كمال و پيشرفت خود انسان 175](#_Toc54214186)

[فصل يازدهم :امام پناهگاه بندگان خداست 178](#_Toc54214187)

[معناى تمدن وابزارش 180](#_Toc54214188)

[برنامه هاى روزانه يك انسان متمدّن از ديدگاه فرهنگ اسلامى 184](#_Toc54214189)

[جمع بندى و ملاحظه 191](#_Toc54214190)

[فصل دوازدهم :امام امين و حجت خدا در روى زمين است 195](#_Toc54214191)

[يقين به خداوند يا رمز سعادت 197](#_Toc54214192)

[معيار تعيين صلاحيت 198](#_Toc54214193)

[نكته مُهمّ و قابل دقّت 200](#_Toc54214194)

[٢ - تعيين صلاحيّت توسط خود انسان 202](#_Toc54214195)

[٣ - صلاحيّت انسان توسّط خداى متعال 204](#_Toc54214196)

[يقين بخداوند يا رمز سعادت 208](#_Toc54214197)

[يقين و مراتب آن 208](#_Toc54214198)

[صلاحيّت انسان براى امامت 209](#_Toc54214199)

[فصل سيزدهم :امام ، معصوم است 216](#_Toc54214200)

[مجموعه گفتار عدليه و حكماء 223](#_Toc54214201)

[ويژه گيهاى عصمت 225](#_Toc54214202)

[ريشه هاى عصيان 231](#_Toc54214203)

[فصل چهاردهم :امام يگانه روزگار است 234](#_Toc54214204)

[وظيفه مادر مقابل توصيفات 236](#_Toc54214205)

[مصدر تمام علوم حضرت على عليه‌السلام است 242](#_Toc54214206)

[در استجابت دعايش 243](#_Toc54214207)

[در حُسن اخلاق و حلم 245](#_Toc54214208)

[جايگاه تمام فضائل امام است 246](#_Toc54214209)

[مسئوليت نبوت يا امامت را واجد است . 248](#_Toc54214210)

[عجز و درماندگى دانشمندان از وصف امام عليه‌السلام 251](#_Toc54214211)

[نگاهى به جامعه بشرى 252](#_Toc54214212)

[اعتدال ونقش آن در پيشرفت جامعه : 255](#_Toc54214213)

[امامت و بی عدالتيهاى مردم 257](#_Toc54214214)

[عجز و ناتوانى از توصيف امام عليه‌السلام 259](#_Toc54214215)

[پذيرفتن نقص خود و كمالات ديگران علامت ايمان است 262](#_Toc54214216)

[نگاهى به زيان مخالفتها 263](#_Toc54214217)

[عقيده اماميّه در حسب ونسب رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروان ائمه اثنى عشرى 264](#_Toc54214218)

[ويژه گيهاى امام از زبان حضرت رضا عليه‌السلام 266](#_Toc54214219)

[امام سزاوار رياست است 270](#_Toc54214220)

[اطاعت امام فرض و واجب است 274](#_Toc54214221)

[قيام و حركت امام به امر خداست 277](#_Toc54214222)

[امام نصيحت كننده بندگان خداست 280](#_Toc54214223)

[انبياء و اوصياء عليه‌السلام به تمام تخصّص ها مجهّز هستند 284](#_Toc54214224)

[علوم و فضائل پيشوايان دينى در قرآن 291](#_Toc54214225)

[مقام بندگى ، فضل الهى را جذب مى كند 295](#_Toc54214226)

[جمع بندى و انصاف 300](#_Toc54214227)

[فهرست مطالب 310](#_Toc54214228)